

بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم

و

نقش نیروهای چپ

بهران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم

و

نقش نیروهای چپ

گروه اتحاد کمونیستی

آذرماه ۱۳۵۶

# بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ

" صحبت حکام ظلمت شب یلدا است "

در ماه های اخیر تغییرات محسوسى در جو سیاسى ایران بچشم میخورد . این تغییرات ، پاره های جزء و ادامه تحرکاتی است که در اثر خصوصیات عام سیستم سرمایه داری بوجود آمده و بارور شده ، و پاره های در اثر ویژگیهای ایران است که بر عوامل پیش افزوده شده و شکل و محتوای بیان حرکات را مشخص کرده است . بعلاوه نحوه عمل این شرایط عام و خاص ، از آنجا که سیستم سرمایه داری ایران جزء لاینفک سیستم سرمایه داری جهانی است و در درون این سیستم نیز جایگاه مشخصی دارد — یعنی بصورت يك کشور نو مستعمره تحت سلطه بخش پیشرفته تر این سیستم ، امپریالیسم جهانی است — بشدت تحت تاثیر تغییرات این سیستم جهانی و برنامه های امپریالیسم قرار دارد و تابعی از این متغییر است . علاوه بر اینها ، نمودها و مراحل مختلف مبارزه — تسوده های زحمتکش در جلوه های گوناگون و مسائل و اعتراضات آنان ، عامل تاثیر گذارنده مهم در جو سیاسی است . با توجه به همه این عوامل ، عمده ترین نکاتی که در تجزیه و تحلیل شرایط و جو سیاسی ایران باید در نظر گرفته شوند عبارتند از :

I — مرحله تکاملی سیستم سرمایه داری جهانی و مسائل کنونی امپریالیسم امریکا .

II — شرایط ایران : ۱ — درجه تکامل کلی سیستم سرمایه داری ایران — شرایط عام .

۲ — ویژگی ها و مشخصات کاراکتریستیک سرمایه داری ایران — شرایط خاص الف خصوصیات سرمایه داری ب — موقعیت ویژه .

III — مبارزات و میزان رشد حرکات اعتراضی در ایران .

I — نکاتی در مورد وضع سرمایه داری جهانی

سرمایه داری جهانی در مرحله سرمایه مونوپول قرار دارد . جهانی بودن سیستم سرمایه داری بمعنای تجانس و رشد همگون اجزای این سیستم نیست . میزان رشد نیروهای مولده در اجزاء مختلف جامعه جهانی ، طیف وسیعی را تشکیل میدهد . پیشرفتگی پاره های از این جوامع — جوامع امپریالیست — در تقابل با عقب ماندگی اکثریت این جوامع — جوامع عقب مانده (یا باصطلاح سازمان ملل کشورهای " هفتاد و هفت " — گر چه عملاً این رقم متجاوز از ۲۰ است) — یکی از جلوه های تضاد اساسی سرمایه داری — تضاد کار و سرمایه — را بصورت تضاد امپریالیسم و خلقهای تحت سلطه بوجود

می آورد که مشخصات خود را دارد . اما در میان جوامع امپریالیستی نیز هم از نظر میزان رشد نیروهای مولده و هم از نظر موقعیت سیاسی و نظامی ، تفاوت های فاحش وجود دارد . ایتالیا و ایالات متحده امریکا هر دو جزء کشورهای امپریالیستی هستند ولی تفاوت ویژگیهای آنها و عملکرد و اثر جهانی آنها بیکران است . این تفاوت در قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی ، پایه های مادی جلوه های دیگر از تضاد کار و سرمایه - تضاد درون اردوگاه امپریالیسم - را میسازد .

علی الاصول ارائه هیچگونه تحلیلی از جوامع سرمایه داری بدون در نظر گرفتن شدت و میزان این تضاد و بویژه مسیر و چشم انداز حرکت آن میسر نیست . ولی از آنجا که نوشته حاضر نمیتواند بدون دور افتادن از هدف مشخص خود وارد این مبحث شود ، ما صرفا به ابراز نکاتی در این زمینه قناعت میکنیم و بحث مفصلتر آنرا به آینده موکول مینمائیم .

جنگ دوم جهانی و شدت ضربات وارده به کشورهای اروپائی ، سلطه امپریالیسم امریکا را در سطح جهانی تا اندازه زیادی بلامنازع کرد . انقلابهای آزادیبخش مقارن جنگ جهانی و پس از آن نیز ، ضربات شدید دیگری بر پیکر کشورهای امپریالیستی اروپا که بر خلاف امریکا جوامع تحت سلطه را عمدتا بشیوه استعماری کهن استثمار میکردند وارد آورد . قدرت و رشد جمیع الجوانب امپریالیسم امریکا در سالهای دهه ۵۰ نه تنها کشورهای عقب مانده ، بلکه تار و پود کشورهای امپریالیستی اروپا و ژاپن را نیز در بر گرفت . جایگزینی قدرت استعماری کهنه و منسوخ اروپا با قدرت امپریالیسم هار و تازه نفس امریکا مسئله دانسته شده ایست و نیازی بتکرار ندارد . بهمین منوال است مسئله قدرتیابی تدریجی بعدی اروپا و ژاپن در عین حفظ وابستگی به امپریالیسم امریکا . این مسئله که اکنون میزان این قدرت از نو یافته بجه درجه ایست ، یا میزان وابستگی و استقلال عمل اروپا و ژاپن در مقابل امریکا به چه حد است ، آیا موج صدور سرمایه از امریکا به اروپا در حال برگشتن است یا نه ، آیا وابستگی های اقتصادی و نظامی و سیاسی به یک حد و میزان و متناسب با هم است یا نه ، و در صورت اخیر مکانیسم ارتباط و فورمولهای انتقال این وابستگی ها بهم چیست ، و . . . . . صدها سؤال دیگر مورد بحث و جدلند . بحث ها و جدلهائی که الزاما و صرفا آکادمیک نیستند بلکه چشم انداز های متفاوتی را از نقطه نظر حرکت سرمایه جهانی و لاجرم چند و چون مبارزات نیروهای انقلابی میکشایند . اما آنچه مسلم است اینست که در این تضاد - وحدت و مبارزه - درون امپریالیستی ، ایالات متحده امریکا آنقدر اهرمهای اقتصادی ، نظامی و بالمآل سیاسی را در دست دارد که سرکردگی خود را بطور مستقیم و غیر مستقیم بطور نهائی و کلی - و نه الزاما در تک تک موارد مشخص و جزئی - اعمال کند . "گذشت ها" و بقول پاره ای،

عقب نشینی های نادر و لحظه‌ای امپریالیسم امریکا در مقابل رقبای امپریالیست خود، تنها در اذهانی که تصویری از کلی سیستم سرمایه داری ندارند میتواند شبهه نفی سرکردگی امپریالیسم امریکا را ایجاد کند. شبهه‌های کسه در نادرستی آن تردیدی نمیتواند وجود داشته باشد.

اما توجه به رقابت های امپریالیسم امریکا و اروپای غربی و ژاپن نباید مسئله جدال امریکا و شوروی را تحت الشعاع قرار دهد. هما نظر که میدانیم تا سالها پس از جنگ جهانی دوم، احتمال وقوع جنگ بین امریکا و شوروی زیاد بود و بعد از آن نیز جنگ سرد، هدف محدود کردن قدرت و جلوگیری از توسعه نفوذ کمونیسم را تحت عنوان مبارزه با توسعه طلبی شوروی و چین مد نظر داشت. اما تثبیت موقعیت جمهوری توده‌های چین و سپس خروج کسه شمالی از مدار کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جهانی و بالاخره جنگ شکوهمند مردم ویتنام علیه امپریالیسم از یک جانب، و سازش و مصالحه های احزاب و کشورهای که سنتا بعنوان "خطر کمونیسم" از جانب امپریالیسم جهانی نامیده میشدند از جانب دیگر، موجبات و مقدمات تغییر سیاست و اتخاذ استراتژی جدید توسط امپریالیسم جهانی را فراهم آوردند. از میان عوامل فوق باید به دو عامل عمده توجه کرد:

### ۱ - جنگ ویتنام و اثرات آن

مبارزه حماسی خلق ویتنام هم از لحاظ عظمت خود و هم از لحاظ مقطع زمانی خاصی که در آن انجام گرفت، مهیب ترین ضربه ممکن را به امپریالیسم بطور کلی و امپریالیسم امریکا بطور اخص وارد آورد. شکست امپریالیسم امریکا در این جنگ در جنبه‌های مختلف بود و مسائل بیشماري را برای آن آفرید. شکست نظامی و سیاسی امریکا، معرف پایان دوران سیادت بلامنزاع امپریالیسم در سطح جهان، و نمودار و نشان دهنده محدودیت امکانات امپریالیسم در در تحمیل اراده خود بود. این شکست که ستون فقرات امپریالیسم را به لرزه در آورد، نه تنها راه مبارزه را به خلق های جهان نشان داد، بلکه به رژیم های کشورهای دست نشانده نیز ثابت کرد که حمایت عموسام بطور اتوماتیک حیات آنها را تضمین نمیکند. ویتنام آغاز پایان جولان خود سرانه امپریالیسم امریکا، و تشخیص این امر، هم توسط دوستان و هم دشمنان بود.

اما آنچه از آثار سیاسی و نظامی شکست مهتر بود، آثار اقتصادی و اجتماعی آن بود. گزافه نخواهد بود اگر گفته شود که هیچ بخشی از جامعه امریکا و هیچ نهادی از نهاد های آن از دریافت امواج این شکست مصون نماند. نهادها و معیارها در معرض حمله قرار گرفتند و اگر برای طبقه حاکمه امریکا باید تقدس این نهادها حفظ میشد - که شد - ضرورت القاء

شبهه دگرگونی ( در عین حفظ محتوا )، و اتخاذ موازینی که کمک به دفع امواج بحرانی کند، مسلم بود. این غلیان داخلی، همراه با تغییر و تحولات دیگری که در سطح جهانی اتفاق افتاد، پایه های اساسی تغییر استراتژی امپریالیسم را تشکیل دادند - که با در نظر داشتن ویژگیهای جامعه امریکا سیمای مشخصی میتوانست بخود بگیرد. در اینجا ضروری است که مجملا به پاره های از این ویژگیها اشاره کنیم.

### پاره های از ویژگیهای جامعه امریکا

جامعه امریکا علیرغم پیشرفته بودن از نظر رشد نیروهای مولده، بدلائل بیشمار از نظر سیاسی و شکل و محتوای مبارزات طبقاتی، خصوصیات دیرینه خود را حفظ کرده است. در امریکا بر خلاف اروپا - که احزاب بزرگ آنها احزاب سنتی سرمایه دار و سوسیال دمکرات تشکیل میدهند - حنگ قدرت میان سرمایه داران محافظه کار و سرمایه داران لیبرال در جریان است. تقابل لیبرالیسم و کنسرواتیسم اروپائی قرن نوزدهم، در امریکای قرن بیستم هنوز تحت همان نام باقی است. اما همین تقابل در احزاب واحد و مشخص هر یک مجسم نمیشود. هر یک از احزاب سنتی این جامعه - دموکراتها و جمهوری خواهان - طیف وسیعی از راست و چپ - محافظه کار و لیبرال را در بر میگیرند، و این ویژگی اخیر، بر خلاف ویژگی قبلی، نه ادامه سنت اروپای قرن نوزدهم، بلکه برخاسته از خصوصیات ویژه جامعه امریکاست. عوامل بازدارنده در این جهتگیری خاص ایدئولوژیک و یا سیاسی احزاب بزرگ بر مبنای انتخاب بین کنسرواتیسم و لیبرالیسم، متعددند. مهمترین این عوامل خصومت دیرینه شمال و جنوب ( که هم پایه های اقتصادی و هم فرهنگی و اجتماعی دارد )، عدم تجانس

۱ - در اروپا در اواخر قرن نوزدهم و بخصوص اوائل قرن بیستم، انحراف به راست در جنبش کارگری متشکل - سوسیال دمکراتیک - آنها کاملا بزیر پرچم و در خدمت جناح " چپ " سرمایه داری - سرمایه داران لیبرال ( در مقابل سرمایه داران محافظه کار ) قرار داد و سپس از این حد فراتر رفته و خود پرچمدار منافع این بخش از سرمایه داری شد. بدین ترتیب سوسیال دموکراسی که در گذشته مبین حرکت طبقه کارگر بود، رأسا معرف منافع بورژوازی لیبرال شد. در امریکا نیز با آنکه انحرافات درون جنبش کارگری - و بخصوص اتحادیه های کارگری و احزاب رویزیونیست قدیم و جدید - آنها در خدمت بورژوازی لیبرال در آورد، اما ایمن جنبش بجای پرچمدار منافع لیبرالی شدن، مطلقا جذب آن شد و بورژوازی لیبرال حتی لزومی به تعویض اسم سازمانهای خود ندید.

نفوس بصورت وجود يك اقلیت بزرگ ۲۰ میلیونی سیاهپوست و جماعات مختلف اقلیت های مهاجر، و بالاخره بلوک بندیهای اقتصادی پیشرفته تر از اروپاست که مرز احزاب را می شکند و بعبارت دیگر عامل بازدارنده مهم در جهت گیری مشخص ایدئولوژیک هر يك، چه در خرقة کنسرواتیسم و لیبرالیسم، و چه در جامه سرمایه داری و "سوسیالیستی" میشود. این بلوک بندیهای بسیار متعدد، کلا به سه بخش عمده: مجتمع نظامی - صنعتی، کارتل های نفتی، و صنایع غیر نظامی قابل تقسیم هستند (به ضمیمه ۲ مراجعه شود). آنچه در اینجا مورد نظر است تغییر و تحولاتی است که در سالهای اخیر در تناسب قوای آنها ایجاد شده و منجر به اتخاذ سیاست جدید توسط امپریالیسم امریکا گشته است.

درگیری دراز مدت امریکا در هند و چین، هزینه غیر قابل تصور جنگ و بالاخره شکست مفتضحانه نظامی و سیاسی و بحران عمیق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ناشی از آن، ضربه بزرگی برای آن بخش از صنایع امریکا بود که خود را مطابق نیازمندیهای جنگ گسترش داده و بخش مهمی از منابع امریکا را متوجه رفع نیازمندیهای جنگ کرده بودند. گرچه این کسل امپریالیسم امریکا بود که از ابتدا در جنگ درگیر بود، ولی بتدریج بخش غیر نظامی ادامه جنگ را مطابق منافع اقتصادی و سیاسی خود نیافته و بمخالفت برخاست. این مخالفت که بر اساس منافع مشخص انجم میگرفت به انواع و اقسام حیلها و نیرنگها توانست حمایت گروه کثیری از مردم را که بشدت از ادامه جنگ ناراضی بودند، بخود جلب کند. ائتلاف قبلی مجتمع نظامی صنعتی و کارتل های نفتی که منجر به انتخاب نیکسون و ادامه کار او توسط فورد شده بود، در همین دوران موج اعتراضات توده های مجبور به عقب نشینی هائی شد و امتیاز هائی در زمینه های: پائین آوردن سن قانونی برای رای، تصویب قوانینی در مورد تساوی حقوق زنان، بخشیدن پاره ای از کسانی که از خدمت سربازی (جنگ) امتناع کرده بودند، لغو مجازات اعدام، تقلیل برخی از مالیاتها، طرح اصلاح سی آی ا. . . و نظائر آن داده بود. ولی این امتیازات که برای تسکین خشم مردم داده میشد، منافع مشخص اقتصادی بخش غیر نظامی را نمیتوانست تامین کند. ماجرای واترگیت و سی آی، واف بی آی و بهره برداری تمام عیار بخش غیر نظامی از آنها، بی اعتمادی بخش عظیمی از مردم نسبت به گردانندگان امور و تخطی هائی که به حریم "قانون و اخلاق" و حقوق انسان و نظائر آن شده بود، زمینه را برای قدرت یابی جناح غیر نظامی یا لیبرال - که سنتا خود را مدافع آزادیهای بشر قلمداد کرده بود - آماده میساخت.

شاید تذکر این مسئله بیجا نباشد که جناح های مختلف، هر يك سنتا منتسب به يك سبک و اسلوب کار مشخص هستند و عوامل مختلف و منجمله تحمیق توده های توسط وسائل ارتباط

جمعی در اذهان بیخبر این تصویر را کاملا واقعی جلوه داده است . مطابق این تصویر اسلوب کار مجتمع نظامی - صنعتی توسل به قهر ، بخش غیر نظامی توسل به موازین اقتصادی و سیاسی ، و کارتل‌های نفتی توسل به توطئه است . اما آنچه در این تصویر کم است این حقیقت است که هر يك از جناح‌های فوق در صورت ضرورت از توسل مستقیم و غیر مستقیم به شیوه‌های آلترناتیو و همه شیوه‌ها کوچکترین تردیدی بخود راه نمیدهند و قهر و سیاست و اقتصاد و توطئه را یکجا بکار میگیرند . ذکر این مسئله تصویر در مورد اسلوب کار سنتی از آنجهت اهمیت دارد که دانسته شود که چرا توسل جناح غیر نظامی به حربه‌های عوام فریبانه " حقوق بشر " و نظائر آن میتوانست در اذهان مقبولیت یابد و بیش از نیمی از مردم امریکا را بدنبال خود کشد و مثلا فراموش شود که جمهوری دومیکن که تحت تسلط بخش غیر نظامی است از فاشیستی ترین کشورهای روی زمین است ؛ که آقای لیندون جانسون دموکرات لیبرال با اعزام ملوانان امریکائی به این کشور، زور عریان سرنیزه را به شنیعترین وجهی برای جلوگیری از انتخاب بوش بکار برد ؛ که در میان سرمایه گذاران امریکائی در این کشور نام آقای جورج مینی ( بلی ! آقای جورج مینی رهبر اتحادیه‌های کارگری در امریکا ) می درخشد ؛ که ژاندارمهای این حکومت فاشیستی توده‌های مردم را بزور سر نیزه مجبور به تخلیه مناطقی کردند که سرمایه گذاران امریکائی میخواستند میعادگاه توریستی و نهالستان در آن نقاط بسازند ؛ که در این " بهشت کوچک " ، مطابق گزارش عفو بین المللی در سال ۷۰ در هر ۳۴ ساعت يك قتل سیاسی یا " ناپدید شدن " واقع میشد ! و طبیعی است که اینها همه باید فراموش شود چه قلم در دست دوست است " و وسائل ارتباط جمعی ، چنان که افتد و دانی ، در ید اختیار همان جناح غیر نظامی " صلحدوست و طرفدار آزادی " ، است . همان جناحی که با نهایت " آزادمنشی " از " حد اقل مزد ۲۵ سنت و طبقه کارگر بسیار ساعی و صلحجو " ی این کشور و " جو مناسب سرمایه گذاری " و " یکی از درخشان ترین نقاط در امریکای لاتن " . . . . سخن میگوید .

اما بهر حال جناح لیبرال " آزادخواه " است چون معنای تحت‌اللفظی لیبرال چنین است . مهم نیست که آقای کندی اولترا لیبرال ، جنگ ویتنام و حمله مزدوران به کوبا ( خلیج خوکها ) را سازمان داد . مهم نیست که آقای جانسون در اندونزی چه کرده است . مهم نیست که مطابق اسنادی که اجبارا اخیرا از طرف خود دولت امریکا فاش شده ، آقایان کندی و جانسون و قاتلین دیگر اقله هشت بار اقدام به قتل کاسترو کرده اند . مهم نیست که اکنون فاش شده که با این کشور کوچک جنک میکروبی و ویروسی و سمی کرده اند ( در يك قلم ، . . . . . خوک در اثر بیماری ویروسی از بین رفت ! ) . اینها هیچیک مهم نیستند .



چرا؟ چون وسائل ارتباط جمعی چنین میگویند.

بهر حال این تصویر مقبولیت یافته و سنتی است و این حضرات با وعده و وعیدهای بیشماری در همین زمینه بر سر کار آمدند. در اینجا باید به نکته‌ای دیگر که در فهم عملکرد جناح حاکم کنونی ضرورت دارد توجه کنیم. بخش غیر نظامی برهبری جناح لیبرال که بدلائل شمرده شده فرصت را برای کسب هژمونی مناسب میدید، بزودی دریافت که با اینهمه مجبور به نوعی سازش است. توضیح آنکه گرچه خاتمه جنگ ویتنام، آینده صنایع نظامی را نگران کننده کرده بود و به پرستیژ آن ضربه شدید زده بود، معیناً این صنایع در اثر سودهای سرشار ایام جنگ بسیار فربه شده و امکانات فوق العاده‌ای را در اختیار گرفته بودند. متحد دیگر همین جناح، یعنی کارتل‌های نفتی نیز بشکرانه افزایش قیمت نفت توانسته بودند درآمد خود را چندین برابر کنند (کارتر در ماه اکتبر ۷۷، سود کمپانیهای نفتی را در سال ۱۹۷۳ معادل ۱۸ میلیارد دلار تخمین زد!) و امکانات وسیعی را در اختیار داشتند. بهمین جهت کاندیداهای اصلی جناح لیبرال امریکا مانند ماندیل و یودال پس از تقلاهای اولیه بزودی دریافتند که حریف هنوز با وجود تمام شکست‌ها، بسیار نیرومند است، و لذا امکان انتخاب خود آنها ضعیف است. کارتر فرد گمنامی که حتی تا آخرین روز جنگ ویتنام از ادامه آن حمایت میکرد و کمتر از لیبرال‌های با سابقه خصومت نظامیان را بر می‌انگیخت، و بعلمت فقد آن سابقه کار در دستگاه اداری فدرال، که مورد عدم اطمینان مردم واقع شده بود، چهره نوی تلقی میشد، توانست جناح لیبرال را قانع کند که به حمایت از او تن دهند. ماندیل، کاندیدای سابق ریاست جمهوری در انتخابات مقدماتی حزب دمکرات، پس از آخرین تلاش لیبرال‌هایی چون چرچ و براون برای جلوگیری از انتخاب کارتر، مشتاقانه معاونت کارتر را پذیرفت و

۱- جالب اینجاست که این تصویر فقط برای بیخبران و یا مشتاقان ارزش داشت و گرنه دوست و دشمن دانا هر دو دست‌ها را میخوانند. ارتشبد طوفانیان (مسئول خرید اسلحه نیروهای نظامی ایران و دلال مستقیم کمپانیهای نظامی) در تاریخ ۱۷ آبان جاری در جواب خبرنگار کیهان که میپرسد: "آیا با اظهارات کارتر قبل از انتخابات امریکا، خریدهای وسائل دفاعی ما از امریکا کم شده است یا نه؟" جواب میدهد:

"همانطور که گفتم خرید ۱۶۰ هواپیمای اف-۱۶ و خرید ۷ آواکس در دوران زمام داری کارتر صورت گرفته است. بطور کلی کسی که میخواهد انتخاب شود قبل از انتخابات حرفهائی میزند و بعد از انتخابات حرفهائی دیگری میزند. رئیس جمهوری امریکا بطور کلی به همه چیزهائی که قبل از انتخابات گفته است نمیتواند جامه عمل بپوشد."!

جناح لیبرال با يك قدم عقب نشینی توانست پیروزی نسبی کسب کند . اما توازن قوا آنقدر ظریف و قدرت نظامیان و نفتی ها هنوز بقدری زیاد بود که با اینهمه ، کارتر تنها با اکثریت چند صد هزار رای در مجموعه آراء ده ها میلیون توانست پیروز شود !

توجه باین نکات بویژه از آنجهت ضروری است که دانسته شود که اولاً کارتر کاندید ای طبیعی و ارجح بخش لیبرال نیست و ثانیاً بعلمت قدرت جناح های نظامی و نفتی که هنوز آنقدر نفوذ و پایه دارند که میتوانند از ۹۰ درصد آراء رأب دست آورند ، او بشدت در معرض فشار آنها قرار دارد و مجبور است کعبه بسیاری از خواست های رقباتن دهد . بنابراین کسانی که بطور اتوماتیک کارتر را با کندی مقایسه میکنند و بدنبال تغییرات "لیبرالی" در سیاست امریکا میگردند ، نه میدانند که میان ادعای جناح لیبرال در تعلق به "آزادیهای دمکراتیک" و "حقوق بشر" ، و عمل آن در مهیبه از دروغ و نیرنگ وجود دارد و نه میدانند که کارتر نمایند ه اصلی جناح لیبرال نیست . در يك کلام فراتر از آنچه وسائل ارتباط جمعی و مطبوعات عوامانه به آنها میگویند نه چیزی از امپریالیسم میدانند ، نه از سامان آن و نه از ماهیت آن .

بنا بر آنچه گفته شد ، انتخاب کارتر نه بمثابه نقطه آغاز تغییر سیاست امریکا ، بلکه صرفاً بعنوان رسمیت یافتن تغییر سیاستی است که در اثر بحران سرمایه داری و شکست امریکا در ویتنام و نقاط دیگر جهان بصورت سلب حیثیت ( در عین حفظ قدرت ) - از مجتمع نظامی - صنعتی و کوشش جهت احیاء منابع بخش غیر نظامی ، سالهاست که در امریکا آغاز شده است . امتیازهایی که حتی نیکسون و فورد نفتی و نظامی مجبور شدند بدهند و به پاره ای از آنها اشاره کردیم و صدها اقدام لیبرالی نظیر آن ، نمودارهای اولیه این تغییر ضروری سیاست بودند . اما انتخاب کارتر بجای کاندیداهای اصلی لیبرالها نشان داد که با همه تفصیل جناح لیبرال هنوز مجبور به تن دادن به بسیاری از خواستهای رقباست . ماجرای اخیر شکست برنامه انرژی کارتر در سنای امریکا قدرت عظیم رقبا را بخوبی نشان میدهد .

۱ - سالهاست که کمپانیهای نفتی میکوشند علاوه بر نفت ، منابع دیگر انرژی را نیز در اختیار خود آورند و تبدیل به انحصارات انرژی - و نه صرفاً نفت - شوند . جنگشديد و دامنهداری در این زمینه بین صنایع غیر نظامی و کمپانیهای نفتی وجود دارد . کارتر با استفاده از نگرانی بخش عظیمی از مردم از مسئله کمبود انرژی و وابستگی امریکا به نفت ( و امتیازات سیاسی اقتصادی ناشی از آن ) ، مسئله رسیدگی به وضع انرژی را در صدر برنامه خود قرار داد ، تا با نفتی ها تسویه حساب کند . او وزارت خانه جدیدی برای این مسئله تاسیس کرد و یکی از تکنوکراتها<sup>ی</sup> با سابقه ، شله زینگر ( رئیس اسبق سی آی ا ، وزیر اسبق دفاع ) را در راس آن گماشت .

## ۲- شرایط دیگر جهانی

از میان تغییرات مهمی که در شرایط جهانی بوجود آمده است، چند مسئله اثر تعیین کننده داشته‌اند :

### الف- بحران اقتصادی سرمایه‌داری جهانی

در طول سالهای پس از جنگ جهانی دوم بعلت استراتژی جدید و رشد فوق العاده امکانات سرمایه‌داری جهانی، بحرانهای ماهوی سرمایه‌داری به عمق و تکرر فراوان نبودند. اما از اواخر دهه ۶۰ آغاز بحران وسیع و همه جانبه سرمایه‌داری نشان داد که دوره استثنائی رونق بسر آمده و سرمایه‌داری چنانکه در ماهیت آنست با بحرانهای ادواری شدید مواجه خواهد شد. ما در این امر که ویژگیهای این بحران - که علائم تورم و رکود را بطور توأم در بر داشته و بیکاری را به حد کم نظیری رسانده است - سخن نمی‌گوئیم و تنها از این نظر بدان اشاره میکنیم که متذکر شده باشیم این بحران از عوامل مهم تغییر جدید در سیاست امپریالیسم بوده است.

ب- قدرت یابی اروپا و ژاپن. این امر خود باید موضوع رساله مجزائی باشد. بطور گذرا میتوان اشاره کرد که "بحران انرژی" تصنعی در سال ۱۹۷۳ و تبدیل اورود دلار (دلار اروپائی) به پترو دلار (دلار نفتی) و افزایش قیمت نفت ضربه شدیدی به قدرت اروپا و ژاپن که منابع نفت چندانی ندارند وارد آورد و سیادت امپریالیسم امریکا را تقویت کرد. اینهمه قدرت اروپا و ژاپن قابل قیاس با دوران پس از جنگ نیست و این نیروها با دست داشتن قدرت اقتصادی و سیاسی، ایجاد تغییراتی در استراتژی کل امپریالیسم را موجب شده‌اند.

پ- بی خطر شدن "کمونیسم". بجز مسائل فوق، تغییر مهم دیگری در مناسبات بین-

بقیه پاورقی از صفحه قبل - "برنامه انرژی"، بصورت ابزار عمده فشار و محدود کردن کمپانی‌های نفتی بسود بخش غیر نظامی، بصورت تدابیر مختلف خاصه دو تدبیر ارائه شد:

- ۱- بالا بردن سریع مالیات از کمپانیهای نفتی ۲ - خارج کردن کنترل واردات نفت از دست کمپانیهای نفتی و قرارداد ان تصمیم‌گیری در مورد چند و چون آن در اختیار دولت.

در کمیون سنای امریکا بعلت ائتلاف نمایندگان صنایع نظامی و نفتی و منافع مجلسی عده‌ای دیگر از سناتورهای تحت فشار سندیکاها و کارگری صنایع اتوموبیل سازی، برنامه پیشنهادی کارتر قطعه قطعه شد و بصورت شیر بی یال و دم و اشکم درآمد. سرنوشت نهائی این برنامه رقیق شده را جلسه عمومی سنا تعیین خواهد کرد.

الطلی بوجود آمده است که در ابتدای مقاله به جنبه‌ای از آن اشاره کردیم. استراژی امپریالیسم در مقابله با "خطر کمونیسم" و سپس بر آنند اختن جنگ سرد و جنگ کره و هند و چین، مقارن با ظهور آشکار رویزیونیسم در سطح جهانی شده، و تغییر سیاست‌های نیروهای متخاصم دلائل مختلفاً بالاخره مسئله نزدیک شدن شوروی و امریکا و چین و امریکا را بدنبال آورد این امر همراه با تشدید گرایش‌های رفرمیستی احزاب "کمونیست" در اروپا و بالاخره شکل گرفتن اورو کمونیسم (کمونیسم اروپائی) و دیگرگاهی است که مسئله مقابله سرمایه‌داری با کمونیسم را به سازش و همکاری امپریالیسم و رویزیونیسم مبدل کرده است. در حقیقت "کمونیسمی" که باین خوبی در راه همکاری با سرمایه‌داری جهانی حرکت میکند نه به محاصره شدن نیاز دارد و نه به مقابله رو در رو و نه به جنگ سرد. حد اکثر باید بصورت یک قدرت رقیب با آن روبرو شد. و عملاً نیز چنین شده است.

در میان متفکرین امپریالیسم در مورد عمق تحولات شوروی و "احزاب کمونیست" اروپائی تفاوت نظر بسیار وجود دارد، اما شاید بهترین معیار برای شناخت طرز فکر جناح حاکم امریکا نسبت باین مسئله، گفته برزه زینسکی باشد. برزه زینسکی استراتژی اصلی و تئوریکسین جناح حاکم کنونی در امریکا است. وی اخیراً در مصاحبه‌ای با یکی از خبرنگاران مشهور بنام پاورز، پس از آنکه مسئله تفاوت سیستم‌های شوروی و امریکا را مهم نمی‌انگارد و تنها از فقدان آزادی‌های دمکراتیک در شوروی اظهار نگرانی میکند احزاب کمونیست اروپائی و تقلا ی آنها برای خروج از محدوده کنترل شوروی را اصیل ارزیابی کرده و آنها را با دید خود طبقه بندی میکند. مطابق نظر او حزب کمونیست پرتغال حزبی استالینیست است. حزب کمونیست فرانسه در پروسه غیر استالینیزه شدن است. حزب کمونیست ایتالیا غیر استالینیزه شده است. حزب کمونیست اسپانیا حتی پیشرفته‌تر در پروسه غیر لنینیستی شدن است. بنا بر نظر او درک این مسئله از نظر تعیین خط مشی امریکا بسیار مهم است. بهمین جهت وی معتقد است در صورت قدرت یابی این احزاب و شرکت آنها در حکومت، امریکا نباید مرتکب هیچ نوع مداخله‌ای شود و بلکه باید با آنها کار کند. آقای کارتر نیز در همین زمینه میگوید: "ما اکنون خود را از ترس کمونیسم آزاد کرده‌ایم. ترسی که در گذشته موجب شده بود که از هر دیکتاتوری که خود را در این ترس شریک ما میدانست، حمایت کنیم." مشاهده میکنیم مقابله با کمونیسم و تدارک حمله به شوروی و چین، در طول زمان جای خود را به تنش‌زدائی و همکاری و صرفاً گلایه از فقدان آزادی‌های دمکراتیک در شوروی داده است. اما نکته مهم اینست که همین مسئله نیز در صورت سازش و توافق بر سر مسائل "اصولی‌تر" (اصولی‌تر از آزادی‌های دمکراتیک) — یعنی مسئله تسلیحات و همکاری‌های اقتصادی،

بسهولت قابل صرف نظر کردن است. "کنفرانس برای همکاری و امنیت" بلگراد که آنهه در باره آن تبلیغ شده بود، ( و شاخ و شانه کشیدن های قبلی امریکا در مورد حمله به عدم رعایت حقوق بشر در شوروی که برای عده های جدی تلقی شده بود)، با صلح و صفا افتتاح شد و نمایندگان شوروی و امریکا مانند دو دوست کهن دست بر شانه یکدیگر در مقابل خبر نگاران ظاهر شدند و از ایجاد تفاهم سخن گفتند. و چه تفاهمی واقعی تر از این که درست همزمان با برقراری این کنفرانس، مذاکرات سالت ۲ (تحدید تسلیحات) بطور "موفقیت آمیز" به نتایج درخشانی رسید و امریکا و شوروی به توافق کامل رسیدند و آقای سولژنیتسن و اعوان و انصار را از اینکه "تاکید امریکا بر رعایت حقوق بشر کامل نبوده و موضع مخالفین حکومت در شوروی حتی بدتر از گذشته شده است"، متحیر و حیران باقی گذاشتند. و باز برای عده بیشتری روشن شد که سیاست "انسان دوستی" کارتر سیاستی است جهانی برای حل تناقضات سرمایه داری جهانی و امریکا و تنظیم روابط آن با کشورهای با اصطلاح کمونیستی و دولتهای دست نشانده کشورهای عقب مانده.

قبل از پرداختن به بخش دوم - شرایط ایران - آنچه را در فوق آوردیم خلاصه میکنیم. استراتژی جدید امپریالیسم امریکا از اواخر دهه ۶۰ بعلت بحران سرمایه داری و جنگ ویتنام و همزمان با آن از دیار امکان همکاری با شوروی و چین آغاز به تغییر کرد. ایست تغییرات در مناسبات داخلی و خارجی امریکا در اوائل دهه ۷۰ انعکاس یافت و بالاخره با انتخاب کارتر به سمت ریاست جمهوری امریکا رسمیت بخود گرفت. انتخاب کارتر بهمان اندازه که نشاندهنده تغییر توازن قوای جناح های مختلف امپریالیسم امریکا و سیاست فعلی بخش غیر نظامی است، در عین حال نمودار میزان قدرت مجتمع نظامی صنعتی و کارتل های نفتی ( که بیش از ۹۰٪ آراء را بدست آوردند و صنایع غیر نظامی را مجبور کردند که از کاندیداهای لیبرال چشم پوشی کنند ) نیز میباشد. کارتر در عین حال که بهمان شیوه های عوامفریبانه سنتی دمکراتها، مبنی بر تعلق به آزادیهای دمکراتیک و احترام به حقوق بشر و نظائر آن، متوسل میشود، معهذاتحتی کمتر از دمکراتهای لیبرال "اصیل" در این مانور اصرار میورزد و با در نظر گرفتن قدرت رقیب بسهولت موضع عوض کرده و سازش میکند. شکست اخیر کارتر در به تصویب رساندن برنامه انرژی او را حتی "رامتر" از گذشته خواهد کرد. توافق شوروی و امریکا بر امر تحدید تسلیحات، استفاده امریکا را از سلاح "حقوق بشر" که بمنظور وارد آوردن فشار سیاسی جهت کسب امتیازهای اقتصادی و نظامی عنوان شده بود، حتی از گذشته نیز محدودتر خواهد ساخت.

ایران بمثابة يك کشور سرمایه داری وابسته به امپریالیسم علاوه بر ابتلاء به عوارض عمومی سرمایه داری - بحرانها و هرج و مرج ها و غیره - ، مشخصات ویژه خود را نیز داراست. اهم این مشخصات، وابستگی و تبعیت شدید ایران از امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا ، و همزمان و مقارن با آن، شیوه حکومت مستبدانه آن است . هر يك از این مشخصات مسائل خاص خود را ایجاد کرده است و این مسائل در شکل دادن به جو عمومی سیاسی کشور نقش خاص خود را بازی میکنند .

۱ - وابستگی - وابستگی ایران به امپریالیسم جهانی بحد اکثر است . اما همانطور که گفتیم امپریالیسم جهانی در عین وحدت و انسجام ، آحاد مختلف تضاد را در درون خود دارد . ایران نیز در عین وابستگی به کشورهای مختلف امپریالیستی ، در میزان تبعیت و هماهنگی با اجزاء مختلف سیاست این یا آن نیروی امپریالیستی درجاتی را قائل است و وابستگی ایران در درجه اول به امپریالیسم امریکاست و بیش از هر چیزی از سیاست های خاص و برنامه های این کشور متاثر است . اما بیان فوق در عین درست بودن کامل نیست . همانطور که اشاره شد جناح های مختلف امپریالیسم امریکا در عین حفظ " وحدت عالییه " منافع امپریالیستی ، امکانات ، منابع ، اهرمها و اهداف خاص خود را دارند . در این میان وابستگی ایران به مجتمع نظامی - صنعتی امریکا از همه بارزتر و تعیین کننده تر است .

وابستگی ایران به امپریالیسم مویطوراخص جناح نظامی - صنعتی آن از عوامل بسیار مهمی بود که در کنار سایر خصوصیات ویژه ایران موجب شد که مطابق د کترین نیکسون ( گوام ) - استفاده از نیروهای محلی برای سرکوب جنبشها - نقش حفظ منافع امپریالیسم در خلیج فارس بعهد ه ایران گذارد ه شود .

ما در بخش بعد به پاره های از این نکات اشاره میکنیم . در اینجا باید بدین نکته - بپردازیم که این وابستگی اولاً موجب شده است که کوچکترین موجهای سرمایه داری جهانی بشدت به ایران منتقل گردد و ثانیاً تغییر در توازن قوای جناح های مختلف امپریالیستی ، عکس العمل خود را در ایران بیابند .

۱ - انتقال بحران - تورم موجود در ایران علاوه بر آنکه بمقدار زیاد در اثر بحران افتادن میلیارد ها تومان پول نفت در رشته های غیر تولیدی ( نظامی ، خدمات ) و بی بند و باری و بی برنامهگی اقتصادی است معهداً بشدت تحت تاثیر موج تورمی و بحران سرمایه داری جهانی نیز قرار داشته و از آن تاثیر می پذیرد . تاثیر توأم این دو عامل موجب شده است که گرانی بحد غیر قابل تحملی اضافه در آمد همه - حتی قشرهایی که رژیم رفاه اقتصادی آنانرا هدف قرار داده بوسرا ببلعد .

۲ - تغییر توازن جناح های مختلف امپریالیسم امریکا بنحورقت آوری بر سرنوشت طبقه حاکم ایران موثر می افتد . برای تفهیم نحوه انتقال این تغییرات توازن ، باید به جناح بندیهای سرمایه داری ایران بدان صورتی که نطفه بندی آن شکل میگیرد ، اشاره کنیم .

از آنجا که صنایع نفت ایران " ملی " ، یعنی دولتی است و سرمایه داران بطور مستقیم در این صنایع سهم ندارند ، بنا بر این در ایران جناحی که مشخصا و منحصرأ مرتبط با این صنایع باشد وجود ندارد . لذا سرمایه داران ایران را میتوان عمدتاً به دو بخش تقسیم کرد .

الف - بخش بورکرات - نظامی : این بخش که در حزب رستاخیز " جناح پیشرو " را تشکیل

میدهد جناح حاکم سرمایه داری در ایران است . دربار پهلوی و شخص شاه در راس این بخش قرار دارند . کلیه امکانات و منابع دولتی در اختیار این بخش است . از آنجا که در آمد نفت بخش عمده ای از منابع دولت را تشکیل میدهد ، وظیفه حفظ و حراست این منابع نیز بعهده همین بخش میباشد . بعبارت دیگر هم منافع مجتمع نظامی - صنعتی و هم کارتل های نفتی ، در ایران توسط این بخش تامین میشود و متقابلاً این بخش از حمایت دو جناح فوق الذکر برخوردار است . این دو جناح در ایران هنوز افتراق نیافته اند

ب - بخش خصوصی - این بخش در حزب رستاخیز " جناح سازنده " ( و یا بقول مردم " سازنده " ) را تشکیل میدهد . سرمایه دارانی که مستقیماً با شاه و دربار و متحدین اقتصادی آنان شریک نیستند در این جناح قرار دارند . از آنجا که این جناح منحصرأ مربوط و مرتبط با بخش غیر نظامی و صنایع مصرفی است ، تبعاً همه امید خود را به قدرت یابی این بخش در سطح جهانی و بخصوص در امریکا دوخته است و چنانچه خواهیم دید با انتخاب کارتر روزنه امیدی برای رشد خود یافته است .

ما در این بخش بندی ، تقسیم معمول سرمایه داری ایران به داخلی و کمپرادور ، یا " ملی " و کمپرادور را بدلائل مشخص معیار قرار ندادیم . سرمایه داران داخلی ، یعنی سرمایه دارانی که محل اصلی انباشت سرمایه آنها در داخل ایران است ، اگر زمانی در گذشته های دور که مسئله ادغام ( انتگراسیون ) سرمایه داری ایران در سرمایه داری جهانی باین حد نبود ، ممکن بود در اینجا و آنجا مواضعی علیه جنبه خاصی از نفوذ امپریالیسم در ایران اتخاذ کنند ، و با اصطلاح خصوصیت ملی ( ضد امپریالیستی ) داشته باشند ، مدتهاست که این ویژگی را از دست داده و اساساً بعنوان یک نیروی اجتماعی قابل ملاحظه ، محلی از اعراب ندارند . پاره ای از سرمایه داران کوچک و اقشار خرده بورژوازی سنتی که در معرض افلاس و ورشکستگی هستند ، آثار و بقایای این حیات زوال یافته را تشکیل میدهند . پس از کودتای ۲۸ مرداد افول این موجودیت ماقبل تاریخی سریعاً تشدید یافت و نزع آشکار

و تقلاى بى فرجام آن در دوران ۳۹ - ۴۲ مشهور و آشکارگشت . آنچه امروز باقى است ديگر نه يك نيروى اجتماعى با قدرت اقتصادى ، بلکه حمل کنندگان پرچم ايدئولوژيك ايسن قشر زوال يافته ، بمشابه يك نيروى محدود سياسى ، بدون كوچكترين عمل و تاثير در اساس برنامه ريزى طبقه حاکمه است . امروز بنا بر حکمت تاريخ ، لايه فوقانى ورهبرى سنتى اين نيروى محدود ، در مقابل تعديلات حکام تنها اميد خود را در اتحاد با آن بخش از سرمايه داران بزرگ که گرچه هنوز در قدرت نيستند ولى " آينده دارند " مى يابد ، و آگاه به نا توانى خود ، مدافع حامى سرمايه داران بخش خصوصى ميشود . دو نيروى بى قدرت ، دو نيروى تحت سلطه جناح بوروکرات - نظامى ، راه نجات خود را در اتحاد مى يابند ، با اين تفاوت که يکى از نظر تاريخى زوالش قطعى شده است و ديگر به آينده اميدهاى فراوان دارد و از بدنبال کشيدن اين آرزومندان نيز نه تنها نگرانى ندارد بلکه خشنود نيز هست .

بهر حال همانطور که گفتيم سرمايه داران " ملى " اکنون به چنين سرنوشت فلاکت ببارى دچار شده اند . ما در بهار ۵۳ ، در نقدي که بر طرح تحقيقاتى " در باره بورژوازي ملى ايران " ( توسط چريکهاى فدائى خلق ) نوشتيم با اين مسئله اشاره کرديم و پاره هاى از مانورهاى کنونى را پيش بينى کرديم . اين نوشته هم از نظر سنديت آن و هم از نظر پياد آورى

۱ - متد مارکسيستى ، از موضع و خواست طبقاتى حرکت و تحليل ميکند ، بنا بر اين تقلاى براى پاسخ دادن با اينکه نمايندگان مستقيم يا ايدئولوژيك اين اقشار در ايران آيا بدستور آقاى کارتر يا سفير ايشان اخيرا بحرکت افتاده اند يانه ، سقوط دادن بحث بدرجه اخلاقيات بورژوائى است . اين امر که جناب کارتر براى عده هاى پيغام فرستاده اند ، و يا اينکه اينان صرفا شامه تيز داشته و ضروريات را درک کرده اند از نظر تحليل محتوای حرکت على السويه است . آقاى کارتر به کسى پيغام ميفرستد که ميداند موضع طبقاتيش با پيام او انطباق دارد و همچنين شامه تيز افراد نيز بر حسب موضع طبقاتى شان بر انگيخته ميشود . هنگامى که مبارزات خلق و بتنام انسانيت را زنده ميکند اين شامه هاى تيز جيزى استشمام نميکند ، هنگامى که انقلابيون ايران را زير شکنجه قطعه قطعه ميکند اينها هم نمى آورند ، هنگامى که حزب رستاخيز را ميساختند اين " آزاد يخواهان " زبان در دهان نمى چرخانند و کسى از آنها صدائى نميشنيد ، اما برنامه " انسان دوستى " کارتر آنها را به تقلا واداشته است . بنا بر اين چه آقاى سفير و کنسول امريکا حامل ياکت هاى سفارش بوده باشند و چه نبوده باشند ( که لا اقل در مورد سرمايه داران بزرگ بخش خصوصى غريب خواهد بود ! ) يك جو در تحليل محتوای طبقاتى حرکت تفييرى ايجاد نميکند .



هشدارهایی که در مورد "بورژوازی ملی" داده بودیم در انتهای همین رساله بصورت ضمیمه خواهد آمد. امروز با انتقال و مشخصتر شدن خطوط جناح بندیها در ایران، دیگر حتی واژه سرمایه داران داخلی نیز ادای مقصود نمیکند، چون نشان نمیدهد که صرفنظر از محل انباشت ارزش اضافی، میزان شراکت یا وابستگی آنها با سرمایه داری جهانی یا جناح حاکم در ایران بجه حد است. در میان سرمایه داران داخلی هم کسانی وجود دارند که وابسته به باند پهلوی هستند (مانند خیامی) و هم کسانی که از قدرت سیاسی بسی نصیب هستند (مانند همدانیانها). علاوه بر این، "داخلی بودن آنها بمعنای عدم شراکت با امپریالیسم یا عدم تمتع از برنامه های امپریالیستی نیست و حال آنکه واژه "داخلی" چنین شبهه ای را القاء میکند. بنا بر این همانطور که واژه "ملی و کمپرادور" فقط در دور محدود میتواند ادای مقصود کند، واژه های "داخلی و کمپرادور" نیز دیگر امروز رسا نبوده و در صورت استعمال دائما باید با عبارات و تعدیل های مغشوش کننده ای مانند داخلی کمپرادور و دولتی کمپرادور و کمپرادور بوروکراتیک و کمپرادور مصرفی و غیره توأم شود که نه ضروری است و نه رسا. بنا بر این همانطور که گفتیم تقسیم بندی ما به سرمایه داران بوروکراتیک - نظامی (جناح "پیشرو"، باند پهلوی، دولتی، شرکاء دربار اعم از اینکه "داخلی" یا کمپرادور باشند) و سرمایه داران بخش خصوصی ("جناح سازنده"، اعم از "داخلی" یا کمپرادور، "ملی" یا نوکر امپریالیست)، نه تنها بیان واقعیات جناح بندی موجود سرمایه داری ایران است بلکه با جناح بندیهای امپریالیسم جهانی و خاصه امپریالیسم امریکا نیز در انطباق میباشد<sup>۱</sup>.

۱ - شاه تعمداً میکوشد که پایه اقتصادی جناح بندیها را بیوشاند و آنها را صرفاً مسئله ای مربوط به بینش سیاسی (که البته همه آنها نیز خوب اند و در ایران آزادند) جلوه دهد. این سؤال و جواب او با سردبیر نیوزویک (۲ آبان) از این لحاظ (و از نظر لطائف دیگر آن) بسیار جالب است:

سؤال: ملك حسن پادشاه مغرب اخیراً با انجام انتخابات آزاد، د مكراسی را در کشور به مقدار زیاد گسترش داد و از برخی از رهبران مخالف برای ملحق شدن به دولت خود دعوت کرد. هفته گذشته در واشنگتن از من سؤال شد که چرا هنوز اعلیحضرت نمیتوانند در ایران راه او را پیش گیرند. پاسخ شاهنشاه در این زمینه چه میباشد؟

شاهنشاه: انتخابات گذشته که سال گذشته انجام شد آزادترین انتخاباتی است که در

خلاصه میکنیم :

سرمایه داری ایران به دو بخش عمده قابل تقسیم است و این تقسیم بندی در حـزب رستاخیز بصورت دو جناح مشخص نمودار گشته است : ۱ - جناح پیشرو یا سرمایه داری نظامی - بوروکراتیک حاکم که علاوه بر منابع و امکانات باند پهلوی و متحدین آن تمام امکانات و منابع دولتی و منجمله کنترل در آمد نفت را در دست دارد . این جناح بویژه با جناحین صنایع نظامی و کارتل های نفتی امپریالیسم متحد است .

۲ - جناح سازنده یا سرمایه داری خصوصی که علیرغم سرمایه فراوان از شرکت در قدرت سیاسی و برنامه ریزی و تصمیم گیری محروم است و متحد خود را در صنایع غیر نظامی امپریالیسم می یابد . از شرایط موجود در ایران بشدت ناراضی است و در پی کسب امتیازات و شرکت در قدرت است .

## ۲ - استبداد و برنامه جناح حاکم در ایران

طی سالهای متمادی حکومت نیکسون و فورد ، باند پهلوی چیزی برای کسب قدرت مطلقه کم نداشت . عملکرد متفق چند عامل و اهرم موجب شده بود که حد و مرزی برای جولان این جناح باقی نماند . این عوامل و اهرمها عبارت بودند از

- ۱ - قدرت نهاد سلطنت که عامل مهمی در تحکم و استبداد است .
- ۲ - در دست داشتن امکانات و منابع دولتی .
- ۳ - در دست داشتن کنترل و استفاده از در آمد هنگفت نفت .
- ۴ - تقبل نقش ژاندارمی منطقه و " اعتبار " سیاسی و نظامی ناشی از آن که بسهولت قابل ترجمه به امکانات اقتصادی بیشتر بود .
- ۵ - فقدان آلترناتیو از طرف رقبای بخش خصوصی ایران ( " ملی " و غیر ملی ) و بی سامانی مفرط آنان .
- ۶ - فقدان مبارزات توده ای انقلابی بدلائل مختلف .
- ۷ - و بالاخره عامل بسیار مهم حاکمیت اربابان طراز اول - مجتمع صنعتی نظامی و کارتل



تاریخ کشور ما صورت گرفته است . بیاور کنید . . . خوب ، حزبها دارای سه جناح است . . . جناح ها مشابه سوسیال دموکراتهای چپ ، و دمکرات مسیحی های راست و میان روهستند که در کشورهای اروپای غربی وجود دارند . سیستم امروزی ما قابل ارائه ترین سیستم موجود در هر کجاست و اساس و پایه های آن استوار است . " (تاکید ها از ماست )

های نفتی — در امریکا و سالهای ممتد ریاست جمهوری نیکسون و فورد که در تائید و حمایت از شاه از هیچ کاری فروگذار نمیکردند .

نتیجه تقارن عملکرد این اهرمها این بود که باند پهلوی برآستی هرچه میخواست و اراده میکرد انجام میداد و این کار را با گستاخی و بی پروائی بی نظیری که فقط در کشورهای مانند ایران میسر است ، میکرد . در کشورهای غربی هنگامی که جناحی مسلط میشود ، در عین مقدم داشتن منافع خود ، مجبور است منافع بخشهای دیگر را نیز رعایت کند . يك جناح هیچگاه قطب وحدت را در عین مبارزه از نظر دور نمیدارد ، میداند که برای " سلامت " سیستم او وجود همه این جناحها ضروری است . همه بهم وابستهاند . از جانب دیگر نیز رقبا همواره با حفظ امکانات و پایگاههای خود ، ضرورت رعایت خواستههای خود را یادآور میشوند . اما در ایران فرزند خلف آغا محمد خان باین " ژستهای دموکراتیک " نیازی نمی بیند . برای سلطان مستبد شرقی ، بویژه در دوران تباهی ، میزان فایده و اهمیت هر چیز متناسب با میزانی است که مستقیماً با او سود میرساند . در گذشته اگر خان فلان ده ، بشقاب اشرفی هدیه نمیکرد " دهش نابود و دندش نرم میشد " ، و امروز نیز اگر فلان کارخانه دار در شراکت با شاه درنگ کند ، کارخانه اش تعطیل و خودش در بدر می شود . برای باند پهلوی ، مانند پیشینیانش ، آنچه مهم است تمرکز هر چه بیشتر قدرت و ثروت ( و سرمایه ) در دست خود ، بقیمت اضمحلال در نیروی دیگر — ولو نیروهائی که برای تجدید تولید مناسبات نظام موجود ضروریند — میباشد . در طول سالهای قدرتمندی

۱ — يك مورد برجسته و نمونه وار از این امر را "مبارزه با گرانفروشی" نشان داد . رژیم با استفاده از نگرانی مردم در مورد گرانی ، مانوری را آغاز کرد که هدفهای کلی زیر را در بر داشت :

الف — تسریع رشد انحصارات در ایران با وارد آوردن فشار بر خرده بورژوازی و تسریع تلاشی آن . اگر در آغاز کار عده های ساده پندار برنامه مبارزه با گرانفروشی را جدی تلقی میکردند ، بزودی حتی برای آنها نیز ثابت شد که فشار اصلی روی دکانداران و کسبه خرده پا بود . هزاران هزار کاسب یا بکلی روشکسته شدند ، یا از ترس ورشکستی دکانهای خود را بستند ، و بهر حال اندوخته مختصری را که داشتند از دست دادند . در عوض " فروشگاه های کورش" و نظائر آن رشد سرسام آور یافتند . فروشگاه کورش مفتخرانه اعلام کرد که ماهی دو فروشگاه جدید باز میکند ( این فروشگاهها متعلق به خیامی شریک شاه است ) .

ب — محدود کردن سرمایه داران بخش خصوصی — رژیم تحت عنوان مبارزه با گرانفروشی ، با

مطلق این باند، کلیه امکانات نهاد دولت در خدمت تمرکز بیشتر سرمایه و قدرت در دست آن قرار گرفت. قوانین بطور مداوم بر مبنای این محاسبه تغییر مییافت. از اموری مانند میزان و نحوه گسترش شهرها، خانه سازی و زمین بازی گرفته تا چاپ و پخش کتب درسی و محتوای آنها، از شیر و لبنیات پاستوریزه تا هواپیمائی "کشوری"، از دارو سازی تا قاچاق مواد مخدره، از میدان هنر و اندیشه تا بیفوله گاه زندان و شکنجه، عرصه تاخت و تاز این باند قرار گرفت. هیچ کس، و حتی سرسپردترین سرمایه دار، کوچکترین تضمینی نداشت. امروز کارخانه های همدانیان بالا کشیده میشد و برایش "بنیاد نیکوکاری" میساختند و فردا سرمایه های فاتح بدستور ملوکانه در "بنیاد فاتح" جاودانی میشد! و روز بعد ثابت

تعداد نه چندان اندکی از این سرمایه داران تسویه حساب کرد. دارای عده ای را بالا کشید و از دیگران با تهدید زندان و تبعید باج هنگفتی گرفت. در مواردی رژیم صراحتاً به آنها گفته بود که "با استفاده از انقلاب شاه و ملت ثروتمند شده اید ولی شکرانه راجای نیاورد اید" (باندازه توقع رژیم). در مواردی بسیار، سرمایه داران با واگذاری بخشی از سرمایه خود به "بنیاد پهلوی" و "بنیاد نیکوکاری" و... توانستند بقیه ثروت خود را حفظ کنند.

ج - تحمیق و فریب مردم - در حقیقت بخصوص در ابتدای کار، قیمت بعضی از کالاها - منحصراً کالاهائی که خرده بورژوازی تولید میکرد و یا مربوط به بخش خصوصی بود\* - پائین آمد. امروز چنانکه میدانیم همه چیز گرانتر از روزی است که "مبارزه" شروع شد. در همین زمینه، رژیم مانورهای دیگری هم داد که بجز در موارد معدود اثری نبخشید. یکی از این مانورها شرکت "دانشجویان" در مبارزه با گرانفروشی بود. بدین طریق بنظر رژیم، هم عده ای از این قماش دانشجویان تطمیع میشدند و هم خشم خرده بورژوازی علیه دانشجویان بطور کلی برانگیخته میشد. معمهذ ا اقداماتی از این قبیل هدف "مبارزه با گرانفروشی" نبودند بلکه فوائد جنبی آنها میساختند.

\* - این قبیل بذل و بخشش و تحمیق پاره ای از مردم بقیمت جیب بخش خصوصی، در برنامه هائی مانند "سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها" (کارخانه های خصوصی) و "فروش سهام کارخانه ها به کارگران" و نظائر آن، خشم سرمایه داران بخش خصوصی را بوضوح برانگیخته بود. "از کیسه خلیفه می بخشند". این برنامه ها علیرغم متظاهرانه بودن، از آنجا که ایجاد انتظار میکرد، بنظر بخش خصوصی کارگران را "پرو" میکرد و مدیریت کارخانه را مشکل مینمود.

پاسال از ترس جان فراری خارج از کشور میگشت . و این شیوه عمل تنها در جامعه‌های مانند ایران ، و بیمن حمایت کامل اربابان امپریالیست و نظامیان پنتاگون ، که صرفا مطامع و مقاصد خود را در نظر داشتند ، میسر میگشت .

در آمد عظیم نفت ، بجز آن قسمت که چپاول میشد و بطور مستقیم و غیر مستقیم در اختیار این باند و " بنیاد " های آن قرار میگرفت ، مصروف اموری میشد که مورد نظر و خواست مجتمع نظامی صنعتی بود . از راهسازی و شهرسازی و ساختمان فرودگاه گرفته ، تا انتخاب محل احداث و نوع کارخانه ها ، همه در خدمت اهداف این جناح بود . خرید سلاح و تجهیزات فوق العاده پیچیده بصورتی عملی میشد که تنها چیزی که در آن حساب میآمد حوائج نظامی امریکا و باند پهلوی بود . در این مورد آنقدر گفته و نوشته شده و آنقدر جناح های رقیب امریکائی در باره آن گلایه کرده و اسرار را فاش نموده اند که نیازی به تکرار آنها نیست . در یک کلام ، بیمن " کاردانی و کفایت " این باند ، از نفت ایران کمپانیهای نفتی دهها میلیارد دلار نفع میبرند و آنچه نیز در دست دولت ایران میماند ، قسمت اعظم به جیب مجتمع نظامی صنعتی امریکا بر میگردد و مقداری نیز از طرق مختلف راه خود را به حسابهای باند پهلوی باز میکند و باقی نیز بطور عمده صرف اموری میشود ، غیرتولیدی و تورمزا ، با ایجاد شبهه رونق و شکوفائی اقتصادی .

در کنار این چپاول بینظیر مستبدانه ، فساد برآستی غوغا میکند . هیچ فردی رانمیتوان یافت که جنبه‌هایی از این فساد را شناسد و هیچ انسانی نیست که از آن رنج نبرد . نگاهی به نوشته‌هایی که اخیرا در ایران پخش شده و عمدتا حول مسائل فساد میگردد نشان می دهد که ناراحتی مردم از فساد به شدتی است که رفورمیست ها حمل پرچم مبارزه با آنرا بسیج کننده ترین شعار تشخیص داده اند . در یک کلام شاید کمتر نقطه‌ای از جهان را بتوان یافت که در آن فساد در انواع اشکالش باین حد شایع ، همه جا گیر و در حد کشوری سیستماتیزه باشد .

در کنار این تصویر ، مسئله بی آبی و بی برقی و کمبود مسکن و . . . را میتوان قرار داد تا دریافت که جامعه و مناسباتی که باند جنایتکار پهلوی پس از پنجاه سال سلطنت شوم خود بامرغان آورده است به چه حد از ابتذال و پوسیدگی سقوط کرده است . این دستاورد پنجاه ساله این خاندان ننگین و اربابان جنایتکار آنست و آن قهر و خشونت بهیمنی و آن سرکوب منحصر بفرد ، ابزار کار و شیوه و محمل آن . شرح جنایات و خشونت‌های این درمنشان در مقابله با آن انسانهای انقلابی که یارای مبارزه داشتند از کسی پوشیده نیست و هیچ انسان آزاده‌ای را در جهان نمیتوان یافت که رژیم ایران را از این جهات

سمبول خشونت حیوانی و زننده ترین تجسم بربریت نشناسد . نگاهی به نوشته های انقلابیون ایران ، به شرح کشتارها و شکنجه ها و اسارت ها و درگیریها ، کافی است که کوهی از نفرت و آشفشانی از خشم بیافریند .

این تصویری است مجمل از وضع جامعه سرمایه داری وابسته ایران ، حکومت استبداد و فساد و ترور و خفقان ، برای همه مردم و حتی برای جناح رقیب سرمایه داری . با توجه باین شرایط است که باید به علت و علل حرکات اعتراضی در ایران ، نارضائی عمومی ، نقض امپریالیسم و تاثیر تغییر استراتژی آن و چشم انداز آینده پرداخت .

رود خانه های که سیلاب میشود .

در صفحات پیشین علل تغییر استراتژی امپریالیسم را برشمردیم . پس از آن شرایط و اوضاع نابسامان ایران و نارضائی عمومی - نارضائی قشرهای مختلف خلق و همچنین بخش غیر حاکم سرمایه داری ( بخش خصوصی ) را ذکر کردیم . با این مقدمات بدیهی میشود که چرا تغییر استراتژی امپریالیسم ، زمینه مادی مناسب را در ایران برای ایجاد حرکاتی می یابد و در عین حال روشن میشود که این حرکات چه آینده ای را در پیش رو دارند .

نارضائی جناح غیر نظامی امریکا از سیادت مطلق رقیب در ایران ، و نیز مسئله بسی برنامگی و فساد فلج کننده هیچگاه کتمان نشده است . در حقیقت تنها آن بخشی از سرمایه داری جهانی از این وضع مطلقاً خشنود است ، که غارت و چپاول عریان تنها شیوه یا شیوه عمده بهره جویی آنرا تشکیل میدهد . همانطور که میدانیم استثمار کشورهای عقب مانده توسط امپریالیسم از مراحل غارت ، صدور کالا و بالاخره صدور سرمایه ( و ترکیب آنها ) میگذرد . کارتلهای نفتی که کار عمده شان غارت است ، و صنایع نظامی که علاوه بر غارت به صدور کالا - کالای مرگ میپردازند ، از فساد و بی برنامگی جامعه مورد استثمار نه تنها نگرانی ندارند بلکه از آن استقبال نیز میکنند . خانه بی صاحب و دزد خوشحال . اما بخش غیر نظامی که در حال حاضر در ایران علاوه بر فروش کالا به صدور سرمایه ، و بیا فروش کالاهای سرمایه ای - کارخانه

۱ - باید توجه داشت که فروش کالاهای سرمایه ای و صدور سرمایه مترادف نیستند . در حالت اول کشور نومستعمره بهای کارخانه را میپردازد و ظاهراً مالک آن میشود ، در حالت دوم کارخانه در مالکیت سرمایه دار امپریالیست میماند . در ایران هر دو شکل وجود دارد اما بدیهی است که یگانگی روز افزون سرمایه در غالب موارد این تمایز را غیر ضروری میکند . همچنین در مورد میزان اهمیت سرمایه ای که از درآمد نفت بدست کشورهای نومستعمره میرسد بحث های فراوان شده است . غلوهای عجولانه در مورد " سرمایه مالی اتونوم ایران

متکی است، خوب میدانند که تاسیس کارخانه، احتیاج به حد اقل نظم و برنامه ریزی دارد. بعلاوه میدانند که ادامه کار کارخانه، گسترش و بهره برداری از آن، مستلزم کارآئی و بازده کار مناسب است. این امر در شرایط ایران بدلائل مختلف غیر ممکن بوده است. ما در فوق به مسئله استبداد و فساد موجود اشاره کردیم، در اینجا یکی از عوارض اقتصادی آن که از لحاظی و در مواردی میتواند مخل عملکرد مطلوب بخشی از سرمایه داران شود، می پردازیم.

راکفلر در کنفرانس سرمایه گذاران در تهران گفت که اگر میخواهید ایران مثل لندن مرکز داد و ستد باشد، باید کارتان حساب و کتاب داشته باشد. بسیاری از مطبوعات غربی مسئله بی نظمی و بی برنامهگی ایران را بکرات مورد سرزنش قرار داده اند. هنگامی که در دومین کشور صادر کننده نفت جهان "بحران انرژی" بصورت کمبود نیروی برق وجود دارد، شاید رژیم براحتی بتواند نسبت به نارضایتی مردم از خاموشی بی اعتناء باقی بماند، ولی هنگامی که کارخانه های سرمایه داران بدین علت می خوابد، اساس موجودیت سرمایه داری است که به لرزش می افتد. هنگامی که اجناس وارداتی در بنادر یکسال میمانند و می پوسند، این تاجر وارد کننده ایرانی و صادر کننده خارجی است که سرمایه خود را در معرض تباهی می یابد، و تازه هنگامی که جنس تخلیه شد و کمبود برق هم جبران شد، مسئله اساسی پائین بودن بازده کار است که گریبان آنها را میگیرد. برای بالا رفتن بازده کار، برای ایجاد امکان رقابت و بهره وری سرمایه داران، باید نیروهای مولده رشد یابند. نیروی مولده تشکیل میشود از تکنولوژی و انسان. تکنولوژی را میتوان راحت وارد کرد. اما وجود تکنولوژی پیشرفته برای بالا بردن کارآئی کار به تنهایی کافی نیست. نیروی انسانی متناسب و فراخور این تکنولوژی پیشرفته نیز لازم است. نیاز به نیروی انسانی متخصص و ماهر را در دو سطح میتوان مشاهده کرد:

→  
و عرب" و "تبدیل موج صدور سرمایه به ورود سرمایه" و نظائر آن بزودی جای خود را به مشاهده این واقعیت داد که این سرمایه ها زودتر از آنچه آب در شنزار فرورود ناپدید میشوند و دارندگان این نوع سرمایه "کلی هم بد هکار میشوند". ایران در سال گذشته چند میلیارد دلار قرض بالا آورد، و عربستان سعودی "سرمایه مالی اتونومش" در حدود سرمایه پولی تجار را خوار سقوط کرد و به حد يك صراف - آنها صراف بی جرات و نوک - صفت - خود را بمعرض نمایش گذارد. و جز این نیز نمیتوانست باشد. این بار برای همه باید ثابت شده باشد که پول ضرورتا سرمایه نیست!

الف - در سطح مدیریت، یعنی برنامه ریزی، اجراء و نظارت بر اجرای برنامه و همگونی. در این سطح سرمایه داری ایران - اعم از بخش بوروکرات نظامی و خصوصی، هرچند به درجات مختلف - آشکارا کمبود دارد. دیگر اینکه آن مقدار از نیروی انسانی متخصص را هم که در اختیار دارد و وارد میکنند، نه در مقام تخصص، بلکه در واقع بعنوان حقوق بگیر بکار می گمارد. آنها ضمن داشتن تخصص، در غالب موارد از تخصص خود استفاده نمیکنند. از جمله علل عدم استفاده از تخصص موجود و عدم امکان افزایش نیروی انسانی متخصص، استبداد و تسلط عریان و بلا منازع منافع مشخص است. برای روشن شدن مسئله به چند مقایسه متوسل میشویم ولی قبل از آن توضیح میدهیم که این مقایسه در سطح است و در حدی است که برای متخصصینی که آگاهی عمیق اجتماعی ندارند قابل درک است، در حدی است که آنها در زندگی روزمره غیر سیاسی خود میتوانند مشاهده کنند، یا راغب به کار شوند و یا برعکس از آن روی برتابند. با این توضیح از نظر متخصص معمولی:

در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، یک طبیب، یک حقوقدان و یک شیمیست میتواند به انتخاب خود برای مافیا، سیا و یا نظایر آن کار کند. میتواند اگر بخواهد دزدی کند و غیره. اگر نخواهد میتواند در محدوده سازمان اجتماعی و قوانین سرمایه داری یک طبیب، یک شیمیست یا قاضی شخصاً صادق باقی بماند. و بدون اینکه عملی "غیر قانونی" انجام دهد به ثروت و شهرت که آمال یک روشنفکر یا متخصص معمولی است برسد. هرگاه در چهار چوب تخصص خود اشتباه کند، یک متخصص دیگر در مقابل او اشتباهاتش را مطرح میکند. . . . در ایران اما، اینطور نیست. یک طبیب معمولی اگر نخواهد به زندان بیفتد، مجبور میشود که پس از معاینه تن شکنجه شده علت مرگ را خود کشی اعلام کند. یک وکیل مجبور میشود که از پرونده های دفاع کند که نمیخواهد و برعکس از پرونده های که میخواهد نمیتواند دفاع کند. یک قاضی مجبور به دادن حکمی میشود که آنرا نادرست میداند. اشتباهات این متخصصین را نه متخصصین مشابه، بلکه مشتری ابله و عقب مانده و خود فروخته دآوری میکنند.

۱ - میگوئیم شخصاً صادق، چون تردیدی نیست که در مناسبات اجتماعی مبتنی بر استثمار، این گونه صداقت ها فرد را از گردونه مناسبات استثماری خارج نمیکند. و این تازه در صورتی است که متخصص یا روشنفکر مورد بحث آگاهی سیاسی و اجتماعی نداشته باشد. اگر فردی با داشتن آگاهی سیاسی، صرفاً برای سیستم کار کند و جنبه غالب مبارزه با سیستم را در زندگی خود عملاً مراعات نکند و فقط باین دل خوش دارد که دزدی نمیکند، در این حال او نه تنها صادق نیست، بلکه مرتجع است که "نام نیک" برای خود را مافوق همه چیز قرار میدهد.



وباز از نظر او :

در کشورهای غربی ، يك مهندس برای ساختن راه ، سد و خیابان طرح می دهد ، متخصصی همسنگ او و احتمالاً مدافع منافع گروهی دیگر - سرمایه گذار و یا مصرف کننده - طرح او را رد میکند . در ایران يك متخصص دیگر نیست که طرح مهندس را رد میکند . بزرگان و شاهزاده ها بر حسب منافع خود یا بنابر سلیقه خود ، عرض و طول خیابان را کم یا زیاد می کنند ، مسیر آنها کج و معوج یا راست میکنند و از يك جا میبرند شربه جای دیگر . شهبانو " هوس " میکند که نصف اصفهان را خراب کند تا " پارک زیبایی " بسازد . يك منطقه عظیم دور مرقد امام رضا که محل کسب و کار هزاران فرد است را میگویند و صاف میکنند که میدان عظیمی برای نمایش بسازند . . . . .

وباز برای او :

در غرب متخصص آموزش محتوا و متد آموزش دبستان و دبیرستان را بر حسب نیاز بنیادها<sup>ی</sup> جامعه طرح میکند . يك متخصص دیگر این طرح را نادرست میداند ، متد یا محتوای دیگری را ارائه میدهد . در ایران يك مشت شکنجه گر و جاسوس کار متخصص را ارزیابی میکنند و محتوا و متد آنها بر حسب اوامر ملوکانه و هوس شهبانو تعیین میکنند . این طومار دردناک برای متخصص معمولی میتواند بسیار طولانی تر شود . برای او که ظواهر جوامع غربی را ایده آلیزه میکند ، و از واقعیات آن جوامع که در اساس و نه در ظاهر با واقعیات عملکرد سرمایه داری در ایران متفاوت نیست خبری ندارد ، مقایسه این ظواهر فریبا با خشونت عیان و عریان و استبداد بی پرده ایران منفعلم کننده است . هم واقعیت شرایط و هم انعکاس بزرگ شده عینیت در ذهن او ، او را به حد يك حقوق بگیر منفعلم میرساند

۱ - بی مناسبت نیست که برای نشان دادن نازکی این پرده فریبا ، در همین کشورهای غربی ، به جنایات اخیری که در رابطه با زندانیان چریک آلمان شد ، توجه شود . لازم نیست که کسی الزاماً مدافع عملیات چریکی در آلمان باشد که در مقابل این سبعیت و درندگی حیوانی بر افروخته شود . کشتار زندانیان سیاسی در زندان ، یادآور جنایات رژیم ایران در رابطه با کشتن رفقا جزنی ، ظریفی و هفت انقلابی دیگر ، یادآور شکنجه های حیوانی نسبت به هزاران انقلابی اسیر ، یادآور اسلوب نژاد پرستان آپارتئید و در يك کلام نمودار ماهیست سرمایه داری است . فاشیسم چهره ایست از سرمایه داری که در مواقع ضرورت و بروز " خطر " نه تنها نسبت به خلقهای در بند ، بلکه نسبت به مردم خود کشورهای امپریالیستی نیز اعمال میشود . بقول شاه : " ما بخاطر فعالیت های ضد خرابکاری مورد حمله [ غرب ] قرار گرفتیم

ب - در سطح کارگران - سرکوب سیاسی و فرهنگی ، عدم برخورداری از تشکلهای صنفی - کارگری ، مزد ناکافی ، بیسوادى . . . کارگر را به سرنوشت کارخانه و محصول بیتفاوت میکند . سود ویژه ، واگذاری سهام کارخانه ها به کارگران و تدابیر دیگر ، هم تاریخا بلاتاثیری خود را نشان داده اند ، و هم اینکه در ایران بهمان دلائل وجود استبداد و فساد و حاکمیت باندها پهلوی بیش از حد سمبولیک اثری ندارند .

→ اکنون کشورهای اروپای غربی ناگزیر به انجام همان اقدامات هستند !

اما برای برخی از چشمها ، آزادی دموکراتیک تنها در سطحش قابل رؤیت است و بیش از آن فهمیدنی نیست . و این یادآوری ها هم بگوش نا شنوا خواهد افتاد . هر که را چشم در دهان تورفت دیگرش گوش نشنود پندی !

۱ - ما طبعاً از اموری که بهر حال در محدوده نظام سرمایه داری میسر نیست ، از مالکیت واقعی کارخانه ها توسط کارگران و یا اساساً از حذف مالکیت خصوصی و غیره سخن نمیگوئیم . چه اینها مسائل سرمایه داری بطور کل است و نه بلیات خاص سیستم سرمایه داری ایران . در همان رابطه سرمایه داری موجود ، طبیعی است که سرمایه دار ، از یاد بهره وری کار را بخاطر سود بیشتر میخواهد . هدف دومی است و نه اولی ، با آنکه آنها بالتبع بهم مربوطند . ذکر این نکته از اینجهت ضرورت دارد که دانسته شود اگر سرمایه دار بتواند دستمزد کارگران را بحد اقل مورد نظر خود نگاه دارد توانسته است با کاهش سرمایه متغیر میزان نرخ سود خود را بالا ببرد ( یعنی با کاهش ارزش کار پرداخت شده ، ارزش اضافی بیشتری انباشت کند ) . در این صورت ، یعنی در صورتی که امکان نگاه داشتن دستمزد در سطح بسیار نازل وجود داشته باشد ، سرمایه دار عمدتاً باین شیوه متوسط میشود - گو که در همه حال از این شیوه نیز استفاده میکند . نمونه جمهوری دومینیک که ذکر آن رفت و نمونه های فیلیپین و برزیل بهترین نمودار این شیوه عملکرد سرمایه داری است . باید توجه داشت که هدف سرمایه دار ، افزایش سود است . بالا بردن بازده کار تنها یکی از طرق انجام این کار است . اما این طریق هنگامی که پائین نگاه داشتن دستمزد میسر نیست - چه بعلت مبارزات طبقه کارگر و چه بعلت ملاحظات اقتصادی ( مصرفی ) ، و چه بعلت سیاسی - برجستگی پیدا میکند . در جامعه ای که ارتش ذخیره کار در ادوار خاصی انبوه نیست ( فی الحال در ایران در طی چند سال گذشته بعلت رشد سریع نیاز سرمایه داری سرطانی به نیروی کار ، برای سرمایه دار امکان ندارد که دستمزد کارگران را در حد فیلیپین نگاه دارد ) در اینصورت افزایش بازده کار برای سرمایه دار حیاتی میشود .

بهر حال پائین بودن کارآئی و بازده کار، و هر روز بیشتر تر شدن بکار برد انحصاری زور برای حل این تناقضات، مسائلی هستند در مقابل کل سرمایه‌داری ایران، بخصوص برای بخش خصوصی که خود بالا جبار تابع بخش دیگر است و باندازه بخش بوروکرات - نظامی نیز امکان استفاده از زور مطلق را ندارد. بالا بردن کارآئی و کاستن نقش زور در حل این تناقضات، احتیاج به رعایت بعضی ظواهر دموکراسی دارد. برای جلب فعال روشنفکران، متخصصین و کارگران به عرصه تولید و ازدیاد بازدهی کار، برای مقابله با تضاد های جناحهای مختلف سرمایه‌داری، و سرمایه داران و کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی باید متخصص تصور کند که میتواند در محدوده نظام موجود تخصص خود را بکار بگیرد - یعنی باید جلو زورگویی عریان صاحبان منافع غیر متخصص را گرفت، باید عرصه فعالیت اجتماعی و سندیکائی را تا حدی که موجب ازدیاد بازده کار شود، برای کارگران باز گذاشت، باید قدرت را بین بخش های مختلف سرمایه داران توزیع کرد، یعنی دیگر فعال ما یثاء نمیتواند وجود داشته باشد. باید نقش زور را در حل این اختلافات درونی تقلیل داد. یعنی باید مذاکره و سازش کرد. . . . وجود این "آزادیها" روابط تولید سرمایه داری را در صورت عدم رشد کافی نیروهای انقلابی پرولتری بخطر نمی اندازد، اما منافع جناح حاکم سرمایه داری در ایران که همه قدرت خود را مدیون شمشیر خود است، و منافع اربابان بلا فصل او را، بخطر می اندازد، و این برای آنها پندیرفتنی نیست. ضروری است در مورد جنبه های از این مسئله توضیح بیشتری بد دهیم چون تحاذی تکامل روابط سرمایه داری و آزادیهای دموکراتیک در پاره ای از اذهان، نه از این جهت، بلکه از جنبه های نادرست بصورت قانون غیر قابل عدول آسمانی برای سرمایه داری در آمده و منجر به ارائه تفسیرهای نادرست و انحرافی شده است.

این امر که تاریخا تکامل سرمایه داری همراه و مقارن با آزادیهای دموکراتیک بورژوازی بوده است نیازی به اثبات ندارد. اما تکرار یک حکم تاریخی، بدون در نظر گرفتن شرایط مشخص جهانی و شرایط مشخص یک کشور، چیزی بیش از یک کلی گویی مبتذل و انحرافی نیست. خاصه اگر درست برخلاف متد تحلیل مارکسیستی کوشش شود که از یک حکم کلی، استنتاج مشخص شود. ما به چند نکته در این زمینه اشاره میکنیم.

۱ - معادل دانستن خصوصیات و خواسته های سرمایه داری عصر سرمایه انحصاری با سرمایه داری دوران رقابت آزاد بمنزله ندیدن دو قرن تکامل سرمایه داری است.

۲ - عدم تشخیص تفاوت مناسبات اجتماعی در جامعه متروپول و جامعه نومستعمره، بمنزله ندیده انگاشتن پدیده امپریالیسم است.

۳ - عدم تشخیص جناح بندیهای درون امپریالیستی و بین امپریالیستی و اسلوب عمل آنها

نشانه عدم درك ماهیت امپریالیسم و مکانیسم عملکرد آنست .

در مورد اول، جایگزینی منافع انحصارات و رقابت غیر آزاد آنها با یکدیگر و با سرمایه داران کوچک، بقدر کافی مطلب گفته و نوشته شده است. امروز کسی نیست که لا اقل در سخن معتقد باشد که سرمایه داری خصوصیات رقابت آزاد خود را حفظ کرده است. اما این تشخیص گاه از حد يك ابراز کلی تجاوز نمیکند و در تحلیل ها راه نمی یابد. عده ای نسه چندان کم هنوز از ضرورت حتمی رشد آزادیهای دموکراتیک در جوامع سرمایه داری با اشاره باین امر حرکت میکنند که برای رقابت آزاد وجود آزادیهای دموکراتیک ضروری است، گوئی که ما در عصر رقابت آزاد زندگی میکنیم و قرن بیستم هنوز فرا نرسیده است. چنین نیست. امروز در هیچ گوشه از جهان، ولو در عقب مانده ترین جوامع سرمایه داری، رقابت آزاد وجود ندارد. آنچه از رقابت "آزاد" در محدوده های حقیر دهات و شهرک ها بچشم میخورد، فقط شبی فریاست. سرمایه داری پدیده ایست جهانی و قربانیان آن، بدون آنکه حتی خود بدانند، در دام مناسبات و روابطی هستند که اثری از رقابت آزاد در آن نیست. تولید و سرنوشت همه انسانها، از روستائیان قهوه کار برزیلی تا قبائل جنگلدار افریقائی را حرکت و ضروریات و نیازهای سرمایه داری انحصاری جهانی معین میکند. این مسئله که خود آنها واقف باین امر هستند یا نه، تغییری در ماهیت امر ایجاد نمیکند. ضرورت وجود یا فقدان آزادیهای دموکراتیک را منافع مشخص سرمایه، محاسبات مشخص تشدید آهنگ انباشت ارزش اضافی، معین میکند و لا غیر. چیزی که دیگر خود وجود ندارد - رقابت آزاد - نه میتواند باعث بوجود آمدن چیزی (آزادیهای دموکراتیک) باشد و نه از بین رفتن آن.

در مورد دوم - گفتیم که سرمایه داری پدیده ای جهانی است و نیز میدانیم که مناسبات اجتماعی عمدتاً بر مبنای مناسبات تولیدی موجود شکل میگیرند. اما این ابراز نیز اگر در همینجا متوقف شود، کلی گوئی است و نتیجتاً انحرافی میشود. جوامع سرمایه داری طیف عظیمی را از لحاظ درجه رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی تشکیل میدهند. در يك انتهای این طیف جوامع صنعتی پیشرفته و در انتهای دیگر جوامع نو مستعمره قرار دارند. وجود یکی، در روابط سرمایه داری، مستلزم وجود دیگری است. در این مناسبات، باید جوامع عقب افتاده ای وجود داشته باشد تا جوامع پیشرفته امکان گسترش داشته باشند. این تقسیم بندی که فرم آشنای آن همان بخش بندی جوامع امپریالیستی<sup>لیستی</sup> و جوامع نو مستعمره است، صرفاً مبین میزان رشد صنعتی این جوامع نیست بلکه نمودار میزان رشد بخش مهمتر نیروهای مولده - یعنی انسان - و چگونگی مناسبات اجتماعی است. آزادیهای دموکراتیک از مقوله مناسبات اجتماعی است. ترجمه اتوماتیک رقابت آزاد - که بهر

حال مرحوم شده است - که بیانگر مناسبات تولیدی خاصی است، به ضرورت آزاد بیهنای دموکراتیک که از مقوله مناسبات اجتماعی خاصی است، معرف یک بینش مکانیستی اکنومیستی است. بینشی که در طول تاریخ معاصر هر بار بشکلی ظاهر شده و هر بار شکستهای عظیم را موجب شده است. در یک کلام در جوامع عقب مانده سرمایه داری، وجود یا فقدان آزادیهای دموکراتیک بر حسب نیاز مشخص انباشت سرمایه در آن دوران معین میشود و نه بر مبنای تبعیت اتوماتیک مناسبات اجتماعی از مناسبات تولیدی (و یا حتی بدتر از آن، تبعیت اتوماتیک مناسبات اجتماعی از پیشرفت تکنیک!). و نیاز انباشت سرمایه برای امپریالیسم ضروری میکند که فاصله کشورهای پیشرفته و عقب مانده زیاد شود. و اگر برای حفظ این فاصله، برای ازدیاد امکان انباشت سرمایه، فقدان آزادیهای دموکراتیک ضرورت داشته باشد، امپریالیسم یک لحظه در فراهم آوردن وسائل این فقدان درنگ نخواهد کرد. امپریالیستها بر مبنای محاسبه سود و زیان خود عمل میکنند و نه بر مبنای تمنیات ماتریالیستهای اکنومیست رقیق القلب و نهر مبنای آرزوهای "آزادخواهان".

در اینجا ضروری است که به یک کلی گوئی افراطی دیگر که بعنوان کشفی جدید ارائه شده است اشاره کنیم. مطابق این تز: "انتخاب کارتر به ریاست جمهوری ایالات متحده مقارن با آغاز یک تعرض جدید استراتژیک امپریالیسم امریکا برای تحکیم سلطه سرمایه در سطح جهانی، بسط و گسترش بازار فروش محصولات امریکائی و بویژه کالاهای سرمایه‌ای و در این رابطه تقویت بنیه خرید کشورهای سه قاره از طریق "اعطاء" وام‌های دراز مدت و غیره و همچنین کوشش برای منفرد ساختن نیروی ضد امپریالیستی بوسیله ارائه آلترناتیوهای باصطلاح معتدل میباشد." (نشریه کارگر - شماره ۱۲). تاکیدها از ماست)

انتخاب کارتر "مقارن" تعرض جدید امپریالیسم است و نه معلول آن؛ عطت تعرض جدید، "تحکیم سلطه سرمایه در سطح جهانی" است (که گویا چنین نیازی قبلاً وجود نداشته است چون اگر همیشه وجود داشت عطت تعرض جدید دیگر نمیشد) و بسط و گسترش بازار فروش محصولات امریکائی و بویژه کالاهای سرمایه‌ای؛ (که باز گویا این نیز نیاز جدید امپریالیسم است و عطت تعرض جدید آن! بهر حال در جملات بعد همین معنا به صراحت بیشتر می‌آید و از "یکی از نیازهای مبرم امپریالیسم امریکا در شرایط کنونی در زمینه صدور کالاها - سرمایه‌ای" (تاکید از ماست) سخن میگوید. بطور خلاصه نیاز به صدور کالا و کالای سرمایه در شرایط کنونی یکی از نیازهای مبرم امپریالیسم امریکا شده (؟) و بنابراین موجب تعرض جدید استراتژیک آن شده است و اینهم مقارن انتخاب کارتر در آمده است.

بدین ترتیب مبلغین این نظر مناسب می بینند که با يك گلی گوئی مفرط — نیــــ از امپریالیسم به صدور کالا و سرمایه — علت استراتژی جدید امپریالیسم را بیان کنند. هشتاد سال است که امپریالیسم در مرحله صدور کالا و سرمایه است. سیاست امپریالیسم بارها و بارها — بدلائل مشخص — عوض شده است. ولی ناتوانی در درك علل مشخص تغییر، غلبه بینش — اکونومیستی، باعث میشود که يك ابراز کلی و عام، بجای تحلیل مشخص ارائه شود. اما همان طور که گفتیم بدبختانه امپریالیسم نیاز به صدور کالا و سرمایه را همین اواخر درك نکرده است. گلی گوئی های شبه مارکسیستی فوق تنها از این نظر که هیچ چیز را توضیح نمیدهند و از تحلیل مشخص فرار و اجتناب میکنند قابل سرزنش نیستند. اگر چنین بود ما اساساً به آنها توجه نمی کردیم. ایراد اساسی اینجاست که این نوع ابرازها راه را برای پنداره های انحرافی و لاجرم انصراف از هر نوع مبارزه و در افتادن در ورطه بینش قدری (فاتالیستی) باز میکنند. مطابق تمام این تزه های ظاهراً مختلف الشكل و واقعا مشابه، عصر ما عصر آزادیهای دموکراتیک است. نیاز امپریالیسم "دفاع از حقوق بشر"، "وجود آزادیه های دموکراتیک" است، و این نه تنها برای خود جوامع امپریالیستی صادق است بلکه امپریالیسم برای کلیه جوامع عقب مانده نیز چنین نسخه ای را آماده دارد. از این پس — از اکنون که امپریالیسم به صدور کالا و سرمایه نیاز یافته؛ و یا از اکنون که تکنیک و صنعت در ایران پیشرفته؛ — و از آنجا که تکنیک پیشرفته و انسان پیشرفته و مناسبات تولیدی پیشرفته

→

۱ — جالب توجه است که این تزنه تنها از مسئله بحران سرمایه داری جهانی سخن نمیگوید (و این آگاهانه است چون از بحران سیاسی و اقتصادی کشورهای سه قاره زکری بمیان می آورد)، نه تنها نشان نمیدهد که انتخاب کارتر چگونه بگفته او مقارن نیاز مبرم کنونی امپریالیسم امریکا به صدور کالا و کالای سرمایه ای شده است، نه تنها در مورد اثرات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شکست امریکا در هند و چین سکوت میکند، بلکه کشفیات جالب دیگری نیز میکند در این مضمون که این تعرض جدید امپریالیسم شامل "اعطاء" و امهای درازمدت به کشورهای سه قاره میشود، که این امر نه تنها برای خوانندگان تازگی دارد بلکه برای نمایندگان کنگره امریکا که اخیراً و امهارا محدود و تراز گذشته کرده اند نیز باید جالب باشد. و بالاخره این گلی گوئی بدامان گلی گوئی دیگری می غلتد و باز ابراز غلط دیگری — حتی بدون کوشش در ارائه دلیل — میکند و صرفاً مدعی میشود که "این تعرض جدید تنها شکل بیان ایدئولوژیک خود را با توجه بشرایط مشخص زمانمکانی . . . . در مقوله "دفاع از حقوق بشر" می یابد". راحت و آسوده. امپریالیسم اخیراً در شرایط کنونی بدون دلیل نیاز به صدور کالا و سرمایه پیدا کرده و این امر علت تعرض جدید آن شده و تنها راهش را هم در دفاع از حقوق بشر یافته است!

و مناسبات اجتماعی پیشرفته . . . . و آزادیهای دموکراتیک همه مترادف هستند (ابتدال پوزیتیویستی) — بنابراین ما از این پس در سراسر جهان بخاطر این نیازهای واقعی سرمایه داری و امپریالیسم، با بسط آزادیهای دموکراتیک، با سقوط پی در پی سدهای استبداد و دیکتاتوری مواجه خواهیم بود و موج ظفر نمون آزادیهای دموکراتیک بخاطر نیاز جدید امپریالیسم شکوهمندانه پیش خواهد رفت و آنگاه محیط مساعد کار برای "کمونیستها" فراهم خواهد شد. اما خواننده نباید تصور کند که ما این جمله آخر را از خود اضافه کرده ایم. چنین نیست. این ناشرین پس از ارائه تحلیلی که در فوق بآن اشاره کردیم به وظائف کمونیستها میپردازند. در بخش اول وظائفی را می‌شمارند برای مبارزات دموکراتیک که بهر حال از عهده هر "دموکراتی" هم برمی آید و کسی منکر آن نیست. اما آنجا که به وظائف خاص کمونیستها می‌رسند در ابتدا میگویند:

"بعلت شرایط بحرانی اقتصاد کشور در آینده الزاما تعداد بیشتری از کارگران به مبارزات اقتصادی رو می آورند. با توجه به این احوال ضرورت متشکل کردن مبارزات طبقاتی کارگران و رهبری آن بوسیله کمونیستها بیش از هر زمان احساس میشود."

و سپس به خواننده‌ای که منتظر برنامه است حکم دیگری میدهند:

"بدیهی است تا زمانیکه حزب کمونیست ایران تشکیل نشده است کلیه مبارزات هسته‌های کمونیستی بطور پراکنده انجام گرفته، "تجویات یک هسته به هسته دیگر منتقل نشده، فعالیتها تکراری بوده، و امکان طرح یک سیاست واحد برای مقابله زحمتکشان با ارتجاع و امپریالیسم وجود ندارد"

که باز حکمی است که درستی و نادرستی‌ش تنها در نتیجه‌گیری — در جمله بعد — مشخص میشود. تاکنون احکام ارائه شده برای کمونیستها ضرورت شرکت در مبارزات دموکراتیک، و خبرگرفتن از رشد آتی مبارزات کارگران، ضرورت رهبری این مبارزات توسط کمونیستها، و درک ضرورت تشکیل حزب کمونیست بود، ولی هنوز این امر که کمونیستهایی که این ضرورت را درک کرده‌اند چه باید بکنند مشخص نیست. جمله بعد برنامه عمل آنها را ارائه میدهد:

برای تسریع پروسه تشکیل حزب و بوجود آوردن زمینه وحدت واقعی کمونیستها باید به مبارزات تئوریک و سیاسی دامن زد و در قدم اول لا اقل نسبت به راه یا

(!؟) مرحله انقلاب در میان اکثریت نیروها و هسته‌های کمونیست اتفاق نظر

بوجود آورد.

و ترجمه کل این تزیه بیان ساده این است که امپریالیسم از این پس آزادیهای دموکراتیک

را بوجود خواهد آورد. چه ما بکوشیم و چه نکوشیم بهر حال عصر، عصر آزادیهای دموکراتیک است چون امپریالیسم به آن نیاز دارد، و کارگران در آینده مبارزات اقتصادیشان را تشدید خواهند کرد و سپس احتیاج به رهبری کمونیست ها دارند. حزب کمونیست تشکیل خواهد شد. در تمام طول این مدت "کمونیست ها" هیچ کاری لازم نیست بکنند بجز اینکه خود را بسازند برای گرفتن رهبری کار در آینده. "مبارزات تئوریک و سیاسی" بکنند تا از طریق این بحثها در میان آنها "اتفاق نظر" بوجود آید. بعد از آن جاده هموار است و کارها بوقوع مراد. این تزه در عدم ارائه تحلیل، در ایجاد پندارهایی در مورد برنامه امپریالیسم، و در ترغیب انفعال و انصراف از انجام وظیفه کمونیست ها در قبال جنبش کارگری محدود موجود کاستی ندارد.<sup>۱</sup>

\* \* \*

در صفحات قبل مشخص کردیم که اولاً علل تغییر استراتژی امپریالیسم امریکا چه بوده است و چرا بدینصورت و در این جهت تغییر کرده است، و ثانیاً زمینه مساعد در ایران برای استقبال از این تغییر سیاست بر چه پایه‌های مادی استوار است. سرمایه داران بخش خصوصی از اینکه جناح صنایع غیر نظامی امریکا فعلاً مسلط شده است بسیار خشنود و زود زده شده و پایان مصائب و رنج‌های خود را نزدیک می‌بینند. چشم‌انداز "درخشان" توسعه و رشد، بدون ترس دائم از مصاده اموال، بدون اجبار به پرداخت باج سیل، بدون کسب اجازه از باند پهلوی برای تعیین کمیت و کیفیت کالای کارخانه‌ها . . . . . در مقابل آنها خود نمائی میکند. اگر در گذشته اینان یا متحدینشان حتی جرات ابرازنگرانی‌ها را نداشتند، امروزه بتصور حمایت کارتر محبوب که در نیمرخش "سیمای شجاعان" کندی را می‌بینند، نه چندان شجاعانه "طیرغم خطرات سنگین" (!) با ترس و لرز حرکت میکنند. و براستی برای "آزاد یخواه" و سرمایه دار مصیبت کشیده ایرانی حتی عریضه نویسی هم "خطرات سنگین" بهمراه دارد. ده‌ها سال خفت و خواری، بورژوازی محترم ما را چنان ترسو و جبون بار آورده

۱- ما به برخی از تزه‌های انحرافی نیروهای دیگر توجه نکردیم چون پاره‌ای از فرط بطالت قابل توجه نیستند. از این جمله‌اند تزانحرافی "چپ" نمائی که معتقد است علت تغییر برنامه امپریالیسم در ایران و اعطاء "آزاد یهای دموکراتیک"، ترس آنها از مبارزه مسلحانه بود است. پیشینیان این مدعیان با فراست نیز زمانی معتقد بودند که انقلاب سفید بخاطر ترس از شورشهای دهقانی انجام گرفته است. جالب است که رژیم هنگام اوج مبارزه مسلحانه، "آزاد یهای دموکراتیک" اعطاء نکرد پس از ضربه خوردن به آن، باین فکر افتاد است. چنین نیست. علت تغییر استراتژی امپریالیسم نکاتی بود که



است که مجبور است حتی برای کسب " حقوق " خود التماس کند . آهسته آهسته و نوك پاره پاره برود ، طلب رحمت و شفقت کند ، خود را از هر گونه شبهه خشونت و مبارزه جوئی منزله جلوه دهد ، از مبارزه جویان فاصله بگیرد ، تا مگر ناخداى كشتى سر نوشت مرحمتى بفرماید . اما این بورژواى محترم تنها ترسو و جبون نیست . عقب مانده نیز هست . این بورژوا بنا بر ماهیت خود آنچه از امریکا می بیند - یا میخواهد ببیند - " قیافه محبوب " کارتر است . برای او جنگ قدرت ها در امریکا ، ملاحظات و حسابهای خاص امپریالیسم ، نقشه ها و تعهدات دراز مدت او ، محظوراتی که مبارزه قدرتهای جهانی می آفریند و . . . . . قابل فهم نیست و اگر هم فهمیدنی باشد میخواهد که انشاء الله گریه باشد .

ما در صفحات پیشین به دلائل توسل ظاهری جناح حاکم امریکا به مسئله " حقوق بشر " اشاره کردیم و نشان دادیم که این مسئله يك حربه سنتی ، يك اهرم سیاسى برای گرفتن امتیازات اقتصادى (وسیاسى) است . در اینجا ما به نکاتی مپردازیم که نشان میدهند حتی توسل به این اهرم توسط امریکا در مورد کشورهای نظیر ایران بسیار ضعیف خواهد بود . امریکا اگر هم میخواست - که نمى خواهد - نمیتوانست قدرت این اهرم را در ایران بطور کامل بکار گیرد .

### موقعیت ویژه پاره‌ای از کشورهای

پاره ای از کشورهای جهان چنان موقعیت ویژه‌ای دارند که حفظ وضع و موقعیت آنها ، از نظر کل امپریالیسم و مجموعه جناح های مختلف آن اهمیت خاص دارد و لهذا تغییر و تحولات در سیاست امپریالیسم ، کیفیت رابطه آنها با امپریالیسم را دچار تغییر اساسی نمیکند . بسیاری از کشورهای وابسته در این زمره اند . در خاورمیانه بخصوص میتوان چند کشور که پایگاه های اساسی امپریالیسم هستند را نام برد . از این جمله اند ایران ، عربستان سعودی و اسرائیل . علاوه بر اینکه در هر يك از این کشورها تسلط امپریالیسم بصورت عمده از طریق یکی از جناح های حاکم اعمال میشود ( ایران " مجتمع نظامی - صنعتی ؛ عربستان سعودی ، کارتل های نفتی ؛ و اسرائیل ، بخش غیر نظامی یا باصطلاح لیبرالها ) ویژگی موقعیت این کشور ها نیز چنان است که جناح های دیگر رقیب نیز مایل به حفظ وضع موجود

---

ذکر کردیم ، اما باید گفت که امپریالیسم در عین طرح حرکت خود بنا بر دلائل مشخص ، بهره برداری از فوائد دیگر آن را نیز فراموش نمیکند . در این رابطه طبیعى است که اهمیت انصراف عمده ای از روشنفکران از مبارزه مسلحانه و روی آوردن آنها بسوی روزه های کاذب را نیز از یاد نخواهد برد . از آن بهره برداری خواهد کرد و در برنامه خود جایگاه خاصى بدان خواهد داد . اما در صفحات آینده مجدداً باین مسئله توجه خواهیم کرد .

هستند . در این زمینه مختصات ایران را تیتروار برمی‌شماریم .

۱- نفت - علیرغم تمام تفرقه‌های کشورهای غربی به کم کردن وابستگی خود به نفت ، ایستگ و وابستگی در طول سالهای گذشته تشدید یافته است . در سال ۱۹۷۶ آمریکا نه تنها بیش از تمام کشورهای اروپائی نفت وارد کرد بلکه در قیاس با سال ۱۹۷۲ واردات نفتی اش برابر شده و اکنون بیش از ۵۰٪ مصرف خود را از خارج تأمین میکند . در اهمیت این مسئله تنها این نکته بسنده است که اگر در سال ۱۹۷۳ غرب میتواندست بمدت کوتاهی مانور کارتلها را نفتی و باصطلاح توقف جریان نفت را تحمل کند ( گرچه اسنادی که بعداً بدست آمد نشان داد که جریان نفت ابداً قطع نشده بود ) امروز حتی چند روز هم قادر به تحمل آن نیست . هم اکنون امپریالیسم برنامه‌های حاضر و آماده - و حتی در سطح کلی اعلام شده - برای اشغال مناطق نفتی در صورت بروز بحران ، دارد . در مورد ایران نه تنها وجود نفت در خود ایران ، حفظ تسلط بلامنازع امپریالیسم و جلوگیری از "اغتشاشات" را ضروری می‌سازد ، بلکه وجود نفت در سایر کشورهای خلیج فارس نیز حفظ ثبات سیاسی ایران را الزام آور میکند . بسختی میتوان تصور کرد که حتی اگر در ایران يك قطره نفت نیز وجود نداشت ، در صورت بروز وضع بحرانی در ایران ، وضع امپریالیسم و کشورهای نفت خیز خلیج چه میشد . بقول شاه يك قایق مسلح میتواندست در تنگه هرمز جریان حیاتی غرب را مسدود کند<sup>۱</sup> و " کشورهای دیگر خلیج فارس بنظر نمیرسد که تفکرات ژئوپولتیک داشته باشند !"

۲- ژاندارمری منطقه - شکست آمریکا در ویتنام و ناتوانی و اکراه امپریالیسم از گرفتار شدن مستقیم در منازعات کوچک متعدد در نقاط مختلف جهان ، ضرورت واگذاری نقش ژاندارمری در مناطق خاص را بعهدده پاره‌ای از کشورها تشدید کرد . رسمیت این سیاست در دکترین

۱- آقای بورشگراو ضمن سؤال خود از شاه میگوید : " در گزارشی که ویژه ریاست جمهوری تهیه گردیده ، پیشنهاد شده که آمریکا بمنظور حفاظت از بزرگترین منبع پر اهمیت نفت جهان در مقابل تجاوز ، میبایست تعهدات خود را در مقابل ایران و منطقه خلیج فارس افزایش دهد ."

و شاه نیز در جواب ضمن استقبال از اینکه آمریکا برای این منظور تعین نظامی کند و یک لشکر امریکائی را با هواپیما به ایران بفرستد ، و پس از اشاره به مانورهای مشترک با آمریکا و سایر اعضا<sup>۲</sup> سنتو میگوید :

" اما از این مهمتر تعیین سیاست ها و بدون هیچگونه شك و تردید آگاهی یافتن نسبت به میزان پای بند بودن آمریکا در قبال تعهداتش است ."

نیکسون اعلام شد. ایران در این زمینه ویژگیهای خاصی داشت که میتواندست این نقش را پذیرا باشد.

**الف** - وابستگی مطلق طبقه حاکمه به امپریالیسم و اطمینان کامل اربابان از تبعیت و "حق شناسی" حکام آن. در این زمینه، شاه که نه تنها در شهریور ۲۰ بدست امپریالیستها بتخت سلطنت نشست، بلکه در ۲۸ مرداد نیز که در اثر مبارزات خلق مجبور به فرار شد، با يك کودتا مجدداً به سلطنت عودت داده شد، موجودیت بسیار مقبول و حق شناسی را از نظر امپریالیسم تشکیل میدهد. علاوه بر این فقدان هرگونه پایگاه توده‌ای و حمایت مردمی برای شاه، او را نسبت به اوامر امپریالیسم مطیع تر میسازد. در يك کلام شاه بخوبی میداند که روزی رسانش کیست. برخلاف پاره‌ای از کشورها که حکام آنها لا اقل وابستگی ملی، مذهبی یا قبیله‌ای با بخشی از مردم دارند، آریامهر ایران از این نعمت نیز محروم است و حتی روی پایگاه توده‌ای قبیله‌ای "هم نمیتواند حساب کند!"

**ب** - استبداد - همیشه و خاصه در مواردی که امپریالیسم احتیاج به تبعیت مطلق کشوری از خود و از سیاست‌های متغیرش دارد، وجود استبداد عامل بسیار مقبول و تعییب‌کننده است. بگفته آقای ادوارجسر در انجمن بانکداران امریکا: "در کشوری مانند برزیل، برخلاف مشکلاتی که در کشورهای دموکراتیک برای رسیدن به توافق برسرکارها وجود دارد، میتوان تصمیمات دشواری را در مدت نسبتاً کوتاهی گرفت." تنها در شرایطی که استبداد باین شدت است، حاکم يك کشور میتواند بدون نظر مردم و حتی بدون توجه به نظر مردم به این منطقه و آن منطقه لشکرکشی کند، تمام ثروت و سرمایه جامعه را صرف تسلیحات و اموری کند که متمتع انحصاری آن امپریالیسم است. اگر دموکراسی، ولو دموکراسی نیم بند بورژوازی، در ایران وجود داشت، بسیاری از برنامه‌های امپریالیسم یا قابل اعمال نبود و یا بدین سهولت انجام نمیگرفت. ترکیه و پاکستان نمونه‌های خوبی را در این زمینه نشان میدهند. در ایران نه تنها وجود استبداد عامل موثری بنفع برنامه‌های امپریالیسم است، بلکه سابقه تاریخی استبداد، ادامه سرکوب را تسهیل ساخته و در مقام مقایسه با کشورهای نظیر یونان، فشار کمتری بر امپریالیسم برای "اعطاء" آزادیهای دموکراتیک وارد میسازد.

**ج** - نفت - ما به اهمیت نفت از نظر تامین انرژی برای امپریالیسم اشاره کردیم. در این بخش به اهمیت درآمد نفت از نظر تامین مخارج تقبل ژاندارمی منطقه توسط ایران اشاره میکنیم. بدون درآمد نفت، ایران برای کوچکترین حرکت جهت تامین مطامع امپریالیسم محتاج کمک‌های مالی عظیم بود که با در نظر داشتن وضع بحرانی اقتصاد امپریالیسم

تامین آن دشوار مینمود . در این زمینه رژیم ایران نه تنها وظیفه نوکری امپریالیسم را انجام میدهد ، بلکه این کار را بدون جیره و مواجب میکند و از در آمد خود قسمت اعظم را نیز به ارباب میدهد .

د - موقعیت جغرافیائی ، نفوس کافی ، پیشرفته تر بودن سطح تولید و تکنیک و همچنین عامل مهم غیر عربی بودن ایران ( از نظر استفاده از تضاد های شوونیستی و نیز مستقل بودن آن از مناسبات و محظورات خاص کشورهای عربی و اسرائیل ) و عوامل متعدد دیگر ، حفظ موقعیت فعلی ایران - ژاندارمی منطقه - را از نظر امپریالیسم ضروری و حیاتی کرده است . حال چه جناب کارتر بخواهد و چه نخواهد - که میخواهد - ، چه سرمایه داران بخش خصوصی ایران مایل باشند و چه نباشند ، این آش است و این کاسه . یا باید برای عواملی که در فوق شمردیم جانشینی پیدا کنند و یا باید ادعا کنند که " فرشته آزادی حساً سرش نمیشود و از عشق رهائی بشر به ماجراجویی های غریب دست میزند ! بقول شاه ما یک ملت ۳۵ میلیون نفری هستیم و در اختلافات اعراب و اسرائیل درگیر نیستیم و از طرف دیگر ما تنها یک کشور معمولی خلیج فارس هم نیستیم . . . اگر ما حفظ امنیت منطقه را به عهد ه نگیریم چه کسی این کار را خواهد کرد ؟ آمریکا ؟ " ( البته خیال ایشان باید راحت باشد که دست آمریکا یکبار در ویتنام سوخته و وظیفه پیشمرگه ای بعهد ه ایشان است ) .

بنا بر این موقعیت ویژه ایران ، هیچ تغییر اساسی را در عوض کردن جناح حاکم در ایران ، در بکار برد شیوه عمل آن - چه در مورد مناسبات خارجی و چه مناسبات داخلی ( اجتماعی ) - نمی طلبد . اما این بدان معنی نیست که هیچ تغییری حادث نخواهد شد . ما به ضرورت حفظ وضع موجود همراه با تغییراتی اشاره کردیم و در زیر مجملاً آنها را بازگو میکنیم

- ۱ - سیاست کنونی امپریالیسم بر این نیست که نقش ژاندارمی منطقه را از ایران بگیرد . این نقش را کشور دیگری نمیتواند تقبل کند .

- ۲ - ادامه غارت نفت ایران و وجود آزادیهای دموکراتیک متعارض هستند . در هیچ کشور نومستعمره صادر کننده نفت در منطقه ، امپریالیسم وجود آزادیهای دموکراتیک رانه می خواهد و نه میتواند تحمل کند . تصور امکان اعطاء " آزادی " به ایران و عربستان و کویت و قطر . . . چیزی بیش از ساده پنداری است ، مضحک است . نگاهی به نقشه جغرافیا ، و کشورهای اوپک ، نگاهی به تاریخ گذشته و وضع امروز باید برای هر که عبرت پذیر است عبرت آموز باشد .
- ۳ - نقش ژاندارمی منطقه و ادامه اجازه غارت نفت ، در منطق خود ادامه تسلط نظامی - صنعتی ( و کارتل های نفتی ) را تضمین میکند . این نکته را هم شاه می فهمد و هم آقای کارتر و جناح مربوطه اش .

۴ - در هیچ کشور جهان که کارتهای نفتی و نظامیان تسلط داشته‌اند، و تا زمانی که تسلط داشته‌اند، از وجود "آزادیهای دمکراتیک" خبری نبوده است. این بار نه به نقشه جغرافیا، بلکه به تاریخ باید مراجعه کرد و عبرت آموخت.

۵ - بگفته خود امپریالیستها وجود "۳۵ هزار امریکائی در ایران که بیشتر آنها آموزشهای نظامی میدهند و یا اینکه در تاسیسات نظامی سرگرم کار هستند." (بورشگراو) بزرگترین عامل ادامه وضع کنونی خواهد بود. در همین زمینه لازم است که یاد آوری کنیم سفیر منتخب آقای کارتر در ایران - سالیوان - در سابقه جنایت روی سفیر سابق - هلمز - را سفید کرده است (اگر چنین چیزی میسر باشد). این جانی کثیف در دوران حکومت نیکسون سفیر امریکا در لائوس بود و در عین حال مسئول تشکیل ارتش مخفی مزدوران سی‌آی‌ا. شدت کثافتکاری او و روشن شدن آن موجب شد که در خود امریکا علیه او غلیان بوجود آید بطوریکه یکی از سناتورهای صاحب نفوذ امریکا (ویلیام سایمینگتون) در مورد او گفت "سالیوان سفیر امریکا نبود، پروکنسول نظامی [مانند پروکنسولهای نظامی در زمستان استعمار کهن] بود". مشکل بتوان حتی در هیروتی ترین عوالم اشتیاق تصور کرد که آقای کارتر با اعزام این سفیر به ایران قصد اعمال فشار برای اعطاء آزادیهای دمکراتیک را داشته است!!

۶ - تشخیص ضرورت ادامه تسلط جناحهای رقیب در ایران توسط آقای کارتر، بدین معنی نیست که جناح مربوطه او حتی طالب جای پا و کسب امتیازاتی محدود هم نیست. هم کارتر میخواهد و هم رقبای او باندازه کافی "تفاهم" دارند که جناح او و شرکای ایرانی را بسه نحوی و تا حدی که قابل تحمل باشد راضی کنند. ارضاء شرکای ایرانی، سرمایه داران بخش خصوصی، توسط دخالت آنها در اموری است که تا کنون از آن دور نگاه داشته شده بودند. دخالت آنها در تصمیم گیری، برنامه ریزی، تامین نسبی منافع آنها و در یک کلام شراکت قسمی در قدرت است. سرمایه داران بخش خصوصی، این امتیازات را میخواهند و نه انجام آزادیهای بورژواهای "ملی" متحد خود، ایدئولوگهای آنها و سوسیالیست های تخیلی و نظائر هم را در مورد کسب آزادیهای دمکراتیک. ما بمسائل بخش خصوصی بساز خواهیم گشت.

۷ - عدم جدیت جناح کارتر در اعطاء آزادیهای دمکراتیک باین معنی نباید تلقی شود که او از رژیم ایران نخواهد خواست که تظاهر به رعایت این مسئله کنند. کارتر برای حفظ این سلاح جهت تمسک بدان در نقاطی که ضروری میدانند، لازم می بیند که وانمود کند سلاح او، سلاحی جدی است و باید جدی گرفته شود. دوستان باید حرمت تفنگ چوبی را بدانند وگرنه دشمنان نیز بی خواهند برد که تنها اسباب بازی و مانور است. بنا بر این هم کارتر

میخواهد ، و هم شاه اجابت میکند ، که این بازی تا حدی که ضرری نرساند ادامه یابد . در و دیوارهای زندانها رنگ زده شود ، کانون نویسندگانی که از "تنش های افراطی" فاصله بگیرند گشایش یابد ، شب شعر گوته گذاشته شود و احیانا چند کتابی هم از سانسور خارج شود و حتی برای مدت موقت اقدامات دیگری هم بشود . اما بر خلاف امید آرزومندان ، هم کارتر و هم شاه داستان را میدانند و نقش و رسالت ایران را ببازی نمی گیرند . بگفته بسیار گویای شاه " مسئله های که میبایست مشخص و تفهیم شود اینست که آیا ایران در آینده در مورد استقرار صلح و ثبات منطقه عهده دار نقشی مثبت خواهد بود یا اینکه از نقش ماقدردانی لازم نمیشود " . اگر ما حفظ امنیت منطقه را بعهدہ نگیریم چه کسی این کار را خواهد کرد ؟ آقای کارتر جوابی نخواهد داشت . تا جواب "آزادیخواهان" ما چه باشد !

\* \* \*

اکنون ضروری است در پرتو آنچه گفته شد ، تغییر و تحولات اخیر ایران را بررسی کنیم و ببینیم در عمل چه اتفاق افتاده است ، و آنگاه اگر عمل گذشته معیاری برای ارزیابی آینده باشد ، پیش بینی کنیم که در آینده چه خواهد شد .

آزادیهای اعطاء شده تا کنون در حد همین چند فقره است که ذکر کردیم . اما تغییرات دیگری در زمینه اقتصادی روی داده است - یا لاقلاً برنامه آن اعلام شده است - که پاره ای از خواسته های اصلی و واقعی بخش خصوصی را در نظر میگیرد . برای این منظور نگاهی اجمالی به برنامه دولت آموزگار ضروری است .

بدوا باید یاد آوری کنیم که همانطور که در فوق گفتیم ، نگرانی اساسی بخش خصوصی عدم شرکت در تصمیم گیری و برنامه ریزی و دارا بودن سهم در قدرت بوده است . آموزگار با توجه به این مسئله است که برنامه خود را ارائه میدهد .

برنامه آموزگار در زیر عنوان ارائه خدمات اساسی میگوید : " دولت کوشا خواهد بود که از گسترش فعالیتهای بخش عمومی در مواردی که خود مردم قادر به ایفای همان خدمات هستند پرهیز کند و با سپردن کار مردم و شرکت دادن افراد در مسیر تصمیم گیری نیاز به مداخله دولت را به حد اقل برساند و امکانات وسیعی را برای بکار افتادن ابتکارات و خلاقیت های ذهنی و فکری بوجود آورد " . روشن است که آموزگار وعده میدهد که دولت - بخش بوروکرات نظامی حاکم - سعی میکند که حد اقل در مواردی دست و پای خود را بیش از این پهن نکند و میدان عمل را به بخش خصوصی بسپارد . معهذاً روشن میکند کس - بخش خصوصی تصمیم گیرنده نخواهد بود . دولت تصمیم میگیرد ولی با بخش خصوصی " در

مسیر تصمیم‌گیری "مشورت" میشود. او سپس آگاهی خود را نسبت به مصائب بخش خصوصی نشان داده و با اظهاراتی مانند "ضمناً از این نکته نیز نباید غافل بود که عدم تعادل‌هایی در ترکیب اقتصاد کشور مانند کاهش نسبی سهم بخش خصوصی در مجموع اقتصاد . . . . . [پیدا شده]، وغیره وانمود میکند که جناحی که او نمایندگی آنست در آینده تفاهم بیشتری نشان خواهد داد.

زیر عنوان اصول سیاست‌های اقتصادی در بند ۱ صحبت از "تاکید سرمایه‌گذاری‌های دولت در زمینه زیربنائی" میکند. در بند ۲ صحبت از "فراهم آوردن موجبات افزایش ظرفیت‌های تولیدی بویژه در بخش خصوصی" میکند. در بند ۳ صحبت از "مبارزه با تورم از راه تنظیم و اجرای سیاست‌های مناسب اقتصادی و مالی و پولی" میکند (توجه شود که آموزگار بجای توسل به "مبارزه با گرانفروشی" و جریمه و زندان، استفاده از "سیاست‌های مناسب" را وعده میدهد و این برای بخش خصوصی موفقیت‌بخش است). در بند ۴ از "تشویق فعالیتهای بخش خصوصی و حمایت از برقراری رقابت سالم و جلوگیری از انحصار در عرصه اقتصاد" سخن میرود (توجه شود که نه تنها محدودیت فعالیتهای دولتی در زمینه‌های زیربنائی بلکه "جلوگیری از انحصار" و "رقابت سالم" و عبارتی محدود کردن زمینه فعالیتهای بورژوازی بوروکرات - نظامی را وعده میدهد). در زیر بند ۵ وعده از "کاهش نسبی اتکاء به درآمد حاصل از صادرات نفت از طریق افزایش آهنگ رشد در بخش‌های تولیدی دیگر و ایجاد درآمدهای مالی و ارزی جایگزین" میدهد. در زیر بند ۶ مینویسد: "منظور داشتن اولویت برای بخش‌کشاورزی و ایجاد موجبات رشد مناسب این بخش در کلیه سطوح و واحدهای بهره‌برداری از طریق تشویق و حمایت تولیدکنندگان و سرمایه‌گذاران خصوصی در این بخش و کمک به ازدیاد بهره‌وری و کاهش ضایعات". در زیر بند ۷ مینویسد: "ایجاد امکانات لازم برای تشویق بخش خصوصی به مباشرت و سیختر در سرمایه‌گذاری صنعتی و معدنی. بدین منظور از صنایع کشور حمایت معقول خواهد شد" (توجه شود که در حالی که هویدا بخش خصوصی را تهدید به افزایش واردات میکرد، آموزگار وعده افزایش فعالیت در رشته صنعت و معدن را میدهد). در زیر همین بند مینویسد: "با تقویت بانکهای تخصصی و توسعه و تاسیس بانکهای گسترش ناحیه‌ای امکانات اعتباری بیشتری

---

۱ - و این نکته جالب است. او از یکجانب از افزایش ظرفیت تولیدی بخش خصوصی صحبت میکند و از جانب دیگر در مجلس میگوید که "۵۰٪ از ظرفیت تولیدی کشور بلا استفاده مانده است" این دو اظهار متضاد نیستند بلکه دو مرحله مختلف از وعده وعید به بخش خصوصی را معرفی میکنند.

در اختیار بخش خصوصی در مناطق مختلف کشور قرار داده خواهد شد" ( البته منظور از تقویت بانکهای تخصصی این است که بخش خصوصی باید از بانکهای مثل بانک عمران و بانک توسعه صنعتی معدنی و نه از بانکهای خصوصی وام بگیرد . و بازگسترش بانکهای ناحیه‌ای هم بهمین معناست . مسئله مورد علاقه بخش بوروکرات نظامی علاوه بر بهره ، کنترل است . )

زیر بند ۹ مینویسد " نظر بر این است که در کارهای اجرائی بویژه در زمینه ترابری زمینی و دریائی و فرودگاهها تا حد امکان به بخش خصوصی واگذار شود و دولت خود به تنظیم و اجرای يك سیاست جامع و ایجاد هماهنگی لازم بین فعالیتهای مختلف ترابری اکتفاء نماید" ( و این وعده مهمی است . اجازه ایجاد خطوط راه آهن ، استفاده از راه‌های هوایی و دریائی به بخش خصوصی . و شاید نیز پاره‌ای از تاسیسات دولتی موجود را به بخش خصوصی بفروشند یا اجاره دهند ) . زیر بند ۱۰ مینویسد : " دولت با روشن کردن سیاستهای دراز مدت و مقررات و ضوابط مربوط به انواع سرمایه‌گذاریها و تضمین استقرار و تداوم آن ، انگیزه لازم را برای ازدیاد سهم بخش خصوصی در مجموع فعالیتهای تولیدی بوجود می آورد ."

( و این نیز بسیار مهم است . دولت وعده میدهد که سیاست دراز مدت و مقررات خود در انواع سرمایه‌گذاریها را روشن کرده و استمرار و تداوم آنها تضمین کند . میخواهد به بورژوازی بخش خصوصی اطمینان خاطر بدهد . وعده میدهد که قوانین را دلخواه و هر روزه عوض نخواهد کرد . ) . در مقابل این وعده به بخش خصوصی ، وظیفه آنها نیز در مقابل بورژوازی بوروکرات نظامی تصریح میکند : " در مقابل ، بخش خصوصی نیز وظیفه خواهد داشت که با افزایش بهره‌وری و کاهش ضایعات و کاربرد ضوابط مربوط به کیفیت کالا های تولیدی و استفاده از پژوهش و نوآوری خود را آماده رویارویی با رقابت های داخلی و خارجی سازد ."

زیر بند ۱۱ مینویسد : " اجرای صحیح اصل مشارکت کارگران در سود ویژه کارگاه ها و اصل گسترش مالکیت واحدهای تولیدی دستور عمل دولت خواهد بود . این بند علت اجرای مشارکت کارگران در سود ویژه کارگاهها و اصل گسترش مالکیت واحدهای تولیدی را اینطور توضیح میدهد که با رعایت این اصول " از طرفی توزیع عادلانه در آمد عطفی شود و از طرف دیگر موجبات افزایش کارائی کارگران و همچنین تجهیز منابع مالی جدید برای توسعه صنعتی کشور بوجود آید . " ( بین سرمایه متغیر و ارزش اضافی تحصیل شده باید تناسبی برقرار شود . از آنجا که فقدان دموکراسی بورژوائی مانع از این میشود که این دو طبقه روند عادی حرکت تولید سرمایه داری متناسب شوند ، سود ویژه بعین می آید . باید بین مزد و کارائی رابطه برقرار باشد . شاه اما ، دموکراسی بورژوائی را وعده نمیدهد . وظیفه بالا بردن کارائی را به بخش خصوصی محول میکند . و باز مسئله تجهیز سرمایه که در خدمت تمرکز سرمایه و به



بازار کشیدن سهام سرمایه بورژوازی بخش خصوصی است. این بند هر چند روی اصول مشارکت در سود ویژه تاکید میکند، اما اضافه میکند: "تذکر این نکته لازم است که بایست ارتباط مستقیمی بین دستمزد و کارآئی کارگران برقرار شود که این خود بالمال بنفع کارگران است."

نخستوزیر ایفا کند تا از بروز تنگناها و نارسائیها در آینده جلوگیری شود و مقررات و تشریفات غیر ضروری حذف و قدرت اجرایی بیشتر بدستگاههای مرکزی و استانی تفویض شود و کلیه امور مربوط به اجرای بودجه شامل دریافتها و پرداختها و نظارت مالی در خزانه کل کشور متمرکز گردد. برنامه ریزی دراز مدت با توجه به هدفهای ملی و تاکید بر طرحهای زیربنائی از این پس مورد عمل خواهد بود و در چارچوب چنین برنامه‌ای، برنامه‌های میان مدت و سالانه تنظیم و اجرا خواهد شد. سازمان برنامه و بودجه کمکهای فنی لازم را بسایر دستگاههای دولتی در مورد تهیه برنامه‌ها و طرحهای عمرانی خواهد کرد.

اکنون نگاهی به اصول برنامه ریزی بیفکنیم:

### اصول برنامه ریزی

با توجه باهمیتی که نظام برنامه ریزی و بودجه بندی در تجهیز و استفاده مناسب از منابع کشور بمنظور تامین رشد معقول و متوازن اقتصادی و اجتماعی دارد در روشها و سیستم‌های موجود تجدیدنظر بعمل خواهد آمد بنحوی که سازمان برنامه و بودجه بتواند وظایف خود را در زمینه توزیع منابع بر حسب اولویتها و برقراری هماهنگی بین برنامه‌ها و طرحها و اعمال نظارت برای اطمینان از تحقق طرحها و برنامه‌ها و هدفها زیر نظر

مشاهده میشود که تجدید نظر در روشها و سیستم‌های موجود، برنامه ریزی و بودجه بندی را معنا میدهد اما تصریح میکند که تمام " زیر نظر نخست وزیر ایفاء میگردد ". از تفویض قدرت اجرایی، و نه تصمیمگیری، به دستگاههای مرکزی و استانی صحبت میکند و باز کمک سازمان برنامه و بودجه را وعده میدهد ولی شرکت در تصمیم گیری را اجازه نمیدهد ( در بخش خدمات اساسی ذکر کردیم که شرکت در مسیر تصمیمگیری را وعده میدهد ).

بهر حال اینطور که معلوم است هر چند بخش خصوصی در تدوین برنامه آموزگار نقشی نداشته ولی بنظر میرسد که حتی اگر در تدوین برنامه و تصمیمگیری در این مورد معین هم شرکت میکرد خواستهای خود را بهتر از این نمیتوانست فرموله کند. بدینترتیب شاه به تقبل بخشی از خواستهای واقعی بخش خصوصی ایران تن میدهد و همراه با آن صنایع غیر نظامی و آقای کارتر تا اندازه‌ای - ولی نه بحد کافی - خشنود میشوند ولی باز امتیاز بیشتری میخواهند تا جائیکه شاه، ابتدا اظهار میدارد که در کنفرانس اوپک تنها تماشاچی خواهد بود و سپس از این نیز پیشتر رفته و قول حمایت از نقطه نظر امریکا (پائین نگاه داشتن قیمت نفت) را میدهد و در قبال آن وعده حمایت کامل را از جناب کارتر میگیرد. اهرم سیاسی احترام

” بحقوق بشر ” در کسب امتیازات اقتصادی موثر واقع شده و بنابراین فشار سیاسی بحکومت شاه تقلیل می یابد . اما از آنجا که شرایط، سیال و جوامع در حرکتند همین بازیها و بسنده وستان ها بطور ادواری ادامه خواهد یافت منتها با تفاهم بیشتر و بطور ” عاقلانه تر !

### III — میزان رشد حرکات اعتراضی در ایران

ما تا کنون توجه خود را عمدتاً معطوف به مسائل اقتصادی و تضادهای مربوط به آن کردیم معهداً ضروری است که به مسائل سیاسی و تضادهای مربوط به آن نیز توجه کنیم و بخصوص در این رابطه اجمالاً به چند و چون حرکات اخیر در ایران بپردازیم . مسئله نارضایتی عمومی ، نارضایتی زحمتکشان ، مسئله جدیدی نیست و اعتراضاتی که این نیروها در طول سالها کرده اند ، طیرغم اوج و حضیض های آن ، طیرغم پراکنده بودن و در غالب موارد نازل بودن سطح آن ، و محدود بودن آن به خواستهای اقتصادی ، مسئله شناخته شده ایست . زحمتکشان ایران از هر فرصتی ولو ناچیز ، برای ابراز اعتراض خود استفاده کرده و میکنند و تردیدی نیست که هر موقعیتی را — و منجمله فرصت هائی را که تضادهای درون امپریالیستی و درون طبقه حاکمه بوجود می آید نیز — مورد بهره برداری قرار

← سؤال — سیاست ایران در مورد قیمت نفت در اجلاسیه آینده اوپک چیست ؟

جواب — ابتدا قصد داشتیم هیچ طرفی را نگیریم و تنها تماشاگر باشیم . اما اینک علاقه مندیم با دیدگاههای شما همدردی نشان دهیم . . . .

سؤال — آیا پس از مذاکرات اعلیحضرت با جیمی کارتر در روش شما تغییری حاصل شد ؟

جواب — میتوانی اینطور فکر کنید .

سؤال — میتوانیم نتیجه بگیریم که این تغییری است که در مذاکره با جیمی کارتر در روش

شما حاصل شده است .

جواب — بلی .

سؤال — آیا به تثبیت قیمت نفت برای مدت شش ماه بمنظور آنکه به غرب فرصتی برای نفوس

کشیدن داده شود موافقید یا اینکه از یک تثبیت کامل یک ساله جانبداری میفرمائید .

جواب — با تثبیت قیمت نفت برای یکسال مخالف نیستم .

سؤال — آیا فعالانه از آن حمایت میفرمائید ؟

جواب — مقصودتان اینست که هفت تیرم را شلیک کنم ؟ ( خنده خبرنگاران )

اما این تنها خبرنگاران نبودند که خندیدند .

خواهند داد. برای ثبوت ضرورت این استفاده، نه احتیاج به توضیح بدیهیات است و نه آوردن نقل قول از بزرگان. زحمتکشان با رگ و پوست خود این ضرورت را احساس میکنند و از هر فرجه‌ای برای گرفتن حقوق خود، برای ابراز تنفر از ظلم و نابسامانی و استثمار استفاده مینمایند. این کار را آنها در گذشته کرده‌اند، امروز نیز میکنند و فردا هم خواهند کرد. اما اگر زحمتکشان و نیروهای انقلابی همواره چنین کرده‌اند و میکنند، باید دید نیروهای دیگری که امروز، و نه دیروز، و نه فردا، در صف "مبارزه" اند، و یا کسانی که مبارزه برایشان امری ادواری، عنداللزوم و حساس‌گرانه است، از چه ملهم هستند. باید ببینیم چه شده است که عده‌ای پس از سالها که مشغول استراحت بودند ناگهان امروز علیرغم "خطرات سنگین" (!) خطر میکنند. باید دید نیروهایی که از مدیریت کشور شکایت دارند و عریضه نویسی میکنند چرا یک کلام و یک جمله در دفاع از حقوق کارگران و دهقانان مینویسند. باید چهره آنان را دید و شناخت و نگذاشت که اینان این بار نیز از نارضائی عمومی استفاده کنند، بخش‌هایی از مردم را بدنبال خود کشند و در میان راه با یک سازش و مصالحه، و حد اکثر با دیدن یک تندی و خشونت، جا خالی کنند و مردمی را که بدنبال خود کشیده بودند، سرگردان و شکست خورده رها نمایند.

سرمایه‌داران بخش خصوصی، در اوان انقلاب سفید، چاکرانه و مخلصانه از آن دفاع کردند. انقلاب سفید برنامه جانبخش امپریالیسم برای تقویت آنان و بسط مناسبات سرمایه داری بقیمت لارویی بقایای فئودالیسم بود. انقلاب سفید، انقلاب آنان، عامل رشد بینظیر آنان و گشایش امکاناتی بود که تا چند سال پیش از آن خواب آنها هم نمیدیدند. اما بتدریج افزایش امکانات آنان، افزایش سرمایه و ارتباطات آنان، از محدوده مجاز انقلاب سفید فراتر رفت. باند پهلوی میخواست که تا دینار آخر ثروت مملکت را ببلعد و سرمایه‌داران بخش خصوصی را الی‌الابد ریزه خوار خوان خود بدارد. تحمل این امر برای سرمایه داری که دیگر فئودال را مقابل خود نمیدید ولی سرمایه‌اش بمیزانی که میخواست قابل گسترش نبود، بتدریج دشوار و دشوارتر میشد. علاوه بر آن، عوامل متعددی که شرح دادیم - فشار، فساد، بی‌برنامگی و... - بصورتی که بود را، مانع رشد خود میشمرد. آنها را میدید ولی یارای دم بر آوردن نداشت. کارتر فرصتی فراهم آورد و از آن استفاده شد. این مسئله سرمایه‌داران بزرگ بخش خصوصی بود که تا اندازه‌ای، و احتمالا موقتا، به مراد دل رسیدند. اما در این میان وضع کسانی رقت آور بود که بزیر این پرچم رفته و بیاد روزگاران گذشته هوسها کرده بودند. در این مورد توضیح میدهیم.

هنوز تا سالهای ۳۹-۴۲ بورژوازی "ملی"، خرده بورژوازی سنتی، رسالتی برای خود

قائل بود. امید مبارزه و رهبری داشت. نه تنها در مقابل سلطنت مستبده، بلکه در مقابل  
نمایندگان سرمایه‌دارانی که نطفه‌های اولیه بخش خصوصی امروز بودند - انواع ابتهاج و امینی -  
 از خود ابراز شخصیت میکرد. اما بیکفایتی تاریخی و مشخص این نیروها، نه تنها عده بسیاری  
 از نیروهای خرد بورژوازی و زحمتکشان را در مقابل یورش رژیم بی پناه رها کرد، نه تنها -  
 "رهبران" پس از چند ماه زندانی شدن توده‌ها را فراموش کردند و به زندگی آرام خصوصی  
 پرداختند، بلکه به خود آنها - و لا اقل به هوشیارترین آنها - ثابت شد که به تنهایی کارهای  
 نیستند. اینان باید متحدینی برای خود جستجو میکردند. در چپ آنها زحمتکشان بودند  
 که علیرغم دارا بودن نیروی بالقوه عظیم، بالفعل نیروئی که برای آنان مفید باشد، نداشتند.  
 لذا گرایش به "چپ"، حتی اگر از نظر پایگاه و موضع طبقاتی آنها میسر بود - که نبود -  
 هیچ فایده‌ای هم برای آنان نداشت. سرنوشت محتوم آنان گرایش بیشتر به راست و همد می  
 با نیروئی بود که هم امکانات بالفعل اقتصادی فراوان، و هم امکان رشد تحت حمایت  
 نیروهای جهانی را داشت. این متحد جدید و رو بر شد - سرمایه‌داران بخش خصوصی -  
 روز بروز در نظر آنان مقبول تر شدند. دکتر امینی‌هایی که در سال ۳۹-۴۲ از هدفهای  
 اصلی حمله آنها بودند، آهسته آهسته بصورت انسانهای "لیبرال و آزاد یخواه"، کسانی  
 که باید روزی امید نخست وزیری مجددشان را داشت، درآمدند. مضحك و در عین حال  
 عبرت انگیز است که کسانی که در گذشته با امینی‌ها خصومت میورزیدند، اکنون راغب و  
 مشتاق صدارت ایشان شده بودند. امینی - عامل سر سپرده امپریالیسم - عاقد قرارداد  
 ننگین نفت، امضاء کننده قرارداد خائنانه امینی - پیچ، ناگهان برای افرادی از همان  
 بورژوازی ملی "که بزرگترین دستاورد خود را ملی کردن صنایع نفت میدید، که نسبت به مسئله  
 نفت بیش از هر چیز دیگر اظهار تعصب میکرد، مطلوب و مورد استقبال قرار گرفته و امید  
 حرکت نوین شد. اما این گرایش بر راست محتوم بورژوازی "ملی"، تنها به اتحاد با سرمایه  
 داران بخش خصوصی خلاصه نمیشود. خواست این اتحاد بشرطی میتوانست پذیرفته شده و  
 سرپناهی برای آنان بدست دهد که توأم با دو موضعگیری مهم دیگر میشد. و این دو موضع  
 گیری نیز با وضوح بسیار انجام شد. رفتن آنها بزیر پرچم سرمایه‌داران بخش خصوصی  
 تنها باین شرط پذیرفته میشد که با اربابان و متحدین این بخش - امپریالیسم جهانی - نیز  
 از در مدارا در آیند. و این مدارای ننگین حتی بقیمت عقب نشینی از مواضع قبلی انجام  
 گرفت. در نامه سه تن از رهبران سابق جبهه ملی يك كلمه از نفوذ استعمار زکری بمیان  
نیامده است! و این نسیان از جانب کسانی که شعار قلبی شان "مبارزه با  
استبداد و استعمار" بود، براستی عبرت انگیز است. مگر میتوان هم

با سرمایه داران بخش خصوصی وابسته به امپریالیسم متحد بود، هم امید به کارتر و صنایع غیر نظامی امریکا داشت و هم از نفوذ استعمار گلایه کرد؟ نه! مسئله استعمار باید به طاق نسیان کوبیده میشد، و شد.

اما برای قطع هرگونه ارتباط مخل با گذشته، برای بی خطر نشان دادن خود - و در حقیقت برای نشان دادن بی خطری خود - این موضعگیری نیز کافی شمرده نمیشد. باید از چپ نیز فاصله گرفته میشد. در همین نامه رهبران حتی اشاره بوضع کارگران و دهقانان بیکباره فراموش شده است. اینان روشن کردند که وضع زحمتکشان اشتغال خاطر ایشان را نمیسازد و نگرانیشان "خروج سرمایه ها" از ایران است. از این نیز فراتر رفته و خود را مجبور و موظف دیدند که میان خود و نیروهائی که مدافع حقوق زحمتکشان هستند، بنحوی زننده، روشن و بارز خط کشی کنند. آنان را با "عشاق مرگ"<sup>۱</sup> کاری نیست! و ذکر این نیز از آنجهت واجب بود که شاه را بترسانند که اگر با ما مدارا نکنید سرنوشتتان بدست عده ای افراطی "بی تفاهم" خواهد افتاد. "عشاق مرگ" فقط برای ترساندن بدر می خوردند.

ما به عقب نشینی آشکار و مفتضح این رهبران در عریضه نویسی به "پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی" نمی پردازیم. این نحو مخاطب قرار دادن تنها عقب نشینی و سقوط نیست. این انتخاب تصادفی و سرسری صورت نگرفته است. این خود مبین و نمودار خواست واقعی آنها، بخشی از برنامه و موضع آنهاست. آنها به شاه نامه مینویسند و از هوییدا شکایت میکنند. از مدیریت مملکت شکوه میکنند. معنای روشن و واضح آن - هم برای خود آنان و هم برای شاه - اینست که آنان خود را در مقابل هوییدا بصورت يك آلترناتیو - پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی عرضه میکنند. لا اقل نماینده سرمایه داران گردن کلفت بخش خصوصی - جناب امینی - خود را آلترناتیو در مقابل شاه میدانند و به ارباب اصلی متوسل میشود. اینها نه يك گام، بلکه چندین گام عقب مانده تر و نامطمئن ترند. و این نیز خود نمودار خصوصیات خرده بورژوازی در قیاس با بورژوازی است.<sup>۲</sup> این نیز نمودار

۱ - حتی این توصیف زننده که از تبلیفات ارتجاع و شخص شاه بهتر نیست (چه شاه نیز انقلابیون را بهمین صفت متصف میکرد) در قالب و مضمونی ادا شده که آموزنده است. بنظر این رهبران، این "عشاق مرگ" نه بخاطر حمایت از زحمتکشان و مبارزه با امپریالیسم، بلکه بخاطر مبارزه با فساد و صدور سرمایه و خرابی مدیریت مملکت فعالیت میکردند. و چه

انتظاری جز این میتوان داشت؟

تفاوت بورژوازی گردن کلفت شریک امپریالیسم با خرده بورژوا و بورژوازی " ملی " سنتی است که میدانند محدود و مجازش فراخ نیست ، و میدانند که روی حمایت کارتر نمیتواند زیاد حساب کند .

بهر حال حرکت این " رهبران " و محتوای نامه‌شان بخوبی نشان داد که حرکت قابل پیشبینی بورژوازی " ملی " در جهت گسست قطعی از حتی حمایت ظاهری از حقوق زحمتکشان در مقابل سرمایه داران و امپریالیسم ، و اتحاد با بورژوازی بخش خصوصی - بورژوازی وابسته به جناح غیر نظامی امپریالیسم - کامل شده است . اگر این بورژوازی " ملی " هنوز رسماً و علناً به کارگران و دهقانان نمی تازد و مانند متحدین خود از " پروئی " کارگران و از " دستمزد گزاف " آنان سخن نمیگوید ، برای آنست که امید دارد هنوز از نیروی آنان در معاملات خود استفاده برد . بورژوازی بی سرمایه ، بدون نیروی اقتصادی ، امید دارد که لا اقل از حمایت بخشی از خلق بعنوان نیروی سیاسی استفاده کند ، و تقاضای " همکاری صمیمانه " خود را با اعلیحضرت همایون با این پشتوانه تقدیم کند . اگر همین حمایت بخشی از خلق نیز از او گرفته شود ، " سه تن از رهبران سابق جبهه ملی " مبدل به سه فرد از میان ۳۳ میلیون نفوس خواهند شد و این با امیدهای آنان سازگار نیست . اینان فعلاً با خط کشیدن میان خود و انقلابیونی که بخاطر زحمتکشان مبارزه میکنند پیام خود را بگوشهای شنوا رسانده‌اند . خط کشیدن با خود زحمتکشان و شکایت از " پروئی " آنان مسئله زمان و مربوط به آینده است . فعلاً سکوت در مورد آنان کافی است . گلایه از تعدی به بخش خصوصی و فرار سرمایه باندازه کافی گویاست . آقای امینی اگر کسر شأنش نبود ده بار زیر این نامه را امضاء میکرد . این نامه بیان خواستهای او ، و صرفاً خواستهای اوست . این

۲ - بیهوده نیست که رژیم ایران نیز حمله شدید را متوجه امینی میکند . شاه آلترناتیو در مقابل هویدا را میتواند تحمل کند ولی آلترناتیو در مقابل خود را نمیتواند . حمله شدید مطبوعات ایران به امینی و سپس استعانت از آقای مایر سفیر اسبق آمریکا در ایران برای ثبوت عامل آمریکا بودن امینی ، و بالاخره تائید این نکته توسط شاه - البته از روی بیمیلی ! - بخشی از این برنامه است . بخش خصوصی با دادن امتیازات اقتصادی استعالت شد ولی " بی خطر " نیز شد . نماینده برجسته آنها از این پس عامل امپریالیسم است و تبعاً نمیتواند آلترناتیوی در مقابل اعلیحضرت مستقل و ملی باشد ! اما آنچه شاه فراموش کرد جواب دهد این بود که آیا برنامه امینی - انقلاب سفید - نیز برنامه آمریکا بود یا نه ؟ معاذ الله ! این انقلاب " شاه و ملت بود و امینی بیخود در اجرای آن آنقدر سماجت بخرج میداد .

نامه آخرین نشانه اتمام انتگراسیون بقایای سرمایه داری " ملی " در سرمایه جهانی ، و بیان اضمحلال نهائی ایدئولوژیک نمایندگان سیاسی آنست . صرفاً با تشخیص این حقیقت است که میتوانیم بفهمیم چرا رهبرانی که با انقلاب سفید شاه مخالفت میکردند امروز سهل و ساده با یک چرخش شگفت انگیز شکایت از عدم اجرای آن میکنند : " مملکت از هر طرف در لبه‌های پرتگاه قرار گرفته . . . . برنامه‌های عنوان شده اصلاح و انقلاب ناکام مانده " است !! از این واضح تر و گویا تر ممکن نیست کامل شدن حرکت بسوی سرنوشت شوم محتوم را بیان کرد . در اینجا ما " کمونیستهای " را که تحت فورمولاسیون حکومت تمام خلقی ، و ضرورت اتحاد کارگران و بورژوازی ملی ، از این حرکت دفاع میکنند بحال خود میگذاریم و ایضاً " آزادیخواهانی " را که میخواهند با این نمودارهای اضمحلال همصدائی کنند شادباش می‌گوئیم . تنها باین " کمونیستها " و این " آزادیخواهان " یاد آوری میکنیم که آنها حتی از همین رهبران نیز عقبترند . این رهبران با تشدید حمله خود به کمونیسم ، به بیان روشن کمونیستها را طرد کرده‌اند و در هر نطق و خطابه ترجیح بند ضد کمونیستی را تکرار میکنند . حال اگر طردشدگانی باشند که بخواهند از روی " سعه صدر " از طرد کنندگان حمایت کنند ، خود دانند و فراخی سینه خود .

در همین رابطه توجه مختصری به نکته‌ای دیگر ضروری است . در آغاز عصر سرمایه داری که جنین های اولیه سرمایه داران و کارگران در حال بسته شدن بود و این نیروها در مقابل اشرافیت و فئودالها نیروی چپ را تشکیل میدادند ، همکاری ایندو - سرمایه داران و کارگران - امری طبیعی و از نظر تاریخی ضروری بود . اما رشد روابط سرمایه داری و جهانی شدن این سیستم ، تنها آلترناتیو مترقی عصر را در همه جوامع بصورت آلترناتیو سوسیالیستی در آورد . در این شرایط ، یعنی در شرایطی که تنها سوسیالیسم رسالت دارد ، سخن از همکاری کارگران ( و کمونیستها بطور اعم ) با سرمایه داران چیزی جز ادامه تخیلات گذشته ، نمودار دید منشویکی و " تمام خلقی " نیست . اما جالب اینجاست که حتی اگر بنا بر این تفسیر ، نوعی حمایت نیروهای چپ از بورژواهای " ملی " گذشته در ایران - مثلاً در سالهای ۳۹ - ۴۲ - بمنظور لارویی بقایای فئودالیسم مجاز شمرده میشد ، امروزه با تسلط بلامنازع سرمایه داری بر ایران ، ادامه این همکاری ، چیزی بیش از دید منشویکی - رویونیستی ، نمودار گویای تعلق ایدئولوژیک عیان به بورژوازی است و بس . این مسئله بسیار مهم است

---

۱ - ما این مسئله را در دفترهای " مرحله تدارک انقلابی " و " انقلاب دموکراتیک ملی یا سوسیالیستی " مورد بحث بیشتر قرار داده‌ایم .

و افشاء گری بسیار از مواضع راست پوشیده در عبارت پردازیهای چپ است. ما در اینجا وارد این بحث نمیشویم که حتی در سالهای ۳۹-۴۲ دنیاله روی نیروهای چپ از بورژوازی "ملی" و فقدان آلترناتیو چپ، عدم کوشش جهت پیوند با مبارزات طبقه کارگر و کمک به اعتلاء آن و بالنتیجه کشاندن آنها بزیر پرچم بورژوازی "ملی" چه فاجعه‌ای ببار آورد. اگر ۱۷ سال پیش این نقیصه، این بینش منشویکی فاجعه‌زا بود، تبلیغ آن در امروز، پس از ۱۵ خرداد، پس از مشاهده ۱۴ سال سرکوب، پس از رشد سرمایه‌داری و بلامنازع شدن حاکمیت آن در ایران، یک انحراف موحش است و بس. بورژواهای بافراست، امروزه عدم امکان ادامه همکاری با کارگران، با "چپ‌ها"، با "کمونیست‌ها" را نه تنها در عریضه‌ها بلکه در نطق‌های متعدد ضد کمونیستی خود بارها و بارها تکرار کرده‌اند. پاره‌ای از "کمونیست‌ها" با اصطلاح از رو نمیروند. سعه صدر را حدی نیست و یا انحراف را؟

اما بجز زحمتکشان که همیشه مبارزه میکردند، و سرمایه‌داران بخش خصوصی که اخیراً "مبارز" شده بودند، و نمایندگان "بورژوازی ملی" که بطورادواری بیاد مبارزه می‌افتند و عصای نارضائی توده را زیر بغل و پرچم سرمایه‌داران را فوق سر دارند، در ماه‌های اخیر بخش دیگری نیز فعال بوده است که نمونه کار آنرا در نامه‌های نویسندگان و پاره‌ای افراد و کمیته‌های با نام‌های مختلف میتوان دید. بعبارت دیگر عده‌ای از روشنفکران نیز درگیر فعالیت بوده‌اند. باید بدین بخش نیز توجه نمود.

روشنفکران هیچ نیروی طبقاتی واحدی را نمیسازند. هم خاستگاه عناصر این بخش متنوع است و هم خواسته‌های آنها. هم ایدئولوژی و هم مواضع آنها. بهمین سبب مثلاً در میان امضاءکنندگان نامه‌های نویسندگان، طیف وسیعی از عناصر با گرایش‌های ایدئولوژیک متفاوت را می‌یابیم. دادن یک حکم کلی در مورد ماهیت این افراد غلط است. ظاهراً خود آنان واقف باین مسئله بوده‌اند. و باز ظاهراً کوشیده‌اند که برای اجتناب از بیان تفاوت‌ها - و نیز برای کم کردن خطر خشونت رژیم - صرفاً بر امری صنفی، ایجاد کانون نویسندگان تکیه کنند. اما چه آنها میخواسته‌اند و چه نمی‌خواسته‌اند، هم محتوای نوشته آنها، و هم زمان نگارش آن، صرفاً کمکی برای بخش خصوصی بوده است. ما در ابتدا فرض میکنیم که محتوای نامه‌های آنها خالی از ایراد است - که نیست. با این فرض نیز در کار آنها اشکالات اساسی وجود دارد که مهمتر از همه جدا کردن یک خواست صنفی از مجموعه خواسته‌های دموکراتیک خلق‌های ایران است. و این کار اگر برای هرکسی جرم باشد، که هست، برای نویسندگان و هنرمند - و خاصه نویسندگان و هنرمندی که مدعی داشتن تعهد است - جرمی مضاعف است. چگونه نویسندگان مرفقی حاضر میشود که صرفاً برای خود آزادی داشتن کانون



قلم را بخواهد ولی بیاد خواستن آزادی برای زحمتکشان نباشد؟ آنهمه لاف و گزاف، که اگر مردم آزاد نباشند نویسنده و هنرمند آزاد نیست، بر مبنای چه منطقی بعکس خود مبدل شده است و اکنون آزادی مردم از طریق آزادی نویسنده جستجو میشود؟ اگر نویسندگانی بورژوا چنین منطقی داشته باشد — و کم نیستند کسانی که تصور میکنند اگر قلم در دستشان آزاد بود انقلاب میکردند — برای نویسنده متعهد، نویسنده کمونیست، توسل به چنین منطقی بیانگر تباهی و یا لفظی هولناک است.

اما اشکالات فوق‌هنگامیکه با ایرادات محتوای نامه‌ها توأم شود نشان میدهد که این نویسندگان در عطش سوزان آزادی قلم "به چه ورطه‌ای در غلتیده‌اند. نامه‌های آنان همان انحرافات نامه سه رهبر سابق جبهه ملی را در بر دارد. مخاطب قرار دادن هویدا، مسکوت گذاردن مسئله زحمتکشان و از همه زشت‌تر فاصله گرفتن از دارندگان "تنش‌های افراطی" — انقلابیون. ما در این موارد توضیح داده‌ایم و تکرار نمیکنیم. در یک کلام، این اقدام نویسندگان، این نامه و محتوای آن — و البته نه مسئله کانون نویسندگان در انتزاع — نشانه عقبگرد و تباهی است و باید محکوم شود. ما واقف هستیم که پاره‌ای از این نویسندگان، سوابق مبارزاتی قابل توجهی داشته‌اند. ما واقف هستیم که پاره‌ای از این نویسندگان در گذشته حتی با دارندگان "تنش‌های افراطی" ابراز همبستگی کرده‌اند، و درست بخاطر وقوف باین امر است که در محکوم کردن محتوای نامه آنها اصرار می‌ورزیم. ابراز همبستگی با محتوای خواستها و مبارزات گذشته آنان حکم میکند که انحرافات و اشتباهات کنونی آنها بشدت مورد انتقاد قرار گیرد. ما مطمئن هستیم که مترقی‌ترین این افراد دیر یا زود به نادرستی این اقدام خود واقف شده و خط فاصل خود را با راست مشخص میکنند. ما نه از محتوای نامه سه رهبر گذشته جبهه ملی انتقاد میکنیم و نه آنها را محکوم میکنیم. ما از آنها، از بورژوازی "ملی" اضمحلال یافته و نمایندگان سیاسی و ایدئولوژیک آن انتظاری جز این نداریم. ما صرفاً اقدام آنها را تحلیل میکنیم. ماهیت آنها را افشاء میکنیم. در مورد این اقدام نویسندگان اما، — و صرفاً در مورد نویسندگان مترقی که نه در پی مالند و نه در تکاپوی کسب مقام، نویسندگانی که مبارزه کرده‌اند — انتقاد میکنیم، محکوم میکنیم. نکته پیداست که آزادی تاسیس کانون نویسندگان بخودی خود خواست همه مردم ایران است. خواست همه مبارزین است. خواستن آزادی تاسیس کانون قلم، از جمله خواستهای ما نیز بوده و هست. اما خواستن این آزادی، به قیمت فاصله گرفتن از انقلابیون، به قیمت منتزع کردن آن از حد اقل خواستهای زحمتکشان... خواست ما نیست. خواست هیچ مبارزی نیست. در اینجا قبل از آنکه به مسئله مبارزات سایر اقشار خلق بپردازیم، باید به دلیلی

که پاره‌ای از لیبرالها در اعتذار از محتوای نازل نامه‌های "رهبران" و نویسندگان ارائه می‌دهند اشاره کنیم. دلیل اساسی که به شکل‌های مختلف ابراز میشود اینست: "شدت خفقان در ایران اجازه نمیدهد که از این تندتر نامه نوشت".\* و مسائلی از این قبیل. و یا "نمیتوان همه خواستهای دموکراتیک را یکجا خواست. باید بتدریج از ساده‌ترین و قابل‌حصول‌ترین مسائل شروع کرد." اما این "دلائل" در مقابل حرارت پرتوی از آفتاب ناگهان آب میشوند:

۱ - گیریم که چنین باشد - که نیست و نشان خواهیم داد که نیست - در این صورت اگر شرط داشتن آزادی قلم، فاصله گرفتن از انقلابیون، مسکوت‌گذاشتن مسئله امپریالیسم و شاه باشد، فایده نوشتن این کتب چیست؟ توضیح شیوع فساد؟ کیست که نداند؟ توضیح بی‌برنامگی رژیم؟ کلی‌گویی‌هایی در مورد نقصان این یا آن تصمیم رژیم؟

۲ - کتبی که مستقیماً از ضرورت سرنگونی رژیم، از جنایات امپریالیسم، از میزان نفوذ آن در ایران، از آدمکشی‌های شاه، از زدی‌های او و ایل و تبار او سخن نگوید، برای کیست و برای چیست؟ برای زحمتکشانش است؟

۳ - کتبی که انقلابیون را "افراطی" بخواند در خدمت کیست؟

۴ - شبهه ایجاد آزادی، با تاسیس کانون قلم - در عین حال که میدانیم کوچکترین آزادی واقعی حتی در کانون قلم وجود نخواهد داشت، به رژیم امکان تبلیغ آزادی موهومی را می‌دهد که در دید نهایی بنفع دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم خواهد بود و نه مبارزین.

اما این جوابها تازه در صورتی مطرح هستند که فرض اول، یعنی عدم امکان نوشتن

نامه با محتوای غیر نازل صحت داشته باشد. اما می‌بینیم که چنین نیست:

۵ - عده‌ای از افراد عادی که زورشان نه باند از رهبران است و نه نویسندگان، و نیز عناصری از رهبری

\* عباراتی که در انتهای آنها علامت \* است، از جمله مطالبی هستند که هر کس در داخل و خارج از ایران با آنها روبرو شده است. اینها نقل قول از فرد یا گروه خاصی نیستند و در غالب موارد نیز نه بصورت مستقیم بلکه در پرده‌های از احتجاج و سفسطه ارائه میشوند. این رساله نمیتوانست بدون برخورد باین نقطه نظرات کامل باشد. ما کوشیده ایم که وجه مشترك این استدلال‌ات را ذکر کرده و آنها را بشکافیم.

۲ - طبیعی است که منظور کانون قلمی است با محدودیت‌هایی که بر شعردیم. کانون قلمی

که باید در آن از تنش‌های "افراطی" فاصله گرفت، و امر هنر و اندیشه را در انتزاع از

مسائل اجتماعی پایه‌ای مطرح کرد.

نهضت نامه‌هایی نوشته‌اند که بسیاری از ایرادات نامه‌های فوق‌راند ارد. یکی از رهبران نهضت آزادی - مهندس بازرگان - در دفاع از آزادی آیت‌الله طالقانی نامه‌ای - نه خطاب به شاه و هویدا - بلکه خطاب به علماء و مراجع روحانی نوشته‌است و رژیم هم نه آن افراد گمنام، و نه مهندس بازرگان را بزند ان افکند. آیا عدم برخورد بمسئله‌استعمار هم‌خاطر این بود که "امکانش" وجود نداشته‌است!

۶- فرض کنیم که رژیم تنی چند از "رهبران" و نویسندگان را برای مدتی دستگیر میکرد قطعا طاق آسمان به زمین نمی‌آمد. اینان چنان از "خطرات" سخن می‌گویند که گوئی مثلا اگر نامه خطاب به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی یا هویدا نبود، ایشان را مثله میکردند. رهبران مایلند رهبر باشند ولی رهبریت بدون تقبل خطر را میخواهند! از نویسندگان باید پرسید که آیا اگر در منطق خود آنها در اثر عدم سازش و مبارزه جوئی، حتی تنی چند از آنان دستگیر میشدند فشار بر رژیم از جوانب مختلف و منجمله در شرایط کنونی از جانب امیرالایسم مدافع حقوق بشر - زیادتر میشد یا با مجاز کردن شب شعر گوته در انجمن ایران و آلمان؟

۷- رضا براهنی در دفاع از عمل ننگین خود در دشنام به مارکسیسم و انقلابیون - هنگامیکه در زندان بود - مدعی است که این عمل را بخاطر این انجام داده است که "آزاد" شود و بعد با رژیم شاه مبارزه کند. آیا استدلال متعذرین بهمین منطق شباهت ندارد؟ ما

---

۱- ما در اینجا قصد مقایسه اقدامات مهندس بازرگان و سایرین را نداریم و این اشاره نیز نه بمنزله تائید نظرات و نه همه اقدامات ایشان باید تلقی شود. مهندس بازرگان در رد آشکار عریضه نویسی مینویسد: "نمیتوان تظلم بنزد ظالم برد". سه "رهبر" دیگر مینویسند: "با توجه به اینکه در مقامات پارلمانی و قضائی و دولتی کشور کسی را که صاحب تشخیص و تصمیم بوده و مسئولیت و مأموریتی غیر از پیروی از "منویات طوکانه" داشته باشد نمیشناسیم. این مشروحه را بطیرغم خطرات سنگین تقدیم حضور مینمائیم". و بنا بر منطق ایشان نه تنها مردم صاحب تشخیص نیستند، بلکه آزاد یخواهان آلمان در زمان صدارت هیتلر نیز نه به مردم بلکه به خود هیتلر باید متوسل میشدند و از ایشان تقاضا میکردند که از خسر شیطان پائین بیایند زیرا باز: "در روزگار کنونی و موقعیت جغرافیائی حساس کشور ما، اداره امور چنان پیچیده گردیده که توفیق در آن تنها با استمداد از همکاری صمیمانه تمام نیروهای مردم در محیطی آزاد و قانونی و با احترام به شخصیت انسانها امکان پذیر میشود!". بهر حال "رهبران" حاضر به "همکاری صمیمانه" هستند. حریف سرتق است!

از انقلابیون فاصله میگیریم، آنها را افراطی میخوانیم تا بما اجازه تاسیس کانون قلم بدهند و آنوقت مقالات خوب خواهیم نوشت!"<sup>۱</sup>

\* \* \*

این است ماهیت و محتوای کار آن نیروهائی که صرفاً در چند ماه اخیر بفعالیت افتاده اند. همانطور که گفتیم حرکت همیشه در جامعه وجود داشته است مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک، مبارزه طبقاتی، آهسته یا تند، آشکار و ناآشکار وجود داشته و زحمتکشان و نیروهای مترقی همیشه مبارزه میکرد هاند، اما آنچه مشخصات این حرکت جدید - را میسازد ویژگیهای آن، تفاوتهای آن با حرکت با سابقه خلق است. و در اینجا است که مشاهده میکنیم این تفاوتها همه نشانه از عقبگرد و راست روی دارد. مشخصه این حرکت بنابراین، شرکت پاره‌ای از زحمتکشان در آن نیست. زحمتکشان همیشه حرکت داشته‌اند. مشخصه این حرکت داشتن خواستهای دموکراتیک نیست. مردم همیشه خواست دموکراتیک داشته‌اند. مشخصه این حرکت، وجوه تمایز آن از حرکت یک سال پیش، دو سال پیش، سه سال پیش و... است. ماهیت رهبری آنست، این وجوه تمایز همه راست روی است، همه حرکت بعقب است. مشخصه این حرکت، علت وجودی آن باین شکل، زمان آن، نیروهای جدید در آن، اهداف مصرح آن - چه شرکت کنندگان در آن بخواهند و چه نخواهند - نقش جناح کارتر است. بنابراین آنها که تجاهل میکنند - و آنها که جهالت دارند - آنها که دورویی میکنند - و آنها که دورو هستند، بیهوده سعی میکنند با تکیه بر فواید آزادی کانون قلم - گوئی کسی مخالف آنست! - سعی در توجیه این حرکت کنند. و نابخردتر از این قماش و عوام فریب تر از آنان کسانی هستند که موعظه میکنند که "آزادیهای دموکراتیک" خوب است، برای کارگران هم خوبست، گوئی اینها با اشباحی می‌جنگند که منکر این حقیقت اند. گوئی بجنگ دیو خود ساخته میروند. هیچ کمونیستی، هیچ انسان آزادی، از وجود آزادیهای دموکراتیک ناخرسند نخواهد بود و بسیار هم طالب آنست. موعظه بر سر فواید آن، توسل به گفته این و آن انقلابی، برای اثبات آن، یک مانور انحرافی، یک بدیهه‌گوئی برای اجتناب از ارائه تحلیل مشخص از این حرکت، گرد و خاک پاشیدن ناشیانه و افشائه شده‌ای بیش نیست. بجای بدیهه‌گوئی، باید بتوضیح این امر پرداخت که آیا این چیزی

---

۱ - طبیعی است که قصد مقایسه ماهیت رضا براهنی و نویسندگان مترقی در میان نیست. غرض، قیاس تشابه منطق نادرست است.

که می‌خواهند " اعطاء " کنند آزادی دموکراتیک است یا نه ، که آیا اساساً چیزی می‌خواهند اهداء کنند یا نه ، که آیا مسئله گرفتن امتیازات اقتصادی در میان است یا سیاسی ، که آیا راه گرفتن آزادی دموکراتیک این راه است یا نه ، که آیا رهبران مدعی این راه کفایت طبقاتی و شخصی دارند یا نه ، که آیا این چشم انداز سراب است یا نه ، که آیا درگیری انقلابیون در این مانورها ، انحراف از مبادرت به وظائف مبرم است یا نه ، که آیا عدم افشاء رهبران این حرکت کمک به تحمیق خلق است یا نه . . . . اینهاست نکاتی که مدافعین این حرکت باید جواب دهند و نه تکرار مهوع و عوامفریبانه فوائد آزادیهای دموکراتیک !

در اینجا ضروری می‌بینیم که به دو سفسطه عوامفریبانه دیگر در همین زمینه اشاره کنیم. عده‌ای و منجمله حزب توده ، در سراسر استدالات خود در " تحلیل " ( ! ) حرکت موجود ، به انواع و اقسام مسائل توجه میکنند ولی بعلت نسیان ، تنها يك مسئله کوچک را ذکر نمیکنند . در " تحلیل " آنان مسئله نقش جناب کارتر و تغییر سیاست امپریالیسم بگسی فرا موش میشود . در این مورد بخصوص به اعلامیه‌ای که باسم " گروه منشعب از سازمان چریکهای فدائی خلق " توسط حزب توده منتشر شده است باید توجه کرد ، چون اینبار نیز حزب توده با آگاهی نسبت به بی‌اعتمادی مردم بخودش ، سعی کرده است سخنان خود را از دهان دیگران بزند . ما از ماهیت این " گروه منشعب " و از علل انشعاب آن خبر نداریم . اما يك نکته را بوضوح مشاهده میکنیم و آن اینست که آنچه خوبان همه دارند ، این اعلامیه به تنهایی دارد . نه تنها همه تزه‌های حزب توده در سطور و فواصل سطور این اعلامیه گنجانده شده است ، بلکه شیوه و اسلوب کار حزب توده هم در آن رعایت شده است . " گروه منشعب " يك شبه ره صد ساله رفته و نه تنها ضرورت تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری را تأیید کرده است بلکه مانند صاحبخانه و صاحب عزا ، تمام خصوصیات آنها برای دیگران ، بهتر از مبلغین اولیه همین نظر - حزب توده - تشریح میکند و نگرانیهای دیگران را " مرتفع " مینماید . اما آنچه بطور خاص مورد نظر ماست اینست که در مورد بررسی حرکت موجود ، اعلامیه ابتدا از حرکات مردم شروع میکند ، رشد و گسترش آنها از کارگران به کارمندان و . . . . بالا خیره رجال و بزرگان نشان میدهد و با يك شگرد عوامفریبانه وانمود میکند که اینها همه بترتیب در ادامه هم واقع شده و حرکت رهبران دنباله و ملهم از حرکت کارگران و کارمندان . . . . است ، و بنابراین قابل دفاع ! امپریالیسم هم که ابداً نقشی نداشته و بنابراین کوچکترین تردیدی در اصالت این حرکت و متحد کردن همه و متحد شدن با همه نباید داشت و جبهه واحد ضد دیکتاتوری - که هیچ نیروئی در آن هژمونی ندارد ! - را باید هر چه زودتر

تشکیل داد و الخ<sup>۱</sup> . مبلغین حرکت جدید ، نظرات خود را متأسفانه همه انتشار ندادند و گرنه قطعاً روشن میشد که حتماً لازم نیست عضو حزب توده بود تا چینیان

۱- جبهه ضد فاشیستی ، و از آن بدتر جبهه ضد دیکتاتوری و نظائر هم ، به صراحت یا تلویحاً اتحاد همه نیروهای مخالف استبداد حکومت مشخص- چه نیروهای مرفقی و چه مرتجع- را تبلیغ میکند . استدلال میشود که چون فاشیسم و دیکتاتوری بدترین بلیه ایست که میتواند بسرجوامع بیاید ، بنابراین همه نیروهای مخالف آن ، صرفنظر از ماهیت خود، باید برای مبارزه با آن متحد شوند . این تزلزل خود را در سیاستی دارد که مقارن جنگ دوم جهانی بدستور استالین توسط کمینترن تبلیغ و اجرا شد و کمر احزاب کمونیست جهان را شکست و آنها را بزیر پرچم بورژوازی درآورد . تنها حزب کمونیست چین بود که با امتناع از اطاعت از دستور کمینترن توانست موجودیت و توان خود را حفظ کند و گسترش دهد . صرفنظر از سابقه تاریخی آن ، این تزلزلات اساسی زیر را دارد .

۱- درک عنصر مرتجع و منجمله بورژوازی لیبرال ، و یک کمونیست از دیکتاتوری اساساً متفاوت است . برای کمونیست همه اشکال حکومتی و دولتی سرمایه داری ، تجسم دیکتاتوری- دیکتاتوری طبقه سرمایه دار- هستند . کمونیست برای حصول امری می جنگد، و سرمایه دار برای امری دیگر . این دو امر تنها در اسم - مبارزه با دیکتاتوری و استبداد - مشابهت دارند و نه در مفهوم .

۲- اتحاد نیروهای متعارض ، اتحاد نیروهایی که حد اکثر خواست یکی ، از حد اقل خواست دیگری کمتر باشد ، فقط میتواند بنفع نیروی عقب مانده تر باشد . چنین جبهه‌های اتحاد در خدمت نیروی مرتجع است . نیروی مرفقی در اینجا فقط نقش یاری رساننده به یک نیروی مرتجع علیه نیروی مرتجع دیگری را خواهد داشت، در مبارزه طبقاتی سودی نخواهد برد بلکه بخاطر حفظ اتحاد مجبور به تعطیل یا تخفیف آن نیز میشود .

۳- تعدیلهای صوری مبنی بر حفظ تشکلهای در جبهه و فقدان هژمونی نیروی خاص هیچ امری را در ماهیت تغییر نمیدهند . هژمونی برحسب آرایش نیروها و توان آنها تعیین میشود و نه قول و قرار ، جز و لابه ، و قسم و آیه . حفظ تشکل نیز در حالی که هژمونی مبارزه بدست دیگران است ، تنها حفظ صورت است . حفظ تشکل است در خدمت تشکل دیگر . در خدمت تشکلی که بنا بر توان خود و آرایش نیروهای متحد ، هژمونی خواهد داشت .

نیرنگ هائی را بکار برد . میتوان ظاهراً مخالف حزب توده هم بود و همین عوامفریبی را کرد . اما سفسطه دوم احتیاج به توضیح بیشتری دارد و باز باشکال مختلف محتوای زیر را عرضه میکند :

" با آنکه خواست سرنگونی رژیم و مبارزه امپریالیسم حد اقل خواست دموکراتیک مرفقی است ، معهدا باید از حرکت‌هایی که این محتوا را ندارند نیز دفاع کرد . برای مثال همانطور که از مبارزه کارگران برای افزایش دستمزد و یا مبارزه با فشار کارفرما و ژاندارم و خلاصه حقوق صنفی آنها که محتوای ضد رژیمی و ضد امپریالیستی ندارند دفاع میکنیم ، باید از مبارزه صنفی نویسندگان و . . . هم دفاع کنیم ."

و یا :

" خواست تاسیس کانون قلم ، و نظائر آن مانند صرفنظر کردن اعلیحضرت از حکومت استبدادی ، گرچه مستقیماً و بلافاصله مسئله سرنگونی رژیم را مطرح نمیکند ولی از آنجا که رژیم قادر نیست در محدوده نظام خود آنرا تامین کند و تنها سقوط رژیم است که این امکان را بوجود می‌آورد ، بنابراین در حقیقت محتوای ضد رژیمی دارند ."

این استدلال بهمین سیاق ادامه می‌یابد و بالاخره محتوای ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری هم از بطن شب شعر گوته سر در می‌آورد .

این نوع احتجاجات در عین کراهت آوری باید افشاء شوند چون هدف آنها درهم کردن مسائل متفاوت برای نتیجه‌گیری سفسطه آمیز بمنظور فریب افرادی با سطح آگاهی کم است . پایه این استدلال دید غیر طبقاتی ، داشتن تصور از همه انسانهای تشکیل دهنده يك جامعه بصورت يك انبوه و يك توده بی‌شکل است . پایه آن عدم توجه به اساسی‌ترین مسئله جوامع طبقاتی - وجود طبقات - است . در این استدلال میان ماهیت و علت يك ابراز مشخص - يك خواست - يك کارگر و يك کارفرما تفاوتی نیست . تشابه کلمات ، معادل تشابه مفاهیم گرفته میشود . اجزاء از یکدیگر مستقل شده ، و از کل منتزع میشوند . مادر فوق در مورد تفاوت مفهوم دیکتاتوری از نظر طبقه کارگر و از نظر بورژوازی لیبرال اشاره کردیم در اینجا مثال‌های دیگری را میتوانیم ارائه دهیم .

طبقه کارگر چرا مبارزه میکند و نویسنده و هنرمند چرا ؟ طبقه کارگر از کجا شروع میکند و روشنفکر مرفه از کجا ؟ هر کمونیستی لااقل در ابراز این نکته تردید نمیتواند داشته‌باشد

که مبارزه طبقه کارگر از عینیت شرایط هستی او، از موضع مشخص او در پروسه تولید نشات میگیرد. ایضا در این نکته نیز تردیدی نباید باشد که این مبارزه طبقه کارگر در ابتدا محدود به خواستهای اقتصادی صنفی است. در جریان مبارزات اقتصادی، طبقه کارگر به مبارزات سیاسی میرسد و از آنجا به سطح درگیری در مبارزات ایدئولوژیک تعالی می یابد. مهمترین و تعیین کننده ترین عامل در اعتلاء آگاهی بدو نازل طبقه کارگر، مبارزات خود طبقه است. روشن فکر آگاه و مترقی وظیفه دارد که بسهم خود بدین مبارزات یاری رساند. بی تفاوت ماندن و منفعل ماندن یک انحراف، و برعکس تصور گرفتن رهبری از دست طبقه کارگر یک انحراف دیگر است. این دو، دوروی یک سکه و نمایشگر فروغلتیدن در ورطه فالتایسم، و یا برعکس، سقوط در گرداب ولونتاریسم و البیتایسم است. اما ابرازات انحرافی غالباً در شکل های عوامفریبانه و استتار یافته عنوان میشود، بصورت توجیهی انفعال و تن آسائی — منتها از در چپ — خود می نمایند: "تنها طبقه ای که در تاریخ رسالت دارد طبقه کارگر است. روشن فکران بجز انحراف چیزی برای طبقه کارگر بارمفغان نیاورده اند".

بمعنای دیگر: طبقه کارگر خود تولید میکند، خود مبارزه میکند. من روشن فکر با تشخیص انحصار این رسالت به طبقه کارگر، گریبان خود را راحت میکنم و رسالت خود را در ادامه زندگی مصرفی غیر مبارزه جویانه می یابم. بهر حال قصد ما در اینجا شکافتن این طرز تفکر نیست. منظور اشاره به انحراف موجود در عدم تقبل نقش و وظیفه در قبال خواستهای زحمتکشان است. منظور اشاره به فرار از زبیربار مسئولیت است که تنها ضرر آن خالی کردن صفوف مبارزه نیست بلکه پیاده کردن تزه های انحرافی است. منظور تجاهل از نقش و عملکرد عنصر آگاهی در مبارزات طبقاتی ضد استثمار و ضد سرمایه داری است. در سطور فوق باین امر اشاره کردیم که منشاء حرکت طبقه کارگر، موضع او در پروسه تولید است. و اکنون باید اضافه کنیم که منشاء حرکت روشن فکران — علی الخصوص روشن فکران مترقی — آگاهی آنها از پروسه تولید، انعکاس عینیت استثمار طبقه کارگر در ذهن آنهاست. برای کارگر این امری طبیعی است که در ابتدا صرفاً بر مبنای خواستهای اقتصادی حرکت کند. این مسیر طبیعی کسب آگاهی برای اوست. بنابراین نه تنها باید از خواستهای اقتصادی او حمایت کرد بلکه باید تشخیص داد که از طریق اعتلاء همین مبارزات و کسب آگاهی است که رشده کیفی طبقه کارگر میسر است. و باز بنابراین طبیعی است که از هر حرکت ابتدائی طبقه کارگر — ولو موضع مستقیماً بیان ضد رژیمی نداشته باشد — باید حمایت کرد. اما آیا مضحک نیست که همین پروسه کسب آگاهی طبقه کارگر و اعتلا تدریجی خواستها را در مورد روشن فکران



و "رهبران" بورژوا نیز تعمیم داد و استدلال — استدلال که نه ، سفسطه — کرد که بنابراین از هر حرکت روشنفکران که محتوای ضد رژیمی هم نداشته باشد ، که کاری بکار امپریالیسم هم نداشته باشد باید دفاع کرد . آیا این ابتذال نیست که پروسه کسب آگاهی طبقه کارگر ، و پروسه بیان آگاهی نیروهای باصطلاح آگاه — روشنفکران — را مترادف گرفت و به یک سفسطه عوامفریبانه متوسل شد ؟ هنگامیکه کارگر مسئله ازدیاد دستمزد را مطرح میکند ، مبارزه<sup>ی</sup> طبقاتی را آغاز میکند که پایان محتوم آن سرنگونی رژیم و برقراری سوسیالیسم است ، ولی هنگامیکه سرمایه دار بخش خصوصی یا " ملی " مسئله ازدیاد درآمد و شرکت در قدرت را مطرح میکند مسئله او ازدیاد استثمار طبقه کارگر توسط او و قدرت یابی جناحی دیگر از امپریالیسم است . معادل قرار دادن حرکت یک طبقه که در پروسه کسب آگاهی است ( کارگر ) ، با قشری که مدعی داشتن آگاهی است ( روشنفکر ) ، بمعنای نفی آحاد آموزش علمی و در غلتیدن به منجلاب مبتذل ترین مکاتب عوامفریبانه است . کسانی که بمصداق : مرد باید که گیرد انسدرد گوش ، گرنبشته است پند برد یوار ! کاری باین امر ندارند که چه کسی و چه طبقه ایست که سخن میگوید و چرا سخن میگوید و فقط بظاهر گفته او توجه میکنند ، در بهترین حالت بورژواهای لیبرال و عوامفریب هستند که قصد تحمیق و فریب دارند . ما از جزء خواستهها<sup>ی</sup> طبقات و اقشار زحمتکش — چه صراحتاً بیان ضد رژیمی داشته باشد و چه ظاهراً نداشته باشد — دفاع میکنیم<sup>۱</sup> . از مبارزات اقتصادی آنها ، و از خواستههای سیاسی و دموکراتیک

۱ — تازه همین نکته نیز باید دقیق شود . بود هاند کارگرانی که هنگام مبارزه برای ازدیاد دستمزد ، عکس شاه را حمل میکرد هاند تا متصورا مورد حمله قرار نگیرند ، بود هاند عده ای "کارگردوست" که بر مبنای این پندار که هر چه کارگر بکند درست است ، این عمل را توجیه و تصویب کرده اند . برنشتاین ها هم " الزاما " (!) جز این نمیگفتند " بیش از این میسر نیست " ، " چاره ای نیست " ، " طبقه کارگر فعلاً اینرا میخواهد " ، و غیره . و البته تا چنین مدعیانی راهنما هستند " چاره ای نیست " بجز یک کار و آن فرستادن آنها و همه رفورمیستهای توجیه گر دیگر به پایوسی مرحوم برنشتاین . سلاح استدلال همه رفورمیست ها همین است : " اگر عکس شاه را حمل نمیکردند شاید بآنها حمله میشد ولی می بینیم که بدینوسیله توانستند و تومان اضافه دستمزد بگیرند . آیا شما با افزایش دستمزد کارگران مخالفید ؟ " ؛ " اگر بمجرد اخطار پلیس اعتصاب را خاتمه نمدادند خشونت میشد و احیاناً کارگرانی زخمی و کشته میشدند . آیا شما میخواهید کارگران زخمی و کشته شوند ؟ " \* ( البته این استدلالات همه انواع رفورمیست ها — از توده تا رهبری — را فرا میگیرد . آقای شاپور بختیار با همین نوع استدلال اعتصاب غذای زمستانی

آنها - ولو در حد محدود بیان شود - پشتیبانی بیدریغ میکنیم. اما در هیچ مورد از خواسته‌های طبقات استثمارگر دفاع نمیکنیم. در جنگ و جناح استثمارگر جانب هیچکدام را نمیگیریم و با هیچیک همصدائی نمیکنیم. و اگر آنها خواسته‌هایی را مطرح کنند که با بعضی از خواسته‌های طبقات تحت ستم و استثمارشبه باشد، از این خواسته‌ها - که دیگر خواسته‌های آنها یعنی بورژواها نیست بلکه خواست همه مردم است، دفاع میکنیم. دیگر نمیگوئیم مثلاً آزادیهایی دموکراتیک خواست سرمایه داران بخش خصوصی است و ما از این خواست و نه از خود قشر سرمایه دار دفاع میکنیم. آزادی دموکراتیک بهمان اندازه که خواست بخش خصوصی است - و بیشتر از آن و عمیقتر از آن - خواست طبقات زحمتکش نیز هست. چرا نگوئیم - اگر واقعا بورژوا لیبرال نیستیم - که ما با خواست طبقات زحمتکش در برقراری آزادیهای دموکراتیک همصدا میشویم؟ آنان که همصدائی را با بورژواهای "ملی" تبلیغ میکنند آگاهان - و عمدتاً نیز ناآگاهان - نشان میدهند که از میان انبوه صداها موجود چه صدائی بوده است که همصدائی آنها را برانگیخته و این تار صوتی در همسازی با کدام نت است که مرتعش شده است، و چه مرجعی بوده است که الهام بخش حرکت آنان شده است. ضمیر ناخودآگاه بازیگر ماهری است که تمام کوشش‌های استتاری را درست درجائی که انتظار نمیرود، نقش بر آب میکند. و لطف کار نیز در همینجاست.

با این توضیح، جواب سفسطه دوم نیز روشن است. سخافت این "استدلال" که چون اجرای فلان خواست دموکراتیک مانند آزادی بیان و قلم توسط سرمایه داری غیرممکن است و بنابراین، ابراز این خواست با وجود آنکه در ظاهر محتوای ضد رژیم ندارد ولی نهایتاً نهایتاً ضد سرمایه داری است (!) چون تنها در سوسیالیسم امکان آزادی واقعی هست. کراهت آور است. باین "دوراندیشان" باید گفت اشتباه میفرمائید آقایان! من الاتفاق آن آزادی بیانی که "رهبران" میخواهند، که بخش خصوصی میخواهد، دقیقاً در محدود همین نظام سرمایه داری میسر است و بس. باید به آنان گفت که آقایان لیبرال! ممکن است

دانشگاهها (که در اعتراض به دستگیریهای ۱۷ و ۱۸ دیماه ۳۹ بود)، بعنوان مسئول دانشگاه جبهه ملی شکست. آنروز همه ملامت کردند. امروزه های "بسر عقل" آمده اند و همصدا با ایشان میگویند "چاره‌ای نیست".

۱- تار ابزار موسیقی هنگامیکه نت مشابه در کنار آن نواخته شود، "خود بخود" بارتعاش درمی آید (همسازی، سمپاتی).

مفهومی که شما از آزادی دارید با مفهومی که " رهبران " دارند یکی باشد ولی طبقه کارگر از آزادی چیز دیگری را می‌فهمد. در جامعه طبقاتی، تمام مفاهیم اجتماعی طبقاتی هستند. فراموش نکنید. بازهم تشابه لغات را آگاهانه یا ناآگاهانه تشابه مفاهیم مخلوط نکنید. این شعبده بازیها فقط کودکان و بالغانی را که در همین سطح درک هستند، میتواند بفریبد. آنچه آقای امینی میخواهد، و آنچه " رهبران " در عریضه خود خواسته‌اند، نه تنها در روابط سرمایه داری قابل حصول است، بلکه تنها در همین روابط میسر است. " کانون نویسندگان " آنچنانی نیز کاملاً در همین محدودهاست. ولی آنچه طبقه کارگر میخواهد نه تنها در روابط سرمایه داری قابل حصول نیست، بلکه تنها با امحاء این روابط میسر است.

بهر حال هنگامیکه مبلغان این نظرات انحرافی را افشاء کنیم، و هنگامیکه سفسطه‌های آنان برملا شده باشد، بالاخره دست خود را باز میکنند و آنچه را باید از ابتدا میگفتند در آخر میگویند و ابزاری شبیه محتوای زیر میکنند که:

" در شرایط حوامع سرمایه داری عقب افتاده مانند ایران، اگر نخواهیم حکومت شاه را تحمل کنیم، دو آلتز ناتیبو بیشتر در مقابل ما وجود ندارد. یا حکومت بورژوازی لیبرال و یا حکومت استالینیسیم، زیرا در این جوامع، سوسیالیسم امکان پدیداری ندارد. تقلاً برای سوسیالیسم در چنین جوامعی منجر به برقراری استالینیسیم و اردوگاه کار اجباری میشود. بنابراین، آلتز ناتیبو بین سلطه بورژوازی لیبرال و اردوگاه‌های کار اجباری است."\*

اگر این بیان در ابتدا میشد ما آنها را صرفاً پیروان چیچرین و مارتف . . . . . مینامیدیم. اما اکثر آنها حتی شهادت ابراز صریح این مواضع را ندارند، پلخائف در این زمینه تز میداد، چیچرین به میرزا کوچک خان نامه مینوشت و او و کمونیست‌ها را یادآور میشد که فعالیت‌های کمونیستی در ایران مضر است. این آقایان شهادت آنرا ندارند که حرف آخر را در ابتدا بزنند. باید با مناقش ریشه‌یابی کرد و حرف آخر را بیرون کشید.

ما تعدداً اشاره به تشدید حرکت تعرضی خرده بورژوازی سنتی و پاره‌ای از زحمتکشان در ماه‌های اخیر را بتعویق انداختیم، چه حرکت این اقشار، حرکت جدید نیست و ادامه اعتراضات گذشته آنان بمثابه اقشار تحت ستم است. مبارزه آنها ادواری و با الهام از پیدا شدن " امکانات " و بی‌خطر شدن اعتراض نیست. بهر حال باید به مسئله ازدیاد تحریک و اعتراض آنان توجه شود. توده‌های زحمتکش و اقشاری که بسط مناسبات سرمایه داری موجود آنها را در معرض انهدام قرار داده است — خرده بورژوازی سنتی — و نیز روشنفکران ناراضی از وضع موجود ( چه بدلائل سیاسی و چه اقتصادی )، تشدید تضادهای درون

امپریالیستی و جناح های آنرا فرصتی برای تشدید اعتراضات خود یافته اند . این کاری است بحق و بجا و هرچه شدیدتر بهتر و هرچه گسترده تر مبارك تر . تظاهرات شهرری ، آتش زدن اتوبوس ها توسط دانشجویان ، تجمع بی نظیر در پای وعظ و نطق و خطابه ها ، . . . . . همه شواهدی هستند بر این امر که هرگاه و بهر علت فشار خشونت بارساواک در ظاهر و حتی موقتا تخفیف یابد ، خلق عاصی از سالها رنج و ستم ، اعتراضات خود را تشدید خواهد کرد . خشم ها جوشش خواهد کرد و تنفر مقدس از رژیم مجال بروز خواهد یافت . وجه انتظاری جز این . فزونتر باد و فراوان تر ، گسترده تر باد و شکوه مند تر .

در این ابراز تنفر ، بخشی از توده ها بدلائل مختلف بزیب پرچم این یا آن رهبر ، این یا آن رجل میروند . عدم اطمینان به قدرت خود ، عدم آگاهی و شناخت کامل از وضع و مناسبات موجود و ماهیت رهبران ، و تاثیر تد اوام هزاران ساله جامعه طبقاتی و پذیرش اتوریته ، موجب میشود که بخشی از آنان به " بزرگان " ملتجی شوند . و دقیقاً همین مسئله است که موجب بزرگی " بزرگان " و مایه قدرت آنان است . علاوه بر این ، پاره ای از اقلتار بعلت تشابه موضع ، از این یا آن رهبر حمایت میکنند . برای مثال نامه سه تن از رهبران سابق جبهه ملی در بازار بحد وسیعی پخش شده است و چه انتظاری جز این . این نامه و خصوصاً نامه نویسندگان در بسیاری از ادارات دست بدست می گشته است . در این موارد نه آن فروشنده و تاجر بازاری و نه آن کارمند اداره قابل ملامت است . تشابه موضع و نظر در مواردی ، و عادت دیرینه امید بستن به کسانی که " اهل سیاستند " و متصوراً از معضلاتی که فلان کارمند خود را از حل آن عاجز می بیند سردرمی آورند ، موجب این اقدام خود بخود ، استقبال عده ای از نامه هاست . گرچه این استقبال از حدی که " رهبران " تصور داشتند کمتر بوده است ، مع هذا و بهر حال نشانه نوعی همبستگی و مایه نوعی پشتوانه برای آنان است . در این میان ، بخشی از خرده بورژوازی فقیر نیز حمایت خود را متوجه پاره ای از شخصیت ها کرده است ولی جالب اینجاست که غلیبرغم کمبود آگاهی ، در حد غریزی نوعی انتخاب صورت گرفته است . مثلاً حمایت خرده بورژوازی فقیر از مهندس بازرگان — که خطاب به شاه نامه ننوشته است — و خود شخصا با پاره ای از آنان بدلائل مختلف — مذهبی و سیاسی — محشور بوده است بسیار بارزتر بوده است . تردیدی نیست که اگر توده مجال می یافت ، غلیبرغم کمبود آگاهی ، انتخاب رادیکال تری میکرد . اسارت آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری و ادامه تبعید آیت الله خمینی نمونه برجسته این امر است که ترس رژیم از چه کسانی بیشتر است . حتی اگر رژیم آقایان طالقانی و منتظری را آزاد کند و تبعید آقای خمینی را خاتمه دهد — که بسیار غیر محتمل است — این کار را با جبار و اکراه و با مقاومت بسیار انجام خواهد داد .

تجمع وسیع روشنفکران در شبهای شعر خوانی نیز، بیش از آنچه که نمودار حمایت روشنفکران از محتوای نامه‌های نویسندگان باشد، نشانه آنست که در شرایط خفقان موجود آنها میخواهند که از هر روزنه‌ای استفاده کنند. و باز باید تاکید کنیم که این حرکت است و استقبال روشنفکران قابل فهم است. این نه الزاماً ناشی از فریب خوردن است - با آنکه رژیم بهر حال میکوشد از هر عقب نشینی خود نیز استفاده برد - و نه ناشی از تائید و تصویب محتوای نامه‌های نویسندگان. البته رژیم با آنکه مشتاق گشودن این روزنه نبود، اکنون میکوشد که از آن بمنزله دریچه اطمینان استفاده کند. و از جانبی نیز از اینکه این امر موجب انصراف توجه - لا اقل برای عده‌ای - از مبارزات انقلابی و "تنش‌های افراطی" و روی آوردن به بحث‌های روشنفکرانه میشود "استفاده برد. بنابراین گستردگی این تجمع‌ها، از آن جانب که نشانه از شیوع ناراضی دارد موجب خرسندی است، اما اگر نطق‌ها و شعرها بخواهد کماکان با فاصله‌گیری از تنش‌های افراطی و قابل انتشار در وسائل ارتباط جمعی باشد، در آن صورت باید گفت که در خدمت امری در آمده است که با آرمان‌توده‌های زحمتکش در تناقض قرار میگیرد.

به همین ترتیب حرکات بسیار محتاطانه بازاریان، و تحرکات اعتراضی شدیدتر خورده بورژوازی فقیر خصلت دوگانه دارند. اگر این حرکات در کنترل رهبران در آیند بدون هیچ گونه تردید عقیم و ناکام خواهند شد. رهبران پس از گرفتن چند امتیاز یا احساس خطر جدی، توده به آنان را رها خواهند کرد و آنان را بی سلاح خواهند گذارد. و اگر شدت این حرکات بقدری باشد که "رهبران" مصلحت را در همگامی با آن نبینند - کما اینکه عده‌ای از نامه نویسان ندیده اند -، اگر "رهبران" نتوانند خشم توده‌ها را کنترل کنند، اگر آنها نتوانند حرکت را چهار میخ کنند، در آن صورت این اعتراضات رادیکال تر شده و امکان موفقیت بیشتر خواهد بود. و باین علت است که ما باید جاه طلبانی که کوشش در رهبری آنها را دارند بشناسانیم. به مردم نشان دهیم که اینان در گذشته چه کرده‌اند و امروز چه میکنند. خاطره سالهای ۳۹ - ۴۲ و بیکفایتی‌ها را زنده کنیم. نگذاریم که بجای جوشش و خروش بی امان و فزاینده توده‌ها، "رهبری" مهار خشم خلق را بدست گیرد. به حمایت از خواسته‌های واقعی توده‌ها برخیزیم. از کانالیزه شدن انرژی زحمتکشان بجانب سراب‌ها جلوگیری کنیم. با آوای طبقاتی آنها همصدا شویم و نه با ندای جاه طلبان.

در اینجا باید گفت که کشاندن مردم بدنبال رهبران نه تنها موجب انحراف جنبش و تسلط رفورمیسم است بلکه حتی در منطق خود مضحک نیز هست. مگر نه اینست که کسانی که خواستار همصدائی با رهبری هستند میخواهند بهر قیمت آزادیهای دموکراتیک را بدست

آوردند؟ آیا آنها نمیدانند که شاه هم "رهبران" را خوب میشناسد؟ آیا مضحك نیست که مردم را بدنبال کسانی کشاند که حتی تجربه نشان داده است با يك خشونت رژیم دست و پای خود را جمع میکنند؟ "رهبران" پس از خرداد ۴۲ و کشیدن چند ماه زندان، بمدت ۱۳ سال دست از پا خطا نکردند و دم بر نیاوردند. هر کس به آنها مراجعه کرد، جواب شنید که "کاری از دست ما ساخته نیست". بدون تردید "اعلیحضرت" نیز ایمن واقعه خطیر را فراموش نکرده است. و اگر هم فراموش کرده بود، خود "رهبران" با بیان رسای "این مشروحه را علیرغم خطرات سنگین (!) تقدیم حضور مینمائیم" باو یادآوری کرده اند. شاه چقدر راضی خواهد بود که بجای "اغتشاشات" و شورش های توده های بی رهبر، بجای غلیان عمومی غیر قابل کنترل، و یا بجای خشم سازمان یافته توده های متشکل، "رهبرانی را بر راس جریانات ببیند که با يك بازداشت چند ماهه و یا سخت شدن شرایط مبارزه ۱۳ سال خانه نشین میشوند و هنگامی هم که باز میگردند در اولین گام، بین خود و کسانی که در تمام طول سالهای سختی مبارزه و جانفشانی میکردند خط کشی میکنند.

آقایان "کمونیستهای" مدافع رهبری سنتی، آیا براستی از تحمیق مردم ابا ندارید؟  
ندامت بر شما حلال باد!

مبارزه برای کسب آزادیهای دموکراتیک، هر چند محدود، خواست همه مردم از زوایای مختلف است. کمونیستها باید باین مبارزه، جنبه مردمی آن - و نه از طریق رهبران بورژوا و رفورمیست - دامن بزنند. باید کارگران و دهقانان را به تحرك بیشتر در زمینه مبارزه طبقاتی ترغیب کنند. باید از محظورات رژیم در بکار بستن آشکار همه شیوه های گذشته استفاده کرده و انواع و اقسام مبارزات و اعتراضات را دامن بزنند. باید از جذب و حل شدن آنها توسط بورژوازی رفورمیست جلوگیری کنند. باید مبارزات را رادیکالیزه کنند و بدانند که چنین امری ممکن است. باید آزادی را کسب کنند و به کسانی که خواهان دریافت آزادی هستند نشان دهند که آزادی اهدائی عمو سام بدرد خودش میخورد.

امروز متاسفانه بعلت ضرباتی که جنبش انقلابی ایران خورده است این گونه فعالیتها دشوار شده است. و ما هم میدانیم، اما دشواری را با سهولت انحرافی تعویض نمیکنیم. عده ای متظاهر اما، با اظهار "مراتب دلسوزی" از ضربات وارده به جنبش، نتیجه میگیرند که

۱ - طبیعی است که این حکم خاص شامل کسانی مانند داریوش فروهر که طی این سالها بخاطر اعتقادات خود مبارزه کرده و سختی های فراوان را متحمل شده است نیست. عدم توافق ما با نظرات ایدئولوژیک و سیاسی ایشان نباید مانع دیدن این حقیقت شود.

چون جنبش انقلابی وجود ندارد، "چاره ای" جز دفاع از رفرمیستها نیست. این شکست طلبان بجای کوشش جهت دامن زدن و تقویت و تصحیح جنبش انقلابی بنوبه خود، به مرثیه خوانی مشغولند. آنها در عمل میکوشند که آنچه از روحیه و خواست انقلابی باقی است را نیز نابود کنند، منحرف کنند و توجیه انفعال کنند. ضربه به جنبش انقلابی را موجبی برای دفاع و همصدائی با رفرمیستها و سرمایه داران "ملی" بدارند. اما بقول خواجه شیراز:

در میخانه بستند خدایا میسند که در خانه تزویر وریا بگشایند!

اینان اما، بیهوده مرثیه خوانی میکنند. جنبش انقلابی زودتر از آنچه متعذرین بورژوازی می انگارند اعتلاء خواهد یافت. و کمونیست ها باین امر ایمان دارند. جمعیت و رونق بالفعل، ملاک حرکت انسان کمونیست نیست. او براهی که درست است و به پیروزی آن ایمان دارد ادامه میدهد، و می رود که درهای بسته را بگشاید و نه آنکه درهایی را که بصحبت برایش گشوده اند سپاس دارد.

رفت و يك تن رفت و چون يك كوه رفت

رفت و تنها رفت و يك انبوه رفت!

\*

\*

\*

### وظائف نیروهای مترقی

ما در صفحات پیشین مسئله ضرورت توجه و درگیری در مبارزات دموکراتیک بطور کلی، برای نیروهای مترقی و بالتبع برای کمونیست ها را مطرح کردیم. در اینجا ضروری است که قدری مسئله را بشکافیم و حدود و شغور آنرا مشخص کنیم.

میگوئیم کمونیست ها علاوه بر درگیری در مبارزات طبقاتی، در مبارزات دموکراتیک نیز باید شرکت کنند. از این حکم نباید چنین نتیجه گرفته شود که مبارزات دموکراتیک چیزی مجزا از مبارزات طبقاتی است و جزء آن نیست. چنین نیست. در هر دوران خاص، مبارزات دموکراتیک بخشی از مبارزه طبقه است که با خواست اقشار و طبقات مبارز دیگر قرابت دارد و یا با آنها در تناقض نیست. مبارزات دموکراتیک بدین دلیل به مسائل روبنائی می پردازد و نه به مناسبات تولیدی. بخاطر وقوف باین امر است که کمونیست ها اولاً شرکت در مبارزه دموکراتیک را، که جزئی از مبارزه طبقاتی بطور کلی است، ضروری می شمارند، و ثانیاً - و مهمتر آنکه - مبارزه خود را محدود به آن نمیکنند. کمونیستها میدانند که انجام یک بخش از وظیفه و تغافل از انجام بخش مهمتر - یعنی مبارزاتی که مناسبات تولیدی را هدف

قرار میدهد - سقوط یافتن بحد يك "دموکرات" است. کمونیستی که حرکتش به مبارزات دموکراتیک محدود میشود، طبرغم همه ادعا صرفاً يك "دموکرات" است، و اگر در این کار اصرار ورزد و دیگران را به دام این محدودیت فروکشد، يك منحرف مرتد است. يك کمونیست همواره در تلاش آنست که کوشش خود را وقف آن بخش از مبارزه طبقاتی کند که با خواسته‌های مشخص و ویژه طبقه کارگر مرتبط است.

اما مشخص کردن مبارزات دموکراتیک از مبارزات مشخص طبقاتی نباید موجب شود که تصور کنیم میان همه مبارزات دموکراتیک و همه مبارزات طبقاتی ویژه، سد سکندر یا مرز مشخص وجود دارد. چنین نیست. از آنجا که مبارزات دموکراتیک بسه روینسا میگرداند و مبارزات طبقاتی ویژه، مناسبات تولیدی و زیربنا را هدف قرار میدهد، و باز از آنجا که روینا و زیربنا مقولات جامد نامرتبب نبوده و در رابطه دیالکتیکی با هم قرار دارند، چنین مرزبندی‌هایی نباید مطلق و ثابت تصور شوند.

در مشاهده حرکت واقعی اجتماع به پدیده‌هایی برخورد میکنیم که تمیز "دموکراتیک یا طبقاتی ویژه" ای بودن آنها دشوار و در مواردی غیر ممکن است و کوشش جهت این تمایز، بی‌ثمر، غیر ضروری و حتی در مواردی انحرافی است. مثالهای متعددی در این زمینه میتوان ارائه داد: ملی کردن صنایع نفت، حق اعتصاب، آزادی تشکیل سندیکاها. میتوان ماه‌ها جدل کرد که این خواست‌ها دموکراتیک هستند یا نه. تنها کسانی تن باین جدل میدهند که اساس مسئله، غیر قابل تمایز بودن بسیاری از پدیده‌ها، فقدان مرزبندی‌های مصنوعی جامد را نفهمیده باشند. در همین مقوله به دو نکته دیگر نیز باید اشاره کرد.

اول آنکه پاره‌ای مبارزات برای يك طبقه دموکراتیک هستند و برای طبقه یا قشری دیگر خواست طبقاتی ویژه را ارائه میدهند. مثلاً محدودیت خرید سلاح‌های بی‌مصرف که تنها کمک به مجتمع نظامی - صنعتی امریکاست خواست طبقاتی ویژه بخش خصوصی ایران (و آنها نه همه آنها) و سرمایه دار این بخش است چون او برای مصرف این پول در همین سیستم سرمایه‌داری راه‌های دیگری در مد نظر دارد. اما همین خواست بصورت ممنوعیت خرید سلاح برای طبقه کارگر، يك خواست دموکراتیک است، ضروری ولی روینائی است. این مسئله، مناسبات او را با ابزار تولید و با انسانهای دیگر در پروسه تولید مستقیماً هدف قرار نمیدهد. این خواست ضروری برای او يك خواست دموکراتیک است.

نکته دوم اینست که يك خواست مشخص واحد در دروینهای متفاوت میتواند جزو مبارزات دموکراتیک و یا برعکس، طبقاتی ویژه، مقوله‌بندی شود. سرنگونی رژیم پهلوی دیر زمانی است که يك خواست دموکراتیک برای همه نیروهای مترقی و مبارز میباشد. ولی همیشه



سطح رشد جنبش و یاسطح رشد همه نیروهای مبارز با این حد نبوده است. بدین ترتیب خواستهای هر طبقه و هر قشر، هر نیروی اجتماعی، در هر دوران مشخص، بطور غیر متحجر مقوله بندی میشود. و هر مقوله از این خواستهها، یک کلیت را تشکیل میدهند که قابل تجزیه به اجزاء خود نیستند. برای روشن شدن این مسئله مثالی میزنیم.

خواستهای دموکراتیک کارگران در این مرحله شامل الف و ب و ج و ... است. برای طبقه کارگر حصول "الف" بدون "ب" بی نتیجه است و حاضر نخواهد بود که صرفاً برای کسب "الف" مبارزه کند. چنین نوع مبارزه‌ای که اجزاء خواستهای دموکراتیک او را منتزغ کند، از هم بگسلد، او را به انحراف خواهد کشاند. همکاری با نیروی دیگری که فقط طالب "الف" باشد او را به زیر پرچم آن نیرو خواهد کشاند و منحرفش خواهد کرد.

در مثال مشخص، کارگران و زحمتکشان ایران یکی از خواستهای مهم خود را ممنوعیت خرید تسلیحات نظامی میدانند، این یکی از اجزاء خواستهای آنها - الف - است. اما بجز کارگران و زحمتکشان نیروهای دیگری هم هستند که به دلائل مختلف همین ممنوعیت یا محدودیت خرید را می‌طلبند. از این جمله‌اند بخش خصوصی و حاکمان امپریالیست آنها - صنایع غیر نظامی آمریکا، مضحك خواهد بود که طبقه کارگر ایران بدون در نظر گرفتن کلیت خواستهای دموکراتیک خود، صرفاً بر مبنای توافق با یکی از اجزاء آن، با این نیروها - اتحاد کند.

اما چنین اتحادی، چنین نوع حرکتی با همه مضحك بودن طرفدارانی دارد. کسانی که اتحاد بر مبنای این یا آن خواست دموکراتیک را تبلیغ میکنند، پاره‌ای پوشید هویارهای علنا و پاره‌ای <sup>نا</sup> نا این نوع اتحاد را می‌طلبند و این نظر را تبلیغ میکنند که باید با همه نیروها - چه مرفقی و چه مرتجع - برای کسب فلان خواست دموکراتیک متحد شد. طرفداران جبهه واحد ضد دیکتاتوری صراحتاً چنین نظری را تبلیغ میکنند. جبهه واحد ضد فاشیست و نظائر آن نیز همه در همین ردیف اند و ما اشاره مختصری به آنها کرده ایم. اشاره مختصری به آنها کرده ایم.

با این توضیحات هنگامیکه ما خواستهای دموکراتیک را بر می‌شماریم روشن است که علاوه بر اجزاء، به کلیت آنها نظر داریم. بعبارت روشن، هر نیروی که حتی با یکی از اجزائی که حداقل خواست زحمتکشان است، توافقند داشته باشد، که آنها را مخالف خواست طبقاتی و دموکراتیک خود بداند، نیروی راست است و بنابراین غیر قابل اتحاد. در مقابل، نیروهایی که این خواستها را دارند، و حاضرند برای تحقق آنها کوشش کنند، وظیفه دارند که بایکدیگر

در تفاهم قرار گیرند. اینها نیروهای چپ جامعه را تشکیل می‌دهند<sup>۱</sup>. اینکه حدود و ثغور این تفاهم و همکاری چه خواهد بود را از اکنون نمیتوان مشخص کرد. حداقل اینست که تشخیص دادن نیروهای معتقد باین اجزاء، و این کلیت، طیف چپ جامعه را تشکیل می‌دهند. جنبش چپ ایران این نیروها را در بر میگیرد و در مقابل جنبش راست که سعی در تحمیل

۱- در مورد اصطلاح چپ و راست، و محتوای چپ و راست تصورات نادرستی در بعضی محافل وجود دارد که موجب سوء تعبیر می‌شود. تقسیم بندی چپ و راست از نظر تاریخی روشن است و مربوط به دو جناحی است که در قسمت چپ و قسمت راست کنوانسیون فرانسه پس از انقلاب کبیر می نشستند. در قسمت چپ نیروهای مردمی آن زمان، بورگرها، زحمتکشان، اصناف و غیره قرار داشتند و در قسمت راست نمایندگان اشراف و فئودالها و انواعهم. اما پس از کامل شدن سلطه بورژوازی، و تقسیم بندی جدید جامعه، راست عبارتست از بورژوازی (و بقایای فئودالیه در جاهایی که موجود باشد)، و چپ سایر توده‌های خلق را تشکیل می‌دهد. در ایران بدلائل مختلف این تقسیم بندی ناروشن و غلط بکار میرود. در نزد عده‌ای، چپ مترادف کمونیست است، و مذهبی مترادف ملی و نظائر آن. البته چنین نیست. منظور از چپ تمام نیروهای مقابل بورژوازی و امپریالیسم است. کسانی که در چپ بورژوازی قرار میگیرند. کسانی که از نظر خود مدافع نظام سرمایه داری نیستند و مناسبات مترقی تری را طالبند. این مسئله که برقراری این یا آن نظام مورد نظر آنها بجای سرمایه داری چقدر رطمی یا میسر است در ماهیت چپ بودن این نیروها تاثیری نمیگذارد. کمونیست ها بالطبع معتقدند که تنها نظام مترقی ممکن بعد از سرمایه داری کمونیسم است ولی آنارشیستها، سوسیالیستهای تخیلی، مذهبی های رادیکال، ناسیونالیستهای ناصریست و همه انواع گرایش های خرده بورژوائی رادیکال، اعتقادات دیگری در مورد ماهیت جامعه نوین و یا راه حصول بآن، دارند که مخالف با نظر کمونیستهاست ولی از آنجا، و تا آنجا که آنها مطابق برداشت خود مخالف سرمایه داری هستند، و این مخالفت از جهت چپ است، جزء نیروهای چپ محسوب میشوند. (بجز اشتباه فوق در مترادف دانستن چپ و کمونیسم، در بعضی محافل، لیبرالیسم و چپ مترادف معرفی میشوند. آقای اشعیت صدر اعظم مرتجع آلمان غربی، در مصاحبه‌ای با خبرنگاران فرانسوی که در مورد خطر چپ در آلمان سؤال میکرد ندیده آنان اعتراض کرده و گفت "خطر تروریسم وجود دارد و نه خطر چپ. من خود عضو یک حزب چپ هستم".)

مردم دارد، آترناتیو مترقی خود را ارائه می‌دهد. آترناتیوی که نه ملهم از خواسته‌های "بخش خصوصی" و "جناح کارتر" و سایر نیروهای راست و یا اپورتونیست‌های چپ‌نماست، بلکه ملهم از خواسته‌های زحمتکشان، ناشی از نیازمندی‌های مرحله‌ای جنبش انقلابی و ضروریات اجتماعی و تاریخی جامعه ماست.

نیروهای چپ وظیفه دارند با اعلام مواضع سیاسی و شرکت فعال در پراتیک مبارزه اجتماعی، و دامن زدن به بحران سیاسی، حد فاصل و تمایز خود را با نیروهای راست و اپورتونیست برای زحمتکشان روشن سازند.

در حالیکه طبقه کارگر حتی از داشتن سندیکا محروم است، در حالیکه سازمان‌های سیاسی مرتبط با این طبقه و سایر زحمتکشان وجود ندارد، و با توجه به ضعف و انحراف و تشتت جنبش کمونیستی و انقلابی بطور عام، مسئولیت و نقش همه عناصر و تشکلهای چپ، جبران این کمبودها، کمک به کارگران برای کسب حقوق خود، کوشش جهت گسترش و اعتلاء سطح مبارزات زحمتکشان و دامن زدن به يك پولمیک سالم و يك تفاهم در میان نیروهای انقلابی است. طبیعی است که تا زمانیکه حتی وحدت نظر نسبی بین اکثریت کمونیست‌ها و سایر نیروهای مترقی بوجود نیامده است، کوشش جهت انجام همین امور، علیرغم نامکفی بودن آن، مفتنم بوده و حرکت و جنبش چپی را در مجموع بوجود خواهد آورد. گرایش‌ات مختلف چپ، صرفنظر از اختلافات نظر و اختلاف در سبک و اسلوب کار و شیوه مبارزه - اعم از معتقدین به مبارزه مسلحانه و کسانی که معتقدند راه‌های دیگری برای مبارزه و پیوند با طبقه کارگر مقدم است و برای آن کار و فعالیت میکنند - در این زمینه وظیفه‌ای دارند که مغفلت از انجام آن غیر قابل جبران است. این نیروها بر سر هر مسئله‌ای که اختلاف نظر داشته باشند، لا اقل در این مورد توافق داشته باشند که خطر انحرافی عمده، بخصوص در این مرحله

۱ - نگفته پیدا است که شیوه مبارزه، مضمون آنرا معین نمیکند. میتوان راست بود و معتقد به مبارزه مسلحانه، و برعکس میتوان چپ بود و در دوران خاصی توسل به مبارزه مسلحانه را نادرست شمرد. در ایران از آنجا که تا کنون بخش عمده نیروهای معتقد به مبارزه مسلحانه چپ بوده‌اند، هر بار ضروری نیست که بخاطر رعایت تمایز توضیح غیر ضروری داد. همچنین طبیعی است که اعتقاد یا عدم اعتقاد به مبارزه مسلحانه تنها وجه تمایز درونی نیروهای چپ نیست، بلکه دید از جامعه ایران، انقلاب ایران و دورنمای آن و برداشت از سوسیالیسم علمی، وجوه تمایز اساسی را می‌سازد و يك تقسیم بندی جامع باید این مضامین را اساس قرار داده و شیوه مبارزه را در رابطه با این تقسیم بندی در نظر گیرد.

قطبی شدن جامعه، گرایش‌های راست بورژواالی، سوسیال دموکراتیک و انواع و اقسام رفورمیسم‌های شناخته شده و نشده است. میگوئیم در این مرحله، چون امروزه رشد آرزوها و تمنیات رفورمیستها مقارن با دوران ضربت به جنبش انقلابی شده‌است جنبش انقلابی مسلحانه ایران بمدت هفت سال وسیع‌ترین و گسترده‌ترین تغییرات ممکن در شرایط ایران بنفع نیروهای مترقی بوجود آورد. این جنبش علیرغم همه کمبودها، نقصان و انحرافات که در مسیرش قرار گرفت، آلترناتیو اصلی چپ موجود در برابر نیروهای راست بود و این پرچم را حمل میکرد. امروز، هم معتقدین به این شیوه مبارزه و هم سایر نیروهای مترقی وظیفه دشوارتر از گذشته‌ای را در پیش دارند. از یک جانب لبه تیز ضربات رژیم که متوجه چپ بوده است امکانات آنها را بیش از هر نیروی دیگری محدود کرده است، و از جانب دیگر نیروهای رفورمیست بععلل مختلفی که بر شمردیم حیات تازه‌ای یافته‌اند. در این شرایط که بسیاری از اپورتونیست‌ها یک شبه ارد و عوض میکنند، در این شرایط که خلق درد مند و زحمتکش، خلقی که بخاطر وجود خفقان و سرکوب ممتد، هم از کسب تجربیات سیاسی تا اندازه زیادی محروم مانده است و هم اینکه شدت رنج و ستم او را متمایل میکند که از باز شدن هر روزنه‌ای استقبال کند - ولوروزنه‌ای که بقول نیما: بجای هوا، زنبور از آن بدرود اتاق آید -، در شرایطی که هر کس که امکان تبلیغ بیشتر داشته باشد (و این امکان را به یمن مرحمت آقای کارتر، رفورمیستها موقتا اکنون بیشتر از انقلابیون دارند) امکان بسیج اقلی از توده برایش فراهم تر است. . . . در این شرایط، وظیفه نیروهای مبارز چپ در تشدید فعالیت خود، تشدید حرکت چپ، جنبش چپ، بسیار مبرم تر میشود. این نیروها موظفند که علیرغم و در کنار اختلافات خود، در عین مبارزه برای تبلیغ نظرات خود، در عین کوشش برای نشان دادن نقاط ضعف نظرات دیگر، لا اقل این نکته را فراموش نکنند که امروز جامعه ایران بر سردوراهی است و بسیار و بسیار مردم ستم دیده و توده زحمتکش، اگر جنبش و آلترناتیو چپی در مقابل خود نیابند، بناچار بزیر پرچم رفورمیسم خواهند رفت. نگاهی به تاریخ، نگاهی به تجارب مشخص جوامعی مانند یونان و اسپانیا برای کسانی که

---

۱ - اشاره به شرایط یونان و اسپانیا را فقط برای نشان دادن ایده آل رفورمیستها مجاز داشتیم و نه از نظر امکان وقوع آن در ایران. در این مورد در صفحات پیش سخن گفته‌ام و تکرار نمیکنیم. در شرایط ایران، رفورمیستها بخشی از نیروی خلق را تحمیق میکنند، بزیر پرچم رفورمیسم میکشانند و حتی "یونان نشده" آنها را رها میکنند. بنابر این خطر نه تنها تسلط رفورمیسم، بلکه شکست بخاطر رفورمیسم است.

ایده آلمان در کارامانلیس و سوارش تجسم نمی یابد، باید عبرت انگیز باشد. این جنبش چپ طبعاً با گسترده تر شدن امکانات نیروهای چپ، با حرکت تدریجی ولی روز افزون زحمتکشان بطرف آن، با ایجاد دیالوگ سالم در درون نیروهای چپ، با بوجود آوردن امکان بحث و تبادل نظر سالم بجای سیاست بازی و فرقه گرائی، و بالاخره با افشاء بیش از پیش نیروهای راست، روز بروز قدرتمندتر خواهد شد. این جنبش، نه حزب است، نه جبهه است و نه هیچ نوع سازمانی است. این يك جنبش است، يك تفاهم مشترك بر اساس درك يك ضرورت، و ضرورت يك درك است. درك قطبی شدن جامعه، درك راست شدن بخشی از خرده بورژوازی، درك و مشاهده کوشش راست برای برآست کشیدن توده، و بنابر این درك ضرورت کوشش نیروهای چپ برای ارائه آلترناتیو، برای خط کشی باراست و جلوگیری از جایگزین شدن رفورمیسم بجای مشی انقلابی است. این يك قرار داد و میثاق اجتماعی است در خدمت قاطع تر شدن، تداوم یافتن و تشدید مبارزه علیه رژیم پهلوی و امپریالیسم، علیه سرمایه داری. و نکته پیداست که دامن زدن به چنین جنبشی کاری نیست که در مدت کوتاهی پایان پذیرد. این کاری است دشوار و طولانی. و امروز حتی چه بسیار پیش-شرطهای آن نیز که فراهم آوردنش محتاج به تقلا و کوشش بسیار است. نوشته حاضر آغازی است نمودار درك این ضرورت در میان جمع ما و مشاهده احساس آن در میان بسیاری از نیروهای چپ که از غلبه رفورمیسم و تحمیق توده ها نگرانند.

قطبی شدن جامعه، بورژوازی " ملی " و بخشی از خرده بورژوازی را به راست رانده است. آنها آلترناتیو خود را ارائه داده اند. در اینجا چپ نیز وظیفه دارد که آلترناتیو خود را ارائه دهد و نگذارد که بخشی دیگر از خرده بورژوازی برآست کشیده شود و کارگران را نیز بدنبال اوهام رفورمیستی بکشاند. تنها افشاء حرکت راست کافی نیست. باید آلترناتیو داشت و آلترناتیو ارائه داد.

ما تکرار میکنیم که این آلترناتیو در اتاق مذاکره بدست نمی آید. این عرضه مبارزه است که تعیین کننده است. زمانی که هر نیروی چپ بر مبنای شعارهایی که درست میسم دارد تبلیغ و حرکت کند، در يك دیالوگ علنی و سالم با سایر نیروها قرار گیرد، آلترناتیو چپ بوجود آمده و تقویت میشود. مجموعه حرکات نیروهای چپ، جنبش چپ را میسازد و نه تشکیل يك سازمان - اسمش هر چه میخواهد باشد - که متصوراً انواع و اقسام سازمانها را در بر گیرد.

شعارهایی که در زیر پیشنهاد میشود ضرورتاً جامع نیستند و باید توسط انتقاد و سازندگی سایر نیروهای چپ تکمیل شوند. کوشش شده است که بجای شمارش هزاران

خواست دموکراتیک — که همه بر حق و بجا هستند — به خواسته‌های کلیدی تکیه شود ، یعنی خواسته‌هایی که تحقق آنها را برای حصول خواسته‌های دیگر در همان زمینه می‌گشاید و زنجیر وار مسائل جدیدی را بمیان میکشد . اهم اینها عبارتند از :

### ۱ — تاسیس سندیکاهای کارگری

در این خواست مبارزاتی ، الفاء سندیکاهای کارگری موجود مستتر است . ایضا افزایش دستمزد کارگران ، بیمه ، لفو کلیه قوانین ضد کارگری ، ضد مردمی و ضد اشتراکی ؛ حق تظاهرات و اعتصاب و ترک اشتغال و جلوگیری از اخراج نا عادلانه و انواع دیگر از خواسته‌هایی که سندیکاهای کارگری ابزار مناسب مبارزه برای تحقق آن هستند . ( شعار هایی مانند واگذاری کارخانه ها به کارگران و نظائر آن خواست دموکراتیک نیستند . اینها شعارهای طبقاتی ویژه طبقه کارگر و خواست نهایی آن هستند . اینها شعارهای حزب کمونیست در دوران وجود شرایط انقلابی و بعد از آنست تا زمانی که با استقرار سوسیالیسم این شعارها محقق شوند . )

### ۲ — تشکیل اتحادیه های دهقانان

الفاء وام های دهقانان زحمتکش به بانکها و دولت و شرکتهای خصوصی و استرداد اقساط پرداخت شده و گرفتن کمکهای مالی و فنی از اولین خواسته‌های این اتحادیه ها خواهد بود . مصادره املاک زمینداران ، واگذاری زمین به دهقانان برای استفاده از محصول خود ، تجدید سازماندهی شرکتهای تعاونی ، کوتاه کردن دست زمینداران از آن ، لارویی بقایای نظام ماقبل سرمایه داری و صد ها خواست دیگر در همین زمینه را اتحادیه های دهقانان نمایندگی خواهند کرد .

### ۳ — مبارزه با انحصارات

ولفو کلیه قوانین ستمگرانه‌ای که برای تسریع تصنعی تلاشی خرد بورژوازی و اسارت آن در چنگال انحصارات وضع شده است . در این زمینه مبارزه با تورم ، مصادره اموالی که بقیعت ورشکستگی تصنعی خرد بورژوازی در دست انحصارات و نظامیان و بوروکراتها متراکم

۱ — بخشی از سرمایه داری نیز با واگذاری کارخانه‌ها به کارگران موافق است منتها بیک مفهوم خاص . واگذاری مدیریت کارخانه ها و نه مالکیت آنها . در بسیاری از احزاب رفورمیست خاصه در اروپا ، جناح هایی از سرمایه داری مدافع این تز — خود گردانی ( اتوژستیون ) — هستند . از نظر کمونیستها بدیهی است که این تزها صرفا تدابیری است مشابه — سهم کردن کارگران در سود کارخانه ها و نظائر آن برای بالا بردن بازده کار و ازدیاد آهنگ انباشت ارزش اضافی .

شده است ( و بویژه اموال باند پهلوی ) ، آزادی تشکیل اصناف و لغو اصناف قلابی موجود و . . . . . قرار میگیرد ( ما در این زمینه ، تعدا مبارزه با انحصارات را در مقابله آزادی تشکیل اصناف بعنوان ماده کلیدی گذاشته ایم ، چون مبارزه با انحصارات فراتر از صرفا خواست خرده بورژوازی است و مورد نظر زحمتکشان نیز هست ) .

۴ - خروج نیروهای اشفالگر ایران از خلیج فارس و عمان ، اخراج مستشاران نظامی از ایران

اشفال نظامی خلیج فارس برنامه اساسی حفظ منافع امپریالیسم است . این خواست همراه با اخراج کلیه مستشاران نظامی از ایران ، خود مقدمه و مکمله خواستهای مانند خروج ایران از کلیه پیمانهای نظامی ، ممنوعیت خرید تسلیحات ، فراخواندن افسران و درجه داران ایرانی از کشورهای امپریالیستی و مرتجع ، انحلال سازمان نیروهای نظامی و شبه نظامی و محدودیت به حفظ قابلیت دفاعی توده های و غیره ، میباشد .

۵ - انحلال ساواک

" کمیته " و نظائر آن و ممنوعیت تشکیل مجدد آنها تحت عناوین دیگر . در همین زمینه سیاسی ، آزادی بیان و قلم ، آزادی اجتماعات ، آزادی تشکیل احزاب ، انحلال حزب فاشیستی و فرمایشی رستاخیز ، آزادی کلیه زندانیان سیاسی ، محاکمه کلیه کسانی که در سلب آزادیهای دموکراتیک نقش داشته اند و بویژه باند پهلوی و الغاء بساط سلطنت بطور کلی .

۶ - لغو کلیه قراردادهای اسارت با اقتصاد با امپریالیسم بویژه قرارداد خائنانه نفت .

اخراج سایر مستشاران سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و پلیسی امپریالیسم ، لغو کلیه قراردادهای سری و عملی پلیسی با سایر کشورها ، صادره اموال امپریالیستی ، لغو قراردادهای خرید راکتورهای اتمی ، الغاء کاپیتولاسیون و غیره .

۷ - آزادی زنان

لغو همه قوانین تبعیض گرانه در مورد زنان ، انحلال تمام سازمانها و مجامع قلابی و نمایشی موجود که بنام آزادی زن کوشش در جهت تحمیق و فریب میکنند ، تساوی کامل حقوق زن و مرد .

۱ - ایران راکتورها فقط ایجاد آلودگی نیست . این يك توطئه خائنانه برای ساختن سلاح

هسته ایست . ایران در ماه نوامبر با خرید چهار راکتور اتمی دیگر از آلمان ( که فضولات آن

- پلوتونیوم - ماده آماده ای برای ساختن سلاح اتمی بدست میدهد و مقررات غیر جدی آن ،

آنها \* مرغوب تر \* از راکتورهای دیگر میکند ) میزان خرید خود را به رقم سرسام آور ۲۸ میلیارد

دلار ، رساند . ( خبر از نیوزویک ۲۱ نوامبر )

(گرچه بدیهی است که این حد اکثر، تساوی حقوقی است. تساوی واقعی زن و مرد در محدوده دموکراتیک غیر ممکن است. تقسیم کار موجود که از خصوصیات نظام سرمایه داری است و اساس ستم بر زنان است فقط با امحاء این نظام از بین می رود.)

### ۸ - برسمیت شناختن حقوق ملیت های ایران

این حقوق، از آزادیهای دموکراتیک خلقها - آزادی زبان و فرهنگ و تجمع ملی آغاز میشود و در مسیر خود بر مبنا و جهت انطباق با انقلاب اجتماعی ایران، گسترش می یابد. تعیین حدود این گسترش نیز مانند مورد کارگران، فراتر از خواست دموکراتیک است. معهودا سازمانهای مترقی وظیفه دارند که در برنامه خاص خود، نظرات خویش را در مورد حق تعیین سرنوشت دقیق کنند و بحد دموکراتیک بسنده نکنند و یا بدون تحلیل از مرحله انقلاب ایران با ابراز شعارهای کلی مسئله را خاتمه یافته تلقی نمایند.

احتمالا ضروری است که به مواد کلیدی ۸ گانه فوق و یا اجزاء دیگر، مطالبی افزوده شود اما آنچه که احتیاج به تاکید دارد اینست که هر نیروئی که حتی با یکی از این اجزاء موافقت نداشته باشند بطور قطع نیروئی راست یا مرتجع است. نیروئی که با یکی از مواد آزادی تاسیس سندیکا های کارگری، اتحادیه های دهقانی، خروج نیروهای نظامی ایران از عمان و خلیج فارس، اخراج مستشاران نظامی و غیر نظامی، لغو قرارداد نفت و انحلال ساواک، آزادی زنان و برسمیت شناختن حقوق ملیت ها موافق نباشد راست است و قابل هیچگونه همکاری نیست! ما بر حفظ کلیت این خواستها اصرار میورزیم و آنها را جزء بجزء در نظر نمیگیریم. طبیعی است که انجام این خواستها جز با سرنوشتی رژیم پهلوی و قطع نفوذ امپریالیسم میسر نیست و خواست دموکراتیک اساسی ما و همه نیروهای چپ نیز همین است.

\* \* \*

---

۱ - طبیعی است که عدم همکاری بمنزله عدم دفاع از حقوق دموکراتیک آنها در مقابل رژیم نیست. ما با خفقان رژیم بطور مطلق مخالفیم. هر جا که این خفقان اعمال شود، چه بر نیروهای مترقی و چه بر نیروهای رفورمیست، با آن مخالفیم. با آن مبارزه کرده و رژیم را افشاء میکنیم. هر حق دموکراتیکی که پایمال شود باید مورد دفاع قرار گیرد. کسانی که بخاطر مخالفت با برنامه رفورمیستها، هنگام تخطی رژیم به حقوق دموکراتیک آنها سکوت میکنند، با این سکوت سکتاریستی در واقع رژیم شاه را تقویت مینمایند.



در اختتامه باید مجدداً تاکید کنیم که مواد ۸ گانه فوق حداقل خواستهای دموکراتیک کمونیستها را در این مرحله تشکیل میدهد. در حالیکه برای برخی از نیروها این برنامه حد اکثر است. این خواستها ملزم به سرنگونی رژیم شاه، قطع نفوذ امپریالیسم و برقراری روابطی کما بیش مانند جمهوری های دموکراتیک است و طبیعی است که چنین روابطی برای کمونیستها حداقل است. کسانی که از نظر ایدئولوژیک چنین روابطی آنها را کاملاً ارضاء میکند، طبعاً کمونیست نیستند، معهداً کمونیستها با چنین افرادی، با چنین نیروهائی میتوانند همکاری کنند. این امر که خواست این افراد که کمابیش معادل بازگشت به روابط زمان دکتر مصدق است چقدر از نظر تاریخی میسر است مربوط به ایدئولوژی آنهاست. کمونیستها چنین توهمی ندارند. کمونیستها سرمایه داری ایران را ادغام شده در سرمایه داری جهانی میدانند و تصور موفق شدن مبارزه ضد امپریالیستی در جدائی از مبارزه ضد سرمایه داری را ندارند. ولی آنها که چنین امری را قابل قبول میدانند و درخواست ضد امپریالیستی خود پیگیر هستند، آنها که برای سرنگونی رژیم شاه میکوشند و خواستشان محدود به ترك استبداد از طرف اعلیحضرت همایون نیست، و خلاصه آنها که مواد ۸ گانه فوق را قبول دارند، متحدان جنبش چپ ایران را تشکیل میدهند. آنها باید خط فاصل خود را با راست روشن کنند، آنها را افشاء کنند، در عین حال که مانع مبارزه آنها با رژیم نمیشوند معهداً از کشیده شدن زحمتکشان بدور آنان و فریب مردم جلوگیری کنند، و با تشدید مبارزات مردم با طرح شعارهای رادیکال، امر مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع را قاطعانه به پیش برند.

قبل از پایان مطلب ضروری است به نکته ای دیگر اشاره رود. در محافلی صحبت از الفاء سلطنت، برقراری جمهوری، تشکیل مجلس موسسان و غیره رفته است. کمونیستها میدانند که

۱ - ما در اینجا وارد بحث جمهوری دموکراتیک "بورژوائی" و "خلق" و نظائر آن نمیشویم چه این رشته سر دراز دارد و محتاج به توضیح بسیار است. اجمالاً میگوئیم که اینها صرفنظر از اسم، تا آنجا که مناسبات تولیدی سوسیالیستی را دربرند از نظر کمونیستها در محدوده مناسبات سرمایه داری قرار دارند، گرچه پاره ای تحت توهم مناسبات تولیدی دیگری که "نه سوسیالیستی است و نه کاپیتالیستی"، قرار دارند.

۲ - در زمان حکومت مصدق گرچه عملاً بسیاری از آزادیهای دموکراتیک وجود داشت ولی بهیچوجه کافی نبود. مقایسه روابط آن زمان با مواد هشت گانه فوق، میتواند نمایشگر این واقعیت باشد.

اینها همه صور و شکل‌هایی هستند که بدون در نظر گرفتن محتوا فاقد هر نوع اعتبارند . پس از اینهمه روشنگری‌های کلاسیکهای گذشته ، پس از اینهمه تجربه تاریخ ، توسل باین اشکال ، گویی مفهوم و مضمونی بخودی خود دارند ، انحرافی است . توسل به شکل بدون بیان محتوی حتی میتواند خطرناک باشد چون ممکن است که عده‌ای ساده دل را بفریبند و آنها را بدنبال پرچم‌های کذائی بکشاند . بدیهه‌گویی است که تکرار شود نیروهای مرفقی با سلطنت و امپراتوری و شاهنشاهی مخالفند ! البته که اینان نه تنها مخالفند بلکه دشمن آشتی‌ناپذیر آن هستند . اما تکیه بر بدیهیات ، تنها مقدمه‌ای برای سفسطه بعدی میتواند بشود . برای کشاندن مردم بدنبال شکل دیگری از همین مناسبات استثمارگرانه و ارتجاعی . نیروهای مرفقی در عین حال که الفاء سلطنت را در هر حال و هر شکل ، و الفاء همسه اشکال تسلط بورژوازی را ، می‌طلبند ، از کشیده شدن مردم بزیبر پرچمهای توهم انگیز بسی محتوا جلوگیری میکنند . درگیر شدن در انتخاب بین جمهوری آقای کارتر و سلطنت بانو الیزابت ، جمهوری آقای سوهارتو و سلطنت محمد رضا شاه ، بدون روشن کردن محتوای آن ، برای کسانی مناسب است که مایل به ادامه روابط موجود تحت اشکال دیگرند . در همین روال است شعارهای دیگر مانند تشکیل مجلس موسسان ( بر مبنای قانون اساسی ! ) و نظائر آن . امروزه روز تبلیغ محتوای مبارزات در میان توده‌های زحمتکش است . امروز ، روز بالا بردن سطح آگاهی مردم است . و این توده‌ها هستند که در جریان اعتلاء مبارزات خود ، سرنگونی رژیم شاه ، قطع نفوذ امپریالیسم ، شکل حکومت و دولت آینده و راه وصول به آنرا معین میکنند . از راه‌های تجربه شده می‌آموزند و اشکال نوین ارائه میدهند . کسانی که امروز بجای تاکید بر محتوا ، شکل حکومت را معین میکنند ، تجربه تاریخ را فراموش کرده‌اند . ما یکبار دیگر در حالی که بر ضرورت تقویت جنبه‌های رادیکال مبارزات دموکراتیک توده‌ای ، بر لزوم افشاء حرکت راست و تقویت جنبش چپ تاکید میکنیم ، باز هم هشدار خود را تکرار میکنیم که اینها همه بخشی از حرکت نیروهای کمونیست را میسازد . نیروهای کمونیست بشرطی که شایسته این نام باشند ، قسمت عمده فعالیت و مبارزه خود را جهت درگیر شدن در مبارزات حاد طبقاتی و پیوند با زحمتکشان اختصاص میدهند . ما در این زمینه در دفتر "مرحله تدارک انقلابی" سخن گفته‌ایم و خوانندگان را برای آگاهی بیشتر از نظرات خود بدان ارجاع میدهیم . ایمان داریم که کمونیستها و سایر نیروهای ضد امپریالیست ، با تشدید مبارزات خود در عرصه طبقاتی و دموکراتیک و تلفیق متناسب آنها با هم ، قادر خواهند شد که در مرحله تدارک انقلابی به فراهم آوردن پیش‌شرطهای ذهنی اعتلاء مبارزات طبقه کارگر و سایر زحمتکشان کمک کنند و از غلبه رفورمیسم و رویزیونیسم بر جنبش جلوگیری کنند .

آینده از آن ماست.

## ضمیمه ۱

نوشته حاضر ، همانطور که در متن این جزوه آمده ، در جواب به \* طرح تحقیقی درباره بورژوازی ملی ایران \* ( از چریکهای فدائی خلق ) ، تهیه شده بود . \* طرح تحقیقی . . . \* در اواخر زمستان ۵۲ بدست ما رسید و جواب حاضر در بهار ۵۳ در اختیار سازمان قرار گرفت . بهتر این بود که ما در ابتدا کل طرح را آورده و سپس نقد خود را چاپ میکردیم مع هذا در این امر اشکالی دیدیم که عبارت بود از اینکه در \* طرح \* ، رفقای سازمان مخاطب قرار میگیرند و بنابراین شاید باید آنها نوشته داخلی تلقی کرد . با اینکه در هیچ جا داخلی بودن طرح تصریح نشده است و نیز با اینکه مطالب آن ، ربطی به مسائل امنیتی ندارد ، مع هذا ما در حال حاضر تشخیص میدهیم که انتشار آن از جانب ما ممکن است تخطی به ملاحظات سازمانی دیگر — سازمان چریکهای فدائی خلق — تلقی گردد و این ایسرا را گرفته شود که ما نوشته‌های که برای چاپ نیوده و یا در تبادل نظر با ما نوشته نشده بوده است را بدون توافق طرفین منتشر کرده‌ایم . با اینهمه تصور میکنیم که نقد ما تا اندازه زیادی گویای محتوای طرح باشد و اشکال اساسی در تفهیم مطالب ایجاد نکند .

تذکراتی درباره " طرح تحقیقی درباره

## بورژوازی ملی ایران

در این طرح، و نیز در نوشته‌های دیگر سازمان، گاه مسئله بورژوازی بصورتی مطرح میشود که ناروشنی‌هایی دارد. تذکراتی در این زمینه ضروری میرسد.

۱- در تحلیل طبقاتی جوامع طبقاتی، مهمترین امر تحلیل روابط (مناسبات) تولیدی یا پایه اقتصادی است. روینای جامعه برخاسته از زیربنا یعنی روابط تولیدی است منتها چون آثار روینای گذشته تا مدتهای مدید باقی میماند و نیز تظاهراتی از روابط آیند—ده اثرات خود را در روینای موجود میگذارد، علیهذا دو جامعه مختلف با یک پایه اقتصادی واحد میتوانند رویناهایی داشته باشد که تفاوتهای بسیار با هم دارند. معهذا آنها هر دو در یک مقوله تاریخی می‌گنجند. مجموعه نظام اقتصادی و روینا، صورتبندی (فرماسیون) اجتماعی یک جامعه را تشکیل میدهند. در یک جامعه سرمایه داری پیشرفته محتوای روینا میتواند موکراتیک (دموکراسی سرمایه داری) و یا فاشیستی باشد. صورتبندی اجتماعی آلمان نازی (و اسپانیای کنونی) یا سوئد، گرچه هر دو بر پایه یک نظام اقتصادی واحد بوجو آمده‌اند، بسیار با هم متفاوت هستند گو که از نظر تاریخی در یک مقوله نظام تولیدی می‌گنجند. در جوامعی که نظام تولیدی، سرمایه داری (کاپیتالیستی) است صورتبندی اجتماعی بورژوازی است سرمایه داری و بورژوازی کلمات مترادف نیستند گو اینکه بدون تردید بهم وابسته‌اند. یکی حاکی از روابط اقتصادی محض است و دیگری حاکی از کل روابطی که در جامعه وجود دارد (روابط اجتماعی). بنابراین هنگامیکه صحبت از یک کارخانه دار در رابطه خاص اقتصادی و روابط تولیدی میکنیم باید بگوئیم سرمایه دار. هنگامیکه صحبت از عطک‌سرد او در جامعه بطور کلی میکنیم باید بگوئیم بورژوا. خصوصیات بورژوائی چون روینا را هم در بر میگیرد، قابل انتقال است یعنی یک فرد میتواند سرمایه دار نباشد ولی بورژوا صفت (یا خرد بورژوا) باشد. یک پینه دور سرمایه دار نیست، خرد سرمایه دار هم نیست. او از بقایای اصناف فئودالی است، ولی در جامعه فعلی چون روابط تولیدی سرمایه داری غالب شده است و روینای این رابطه بر جامعه مسلط است و تولید او را دگرگون کرده، او یک خرد بورژواست. الزاما او سرمایه دار نیست، ارزشهای اضافی انباشت نمیکند و سرمایه (کاپیتال) نمی‌اندوزد ولی بورژواست، خرد بورژواست. همینطور یک کارمند دولت با وجود آنکه بطریق غیر مستقیم در استثمار کارگران شرکت دارد معهذا نمیتواند سرمایه دار یا خرد سرمایه دار خطاب شود گو اینکه بدون تردید خرد بورژواست.

کارگرانی که تحت تاثیر فرهنگ بورژوازی قرار میگیرند خصوصیات خرده بورژوازی پیدا پیدا میکنند نه خرده سرمایه داری

۲- يك نوع روابط تولیدی سرمایه داری بیشتر وجود ندارد . سرمایه داری یعنی نظماً اقتصادى که مبنی بر انباشت ارزش اضافی است . هرچا ارزش اضافی وجود داشت سرمایه دار است و هر جا وجود نداشت سرمایه داری نیست . هیچ نوع مناسبات تولیدی بنام مناسبات تولیدی سرمایه داری کمپرادور یا مناسبات تولیدی سرمایه داری وابسته ( و همینطور مستقل ) وجود ندارد . مناسبات تولیدی ، یعنی مناسبات انسان - شیئی - انسان . مناسباتی که سرمایه دار با کارگرش دارد بر مبنای خرید نیروی کار او ، استثمار او از طریق انباشت ارزش اضافی و مناسبات هر دو با ابزار ، وسائل و محصول کار است ؛ بر مبنای تولید گسترده کالائی و مالکیت خصوصی ابزار تولید است . این خصوصیات چه شخص سرمایه دار وابسته باشد و چه نباشد ، چه کمپرادور باشد و چه نباشد ، در سیستم سرمایه داری وجود دارد . پس مناسبات تولیدی ، همیشه مناسبات تولیدی سرمایه داری است گو اینکه شخص سرمایه دار میتواند وابسته یا کمپرادور یا مستقل باشد . البته کشوری که سرمایه دارهايش وابسته هستند کشور سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است و آنکه مستقل است مستقل ( اگر چنین چیزی وجود داشته باشد ! ) . مناسبات تولیدی همه جا یکی است و آنها سرمایه داری است .

وقتی در محدوده يك کشور صحبت میکنیم ، سرمایه داران جهان ( و منجمله آن کشور ) بد و گروه ، تقسیم میشوند یا انباشت سرمایه آنها عمدتاً در خارج کشور است که میگوئیم سرمایه دار خارجی هستند و یا در داخل کشور ، که میگوئیم سرمایه داخلی ( کشوری ) هستند . واژه های خارجی و داخلی فقط و فقط نشان دهنده محل انباشت سرمایه است ، به ملیت و علائق آنها بستگی ندارد . وقتی نراقی در امریکا بود او يك سرمایه دار خارجی بود ( هنوز هم هست ) . برعکس اگر يك خارجی مقیم ایران شود ، در ایران سرمایه میندوزد و سرمایه دار داخلی است . بنابراین خارجی بمعنای غیر هموطن ، و داخلی بمعنای هموطن نیست .

مسئله دیگر جهت انباشت سرمایه است . سرمایه داری در عصر امپریالیسم يك سیستم جهانی است . سرمایه داری که در مرحله رقابت آزاد مرزهای کشوری را بوجود آورد ، در مرحله امپریالیسم این مرزها را میشکند و تمام سرمایه های محلی ( داخلی ) را بتدریج در خود جذب میکند ( ادغام سرمایه ) .

البته این عمل ناگهان انجام نمیشود و قدم بقدم انجام میگیرد هر قدر جامعه دور افتاده تر

(از نظر ارتباط با امپریالیسم) باشد سرمایه‌اش کمتر ادغام شده است و برعکس هر قدر جامعه بیشتر تحت تسلط امپریالیسم قرار گیرد سرمایه داخلی بیشتر با سرمایه جهانی ادغام می‌شود. محرك سرمایه دار در حرکت در جهت پیوند دادن سرمایه‌اش به سرمایه جهانی، مانند هر اقدام دیگر سرمایه دار مبنی بر سود بیشتر است. هر وقت این جهت سودمندتر بود او براه خواهد افتاد. عرق و علائق کشوری، ملی و مذهبی و غیره، تعیین کننده جهت حرکت سرمایه دار بطور کلی نیست. حال باید دید چرا برای يك سرمایه دار از ابتدا چنین حرکتی صرف می‌کند و برای دیگری نمی‌کند و یا بعبارت دیگر يك سرمایه دار داخلی از چه طریقی با امپریالیسم مربوط می‌شود. وحدت و تضاد سرمایه او با سرمایه جهانی در چیست؟

استعمارگران کهن وقتی به جامعه‌ای که هنوز تحت تسلط کامل آنها بود می‌رفتند، برای ارتباط خود با مردم بومی کسانی را استخدام می‌کردند که دلال آنها بودند. این افراد را کمپرادور می‌خواندند. این دلالها از برکت وجود (وگاه شراکت مستقیم با) استعمارگران ثروتمندی می‌اندوختند. علت وجودی آنها، ثروت آنها، وجود بیگانان بود. در قرون اخیر استعمارگران از جوامع سرمایه داری بودند، کمپرادورهای آنان را از این جهت سرمایه دار کمپرادور می‌خوانند. طبیعی است که اینان چیزی جز مباشران استعمار (یا بهتر بگوئیم امپریالیسم) نبوده و نیستند. سایر ثروتمندان جامعه که ثروتشان مورد مصادره استعمارگران قرار می‌گرفت یا از آنها مالیات سنگینی گرفته میشد و یا خود را در معرض رقابت ناعادلانه می‌یافتند، ضد نفوذ خارجی میشدند. اینها ثروتمندان داخلی (کشوری) بودند که چون در مرحله ابتدای انکشاف سرمایه داری قرار داشتند میخواستند اعتبار مرزهای کشوری را (از نظر حفظ منافع خود) حفظ کنند آنها مایل به ایجاد ملت بمفهوم سرمایه داری بودند و لهذا در این دوران آنها را ملی "میشد خواند. ملی بمعنای داخلی غیر شریک با امپریالیسم و طرفدار تشکیل یا استحکام يك ملت بر مبنای سرمایه داری.

لازم است بعنوان معترضه توضیح مختصری در مورد واژه "ملی دار" ملی ترجمه معادل NATIONAL است و معنای درست آن کشوری، سراسر کشوری است؛ در مقابل محلی LOCAL. موسسه یا تجارتی که در يك نقطه فعالیت دارد "محلی" است، وقتی به سراسر کشور گسترده شد "ملی" میشود. و وقتی از آنهم گسترده تر شد بین المللی میشود. "ملی" بمعنای NATIONAL همیشه NATIONALIST (ملی گرا) نیست، یعنی ملی ماهیتا ضد امپریالیست نیست گو که در مراحل این خصیصه را میتواند داشته باشد. سرمایه دار داخلی بر حسب درجه رشد خود، جهت رشد خود، وجود و قدرت امپریالیسم، منافع و مضاری

که وجود نفوذ امپریالیسم میتواند برایش داشته باشد، میتواند در مراحل ضد نفوذ امپریالیسم باشد و یا برعکس طرفدار نفوذ آن، مخالفت با نفوذ امپریالیسم جز ماهیت سرمایه دار داخلی نیست، یک خصوصیت و یک صفت است که میتواند عوض شود. در مراحل ابتدائی تکامل سرمایه داری در جوامع، چون هنوز سرمایه داران تضادشان با نفوذ امپریالیسم بروحدتشان غلبه دارد، و سرمایه داران داخلی ملی عمدتاً ضد نفوذ امپریالیسم هستند این دو واژه در اذهان مترادف میشود و چنین تصور میشود که چیزی که ماهیتا سرمایه دار ملی (ضد امپریالیست) باشد وجود خارجی دارد که البته درست نیست. در ایران تا سالهاست ۳۰ جامعه در مناسباتش چنان بود که سرمایه داخلی (ملی) ضد نفوذ بیگانان بود. عبارت دیگر سرمایه دار داخلی (ملی)، ضد نفوذ امپریالیسم بود ولی اکنون با تغییر مناسبات جامعه اگر نه همه لا اقل عمده سرمایه داران داخلی (ملی) طرفدار نفوذ امپریالیسم هستند. یعنی سرمایه دار (بورژوا) ملی NATIONALIST ، INDIGENEOUS ، NATIVE دیگر NATIONALIST نیست بلکه طرفدار امپریالیسم است.

البته خرده بورژوازی هم در این خلط مباحث نقشی داشته است. چون تا سالهای ۳۰ بورژوازی ملی رهبری جنبشهای توده‌های را بدست داشته است و چون آن جنبشها ضد نفوذ امپریالیسم بودند و بورژوازی بی‌میل هم نبود، است که واژه ملی معادل واژه ملت‌گرا یعنی ضد امپریالیسم تلقی شود. باین ترتیب که هرکس که میخواست مبارزه ضد امپریالیستی کند "ملی خطاب شود یعنی بوضوح زیر پرچم رهبری مبارزات "ملی"، یعنی بورژوازی ملی قرار گیرد. و این اشتباه آنقدر جا افتاده است که نمتهاد گذشته بلکه امروز نیز عده‌های شخص وطن پرست را "ملی" میخوانند. عبارت دیگر واژه وطن پرست PATRIOT معادل "ملی" و (ملت‌گرا) NATIONALIST شده است. بنابراین گرچه ممکن است این توضیح در ظاهر ملا لفتی بودن را مجسم کند ولی در واقع چنین نیست، تنها هوشداری به کمونیستهاست که الفاظی را که بورژوازی در گذشته بمعانی خاص مصطلح کرده بوده است بدور بیندازند و آنها را فقط در معنای علمی (کمونیستی) آنها بکار برند.

بهرحال همزمان با گسترش عملکرد امپریالیسم از مرحله غارت منابع (و بطور فرعی صدور کالا) به مرحله توسعه صدور کالا، بازاریابی و سرمایه گذاری، تاثیر نفوذ امپریالیسم در نحوه تقسیم ثروت جامعه، در محدوده کار سرمایه داران کمیرادور باقی نمیماند. اقشار وسیعی از سرمایه داران داخلی دیگر هم رشد سریع مییابند، از وجود امپریالیسم و تغییر سریع مناسبات تولیدی که در اثر نفوذ آن ایجاد میشود متمتع میشوند برای رشد خود وابسته به امپریالیسم و برنامه‌های آن میشوند. اینها را سرمایه داران وابسته DEPENDANT

میخوانند . اینها کمیرادور نیستند ( گو که بفلط عد های کمیرادور را وابسته ترجمه کرده اند) . اینها مستقیماً شریک یا مباشر امیر یالیسم نیستند ، معهذارش خود را مدیون آن هستند و بطور غیرمستقیم هم به امیر یالیسم خدمت میکنند هر یک ( از رفقا دهها نمونه از آنها را می شناسند اینها گو که بهرحال تضادی هم با بعضی از جنبه های نفوذ سرمایه خارجی ( بعنوان رقیب قوی تر ) دارند ولی وحدتشان بر تضادشان می چربد و در جمع طرفدار گسترش نفوذ امیر یالیسم هستند . ( نمونه کامل اینها ایروانی صاحب کارخانجات کفش " ملی " است ) .

بدون تردید در جامعه ، سرمایه داران عقب افتاده های یافت میشوند که یا هنوز به مزیت کمیرادور و یا وابسته شدن پی نبرده اند ، یا آنها را بیازی نگرفته اند ( چون ابزار تولیدشان مدرن نیست و بدرد سرمایه پرانرژی خارجی نمیخورد ) و بنابراین احتمالاً تضادشان با سرمایه خارجی بیش از وحدتشان ( بعنوان مجموعه ای از سرمایه جهانی ) با آن است .

ریا خواران و کسانی مانند شرخر و یا بعضی از بازاری ها در این زمره اند . شاید حتی کسانی مانند کازرونی را تا چند سال پیش میشد در این مقوله گنجانند ( از وضع کنونی او اطلاع دقیقی نیست ) . اینها ( حتی کازرونیها ) سرمایه شان در قیاس با سرمایه های دیگر در حکم هیچ است . نیروی مادی اجتماعیشان از آنها کمتر . یعنی در هیچ مورد حرکت اقتصادی جامعه را آنها معین نمیکنند . نقش تبعی و دنباله رو ( بزور یا بعیل ) را دارند . نیروی در حال زوال و مرگند . بورژوازی ملی غیر کمیرادور غیر وابسته اگر بعنوان یک نیروی مادی اجتماعی نمرده باشد به مرگش چیزی نمانده است . ولی این جنازه اگر از نظر مادی مرده است از لحاظ دیگر هنوز زنده است . ایدئولوژی آن نمرده است . وجود این ایدئولوژی در این مرحله باید از طرف کمونیستها تشخیص داده شود و گرنه به چپ گرائی و ذهنی گری در می غلطیم .

بورژوازی داخلی ملی ضد نفوذ امیر یالیسم ، در دوران حکومت مصدق برای تسلط بلامنازع خود بر جامعه کوشش بسیار کرد ، رهبری مبارزات ضد امیر یالیستی را بدست گرفت ولی خودش و خلق هر دو شکست خوردند . در سالهای ۳۹-۴۰ تلاش مذبحخانه ای کرد و بالاخر در ۱۵ خرداد ۴۲ مرد و ناکام شد . خلق نیز که رهبری خود را در بورژوازی ملی جستجو میکرد به یاس و استیصال دچار شد . عناصر پیشرو خلق بزودی درک کردند که نه تنها از مرده انتظار معجزه نمیتوان داشت بلکه تا آن موقع هم ، خلق بنا برست زیر پرچم بورژوازی ملی بوده است ( بفلط ولی شاید از نظر تاریخی اجتناب ناپذیر ) . بنابراین کوشش برای کشاندن مبارزات خلق در زیر رهبری طبقه ای شکوفا و پر قدرت و از نظر تاریخی روبه رشد آغاز شد .

اینرا پیشگامان خلق فهمیدند ولی نه همه خلق . بسیاری از اقشار خلقی هنوز تحت توهم انتظار معجزه از مرده هستند . خرده بورژوازی سنتی در راس آنان است . خرده بورژوازی اگر



بحال خود گذاشته شود همیشه رهبر و چراغ راهنمای خود را در بورژوازی بزرگ جستجو میکند . باور نمیکند که رهبر مرده است. آخر بورژوازی بزرگ آرمان ، خواست ، ایدئولوژی و آینه مرده او بود. نه! حتما مرده است، بیهوش شده است . باید پرچم او را بدست گرفت، به راه او ادامه داد، به او آمپول تقویت زد ، حتما زنده خواهد شد . اینها برای زنده کردن او کوشش عظیمی دارند و باین زودبیا هم متوجه قضیه نخواهد شد . يك کمونیست اینها را میبیند . میدانند با جنازه مرده روبروست و میدانند گرچه ممکن است سلولهای پسر از مرگ جنازه هنوز زنده باشند ولی میدانند که آنها هم خواهند مرد . ولی اینرا نیز میدانند که این جنازه بعد از مرگش هم برای عده ای ( که جزو خلقند ) کشش و جذابیت دارد و بهمین جهت بآن توجه خواهند کرد .

این وجود پس از مرگ، همانقدر که میتواند در مبارزات ضد امپریالیستی موثر واقع شود و اقشاری را بسیج کند ( و این البته جنبه مفید آنست )، همانقدر هم میتواند بعنوان رقیب ایدئولوژی طبقه کارگر ، اقشاری از خرده بورژوازی و عناصر خلقی را منحرف کند و از گرویدن آنها بدور پرچم طبقه کارگر جلوگیری کند . ما این وضع را برای العین در ایران مشاهده می کنیم و باید دقیقاً مواظب آن باشیم .

البته اکنون که تمام خلق هنوز بسیج نشده است، و چون مبارزه ضد امپریالیستی جزو لاینجزای مبارزات طبقاتی ماست ، باید از قدرت بسیجی این ایدئولوژی استفاده شود ، ولی بآن رونق داده نشود .

باید گفت که این ایدئولوژی که در گذشته میتوانست مقداری هم روی قدرت مادی واقعی خود حساب کند با از دست دادن این حربه حتی بیشتر از سابق جنبه غیرمادی و انتزاعی پیدا کرده و حالت " اعتقاد " و " مذهب " را بخود گرفته است . از طرفی چون تشیع در ایران اصولاً نهضتی ضد نفوذ بیگانگان بود ، ایدئولوژی بورژوازی ملی که اکنون انتزاعی و مذهبوار شده است زمینه بسیار مساعدی در تشیع یافته است و از اینروست که میبینیم سازمانهای خرده بورژوازی فعال در ایران نسبت بسازمانهای خرده بورژوازی گذشته خیلی بیشتر مذهبیبی هستند ، از واقعیات و قدرت مادی بدور و بیش از پیش متکی به عوامل ذهنی و اعتقادی ( مقابله جبهه ملی در زمان مصدق و سازمان مجاهدین کنونی ) .

توجه سازمان به بررسی بقایای بورژوازی داخلی " ملی " ضد نفوذ امپریالیسم — یا سلولهای زنده این ارگانیزم مرده — بسیار بجا و ارزشمند است و نشان میدهند که کمونیستها با حفظ اعتقادات ایدئولوژیک خود میتوانند و باید به مسائلی که برای دیگر اقشار مطرح است توجه کنند .

اما توضیحی که در پائین صفحه ۳ و ابتدای صفحه ۴ آمده است، کاملاً ذهنی (واشتباه) است و ناشی از جدا کردن مبارزات ضد امپریالیستی و مبارزات طبقاتی است. کمونیستها برای انجام مبارزه طبقاتی سازماندهی میکنند و انقلاب میکنند. این انقلاب طبقاتی در مرحله فعلی و در عصر فعلی خصیصه ضد امپریالیستی هم دارد. یعنی نمیتوان بدون مبارزه با امپریالیسم مبارزه طبقاتی کرد. در عین حال بدون انجام مبارزه طبقاتی هم مبارزه ضد امپریالیستی ممکن نیست. خرده بورژوازی انقلابی باین جمله اخیر معتقد نیست. آنها میگویند اول باید با امپریالیسم جنگید و بعد مبارزه طبقاتی کرد. نمونه آنها انقلاب الجزیره است. ولی این توهمی بیش نیست. آنجا هم مبارزه طبقاتی وجود داشت مبارزه طبقاتی وجود داشت ولی برهبری خرده بورژوازی بود. چرا برای اینکه روابط اجتماعی همان بود که خرده بورژوازی میخواست. برای اینکه مالکیت خصوصی وجود داشت. مبارزه در جهت استحکام مبانی خرده بورژوازی (بورژوازی) بود. در جهت تثبیت رهبری آن (تا آن حد که برای عده ای امری طبیعی جلوه میکند) و همین هم شد و بالاخره در ادامه خود به استحکام مبانی سرمایه داری کشید. پس مبارزه طبقاتی و تفوق بورژوازی بر کارگران وجود داشته است و جز اینهم نمیتوانست باشد.

تمام رهبران مارکسیسم در لزوم تلفیق مبارزه طبقاتی و مبارزه آزاد بیخ (ضد امپریالیستی) تاکید کرده اند و این امر پایه و اساس مارکسیسم است. مبارزه طبقاتی در همه چیز و همه جا. ممکن است در مرحله خاصی از یک انقلاب دراز مدت، اقدامات خاصی در جهت مبارزه طبقاتی موقتا به تعویق افتد. در انقلاب چین که زمینها را بین دهقانان تقسیم میکردند، گاه بر حسب ضرورت این کار را نمیکردند و حتی در یکی دو مورد زمینها را پس دادند. ولی جهت عمد، تقسیم زمین بود. اگر جز این بود طبقه دهقان بسیج نمیشد. طبقه دهقان را که با وعده و وعید نمیشود بسیج کرد. نمیشود گفت اول مبارزه ضد امپریالیستی میکنیم (که برای او بجز در صورت وجود سرباز خارجی ملموس نیست) بعد که کشور آزاد شد (که باز هم برایش ملموس نیست) حساب اربابان را میرسیم. او زمین میخواهد. اگر باو بدهی میآید و اگر ندهی نمیآید (البته توجه شود که ما از قشر یا طبقه دهقان صحبت میکنیم نه از دهقانانی که آگاه شده اند و میتوانند بطور انتزاعی نیز مفهوم امپریالیسم را بفهمند). همین امر در مورد کارگران و بورژوازی صادق است. آیا ممکن است طبقه کارگر بدون مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی، با امپریالیسم مبارزه کند؟ اصلاً طبقه کارگر کاری جز مبارزه طبقاتی و از طریق مبارزه طبقاتی نمیتواند بکند. رفقا باید توجه داشته باشند که جنبش‌رهای بخش صرف در مورد استعمار کهن مصداق دارد و معنای واقعی آن مبارزه با امپریالیسم نیست. چون عطرکرد امپریالیسم

از عملکرد استعمار کهن متفاوت است. هنگامی که نیروهای خارجی کشوری را تحت اشغال دارند، همه، چه آنها که آگاهی طبقاتی دارند و چه آنها که ندارند آنها بر برای العین می بینند و علیه آن بسیج میشوند. ولی امپریالیسم در عصر حاضر از طریق طبقات حاکم کشور عمل میکند و بهمین دلیل مبارزه با امپریالیسم بدون مبارزه با طبقات حاکم کشور یعنی نفی مبارزه، یعنی یک امر غیر ممکن. اگر بخواهیم معنای آزاد بیخش را کش بد هیم البته میتوانیم بگوئیم حال هم کشور ماتحت اشغال نامرئی (یا نیمه مرئی است) ولی این در حقیقت بازی با کلمات است. انقلابهای چین و ویتنام مشخصا آزاد بیخش بودند ولی مهمترین صفت مشخص انقلاب کوبا را انقلاب آزاد بیخش نباید خواند. آیا این بمعنای آنست که کوبا تحت تسلط امپریالیسم نبود؟ البته که بود و البته که از آن آزاد شد. ولی فرق است بین انقلابی که صرفا ادعای آزاد بیخشی کند و انقلابی که در حین تغییر مناسبات تولیدی، آزاد بیخش باشد. بنظر میرسد که کاربرد ناتوماتیک واژه آزاد بیخش ناشی از تاثیر ادبیات مارکسیستی چین و ویتنام در ایران باشد بدون در نظر گرفتن شرایط متفاوت ایران با آن کشورها.

بهر حال دلیلی که رفقا در پایان صفحه ۳ و ۴ و آغاز صفحه ۴ ارائه میدهند مبنی بر اینکه وجود بورژوازی پس از انقلاب یا در مناطق آزاد لازم است بکلی اشتباه است. ادا چنین چیزی لازم نیست. دولتی که پس از انقلاب تشکیل میشود یا بهتر بگوئیم دولت موقتی که در مناطق آزاد تشکیل میشود قادر به تجارت هم خواهد بود و احتیاج توسل به بورژوازی نخوا داشت. یک لحظه تصور آنرا بکنید که منطقه ای آزاد شده باشد. صاحب کارخانه هنوز "تولید و توزیع" و البته استثمار را بعهدہ داشته باشد. آیا توقع داریم کارگران آن منطقه همچنان به مبارزه ادامه دهند؟ اشتباه نشود. گاهی ممکن است حتی پس از انقلاب از کار <sup>ند</sup> بعضی از سرمایه داران بندرت استفاده شود (مانند چین)، چون هنوز گاد ر ورزیده در تمام رشته های تخصصی وجود ندارد. این امر مطلوبی نیست ولی گاه چاره ای هم نیست. ولی این امر بکلی با آنچه رفقا میگویند "پس باید به بورژوازی ملی کمک کنیم تا قسمت عمده تولید و توزیع منطقه آزاد شده و تجارت با مناطق تحت سلطه دشمن را بعهدہ گیرد" متفاوت است. حتی در چین و ویتنام که در مراحل بسیار عقب تری از نظر روابط تولیدی و مرحله انقلابی از ایران قرار داشتند نیز امر باین صورت که رفقا میگویند نبوده است چه رسد به ایران که به تصدیق خود رفقا عنصر سوسیالیستی انقلاب دائما در حال رشد است.

۳- مسئله دیگر که در مورد اشاره به خرده بورژوازی و مترادف گذاشتن آن با بورژوازی باید توضیح داده شود اینست که باید خرده بورژوازی را در کشورهایی مانند ایران از نقطه نظر موضع آنها در تولید، و لهذا موضع آنها در مورد مسائل سیاسی و انقلابی، بد و بخش تقسیم کرد.

الف - خرده بورژوازی سنتی که همان بقایای ( تغییرشکل یافته ) اصناف فئودالی هستند و بنابراین در تضاد شدید با روابط سرمایه داری که آنها را ورشکست و تبدیل به پرولتر میکند قرار دارند . خرده بورژواهایی هم که در ابتدای روابط سرمایه داری در حد عقب افتاده موجود آمده اند جزء همین دسته اند .

ب - خرده بورژوازی تازه پا که در اثر توسعه روابط سرمایه داری بوجود آمده است ، وجود و گسترش خود را مدیون آن است ( بقول معروف پیکان سواران تازه پا ) . اینها نه تنها در جهت انقلاب نیستند ، نه تنها بدنبال " مذهب " بورژوازی ملی نیستند بلکه آرمان و ایدئولوژی آنها ، در جهت وابستگی روزافزون به امپریالیسم و گسترش نفوذ آن است . آنها بشدت ضد انقلابی هستند و بالاخره یا بدائره بورژوازی صعود میکنند و یا با تشکیل انحصارات ( در مرحله امپریالیستی ) قسمتی از آنها بصورت کارمندان انحصارات در می آیند و قسمتی دیگر پرولتریزه میشوند .

۴ - آیا رفقا کولاک ها را چگونه جزء بورژوازی ملی یعنی در تضاد با امپریالیسم و در جهت انقلاب طبقه بندی کرده اند . کدام تجربه تاریخی و یا تحلیل از شرایط ایران موید آنست ؟

۵ - صفحه ۷ - سطر ۷ - " رابطه او با بازار یا به عبارت ساده تر رابطه اقتصادی او با کارگران و کارمندان " یعنی چه ؟ آیا منظور رابطه ( مناسبات ) تولیدی است ؟ اگر چنین است رابطه او با بازار دنباله روابط او با کارگران و کارمندان است نه یکی بمعنای دیگری .

## ضمیمه ۲

هنگامی که ما در جبهه ملی فعالیت میکردیم در این مورد نوشته‌هایی در باختر امروز شماره ۶۲ و ۷۶ آوردیم که میتواند اکنون برای توضیح بیشتر مورد ارجاع قرار گیرد. در اینجا اشارات مختصری برای کسانی که دسترسی به آن متن ندارند، میکنیم.

\* \* \*

در آمریکا مانند سایر کشورهای امپریالیستی - ولی بصورت پیشرفته تر از آنها - بلوک بندیهای اقتصادی و سیاسی متعددی وجود دارد و صاحبان منافع مشترک، حول مسائل مورد اشتراك، سیاست خود را معین میکنند. این بلوک بندیها بسیار متعددند ولی در جمع میتوان در آنها از نظر اقتصادی سه بخش عمده - که هر یک بلوکهای ثانوی درونی خود را دارد - مشاهده کرد. اینها عبارتند از مجتمع نظامی - صنعتی؛ کارتلهای نفتی؛ و بخش غیرنظامی.

۱- مجتمع نظامی - صنعتی، متشکل است از آن نیروهای تولید کننده (صنعتی) و غیرمولد (نظامی) که در امر تولید یا کاربرد کالا های جنگی سهیمند. قدرت و امکانات این مجتمع که پایه مادی رشد میلیتاریسم در امریکاست از بعد از جنگ اول جهانی بسرعت افزایش یافته و هر سال بخش بیشتری از در ملی را بخود اختصاص میدهد. در سال ۱۹۱۳ تنها ۲/۲۵ دلار سرانه خرج امور نظامی میشد، در سال ۱۹۵۲ این رقم به ۲۵۰ دلار رسیده بود و در سال ۱۹۷۲ به ۴۰۰ دلار رسید. مطابق آمار سال ۱۹۷۲، ۲۰٪ کارگران و کارمندان امریکائی در موسسات این مجتمع کار میکنند.

صنایع عمده این مجتمع عبارتند از:

جنرال دینامیکس، مک دانل د اگلاس، لاک هیدارکرافت، یونایتد ارکرافت، بوئینگ، نورث امریکان راکول، گرومان آئرو اسپیس، جنرال الکتریک.

این بخش تعداد زیادی از نمایندگان کنگره و سنای امریکا، تعداد کثیری از روزنامه ها و رادیو تلویزیونها را تحت کنترل دارد. معینا باید اشاره کرد که گرچه قدرت این مجتمع روزافزون بوده است، معینا هنوز کنترل غالب وسائل ارتباط جمعی و پارلمان را (بجز در ادواری) در دست ندارد و کسب و ادامه این کنترل بصورت هدف آن باقی میماند.

۲- کارتلهای نفتی:

انحصار استخراج نفت در خود امریکا و خارج را تواما بدست دارند. آهنگ سود صنایع آنها با آنکه همیشه بالا بوده است، ولی در سالهای اخیر و بخصوص پس از "تحریم نفتی" سال ۱۹۷۳، جهشی فوق العاده کرده است. معینا این کارتلها بخوبی متوجه هستند که

با روبه پایان رفتن ذخائر نفت جهان، با خطر بزرگی مواجه خواهند بود، و اگر نجنبند بلا موضوع میشوند. کوشش آنها بدینجهت معطوف دست اندازی به سایر منابع انرژی — و بخصوص انرژی اتمی — بوده است. انرژی اتمی رشته ای نسبتاً جدید است که تاکنون در تحت تسلط کامل یک بخش نبوده و با اصطلاح مابۀ النزاع بوده است. مبارزه شدیدی که سالهاست بین بخش صنایع غیر نظامی و کارتلهای نفتی بر سر کنترل این صنایع وجود دارد، اکنون تشدید یافته و در آینده شدت بیشتری خواهد یافت. قدرت این بخش عمدتاً بخاطر داشتن موقعیت استراتژیک آن — انحصار کالا هائی که مورد نیاز شدید همه صنایع است — میباشد. حفظ این موقعیت استراتژیک حکم میکند که کشورهای نفت خیز شدیداً تحت کنترل نگاه داشته شوند. ابزار کنترل اصلی، فشار و ترور و خفقان است که بیمن همکاری مجتمع نظامی — صنعتی میسر است، و این امر پایه ائتلاف با سابقه این کارتلها و مجتمع نظامی صنعتی را میسازد.

مهمترین انحصارات نفتی عبارتند از: انگوزن، تگزاکو، استاندارد اویل کالیفرنیا، موبیل، گولف (این پنج انحصار باتفاق بریتیش پترولیوم و شل هلند هفت انحصار نفتی بزرگ جهان را میسازند). هر ۵ انحصار جزء بزرگترین ۱۰ شرکت امریکا (از میان تمام صنایع) هستند! و علاوه بر منابع نفت، تا آخر دهه ۶۰ قادر شدند ۴۵٪ معادن زغال سنگ امریکا را به انحصار خود در آورند. این بیورش همچنان ادامه یافت بطوریکه سناتور ایکن امریکائی شهادت داد که: "شرکتهای نفتی بزرگترین معادن این کشور را در تصاحب آوردند." و اگر در نظر گرفته شود که منابع زغال سنگ امریکا بقدری عظیم است که میتواند ۵۰۰ سال کل مصرف انرژی امریکا را تامین کند، میزان قدرت این انحصارات روشنتر خواهد شد.

۳ — بخش غیر نظامی — که ابیش سایر صنایع امریکارا در بر میگیرد. اینها مصرف کنندۀ انرژی هستند و با کمپانیهای نفتی (علاوه بر صنایع نظامی) تضادهائی دارند. این بخش از نظر قدرت اقتصادی و وسعت هنوز بزرگترین بخش را تشکیل میدهد و در غالب موارد اکثریت نمایندگان پارلمان را در اختیار دارد. وسائل ارتباط جمعی بصورت عمده تحت اختیار این بخش است.

این بخش بندیها، از نظر سیاسی نیز انعکاس های خود را دارند. مشی مجتمع نظامی صنعتی و کارتلهای نفتی، کنسرواتیسم، و مشی غالب بخش نظامی لیبرالیسم است. قبل از جنگ دوم جهانی بلوک های سیاسی — اقتصادی مختلفی بر سر کسب هژمونی در این جناح تقلا میکردند. صهیونیستها از طریق قدرت فوق العاده خود در بانکها میکوشیدند که هژمونی را کسب کنند. این امر منجر به نزاع های بزرگی شد که از بسیاری جهات بسیار آموزنده بود. صاحبان صنایع آمریکائی الاصل غیر یهودی در ابتدا مقاومت شدیدی از خود نشان دادند که نمونه آنها در کتاب "پروتوکل یهود" هنری فور صاحب صنایع ماشین سازی

میتوان دید. وی ناخرسند از این "تهاجم" یهودیان، کتاب معروف خود را - البته از دید کاملاً ارتجاعی - نوشت. اما قدرت سرمایه این مقاومت‌ها را درهم شکست و بالاخره آقای هنری فورد نیز چند سال بعد، از نگارش این کتاب عذرخواهی کرد. بهر حال مهم است که دانسته شود، صهیونیستهای آمریکا با داشتن هژمونی این جناح، در موقعیت استراتژیک بسیار مهمی قرار گرفته‌اند و بدین طریق علیرغم جثه خود با داشتن هژمونی این بخش بزرگ، قادر به اعمال نظر در سطح کل جامعه آمریکا هستند (سیستم کنترل چند هرمسی مرتبط، همان سیستمی است که بانکهای امریکائی با توسل بدان و خریدن اکثریت سهام یک بانک و قرار گرفتن در یک موضع استراتژیک، کل اقتصاد یک جامعه وابسته را مانیپوله میکنند).

بلوک بندیهای سیاسی - اجتماعی، فرهنگی و ملی و مذهبی... کوچکتر که معمولاً منافع خود را از طریق ارتباط بایکی از این بخش‌ها تامین میکنند، برای بلوک بندیها آفزوده میشوند و سیستم پیچیده‌ای را بوجود می‌آورند.

این شمای کلی، بدون تردید خصلت هر طرح کلی دیگر را دارد. یعنی همه چیز را در برنمیگیرد و اگر جزئیات در نظر گرفته نشود قادر به توضیح همه پدیده هان نیست. برای مثال در درون بخش غیرنظامی، بلوکهای فولاد و بلوک صنایع اتوموبیل سازی وجود دارند که بخاطر جثه بزرگ خود میتوانند در صورتی که در مسئله‌ای با سیاست کلی صنایع موافق نباشند، با جانبداری موقت از انحصارات دیگر، تعادل را بهم بزنند. برای نمونه صنایع اتوموبیل سازی با آنکه از نظر کلی در بخش غیرنظامی قرار دارند، معهداً از آنجا که کالاهای آنها - اتوموبیل - بطور خاص وابسته به مصرف بنزین است، در مقابل نوسانات قیمت نفت حساسیت بیشتری دارند تا مثلاً صنایع نساجی. این امر موجب میشود که در موارد مشخص آنها از خواست معین انحصارات نفتی حمایت کنند. فی المثل در مورد ازدیاد قیمت بعلت از دیاد مالیات برنفت. در این رابطه آنچه برای انحصار نفتی مهم است این است که همه افزایش قیمت به جیب خودش بریزد و نه به جیب دولت. بنابراین با ازدیاد مالیات مخالف است. یعنی مخالفت این دو بخش با آنکه از زوایای مختلف است معهداً یک واکنش مشترک را در لحظه بوجود می‌آورد: مخالفت با برنامه دولت در ازدیاد مالیات برنفت. مسائلی از این قبیل بیشمارند. و تنها با توجه باین جزئیات است که میتوان با داشتن شمای کلی، مسائل را تحلیل کرد و به نتیجه گیری رسید.

در سالهای ۶۰ انحصاراتی که در بخش‌های مختلف سرمایه گذاری میکنند روبه ازدیاد بوده‌اند. این انحصارات را کانگومریت (تراکم) میخوانند که مانند هشت پا هر چه را در دسترشان قرارگیرد بخود میکشند. در دهه ۶۰ و اوائل دهه ۷۰ رشد این انحصارات سریع بود ولی بتدریج منطق تضاد منافع، و نیز مبارزه انحصارات سنتی، رشد آنها را محدود کرد.

بهرحال از آنجا که این انحصارات هنوز وجود دارند، لذا بعنوان يك عامل نوسان کننده، وزنه خود را گاه به این جهت و گاه به جهت دیگر متوجه میکنند و عدم تعادل‌هایی را موجب میشوند که معمولاً باعث خشم شدید انحصارات سنتی میشود.

کمپانیهای بین‌المللی، چه آنها که اساساً امریکائی هستند ولی در کشورهای امپریالیستی و نو مستعمره فعالیت دارند، و چه آنها که سرمایه‌شان از کشورهای مختلف است، بدلیل متنوع بودن تضادهای درگیر خود، بجای داشتن سیاست واحد، ضرورتاً بطور دائم جهت‌گیری خود را تغییر میدهند و عامل دیگری بر پیچیدگی روابط می‌افزایند.

اما آنچه در تضاد - وحدت و مبارزه - درون امپریالیستی جنبه غالب تضاد را میسازد وحدت است. ندیدن مبارزه جناح‌ها و بخش‌های درونی امپریالیسم همانقدر احمقانه است که ندیدن وحدت آنها، ندیدن مصلحت "عالیه" آنها. نه تنها رشته‌های مرئی و نامرئی - بیشماری از جهات اقتصادی و سیاسی این انحصارات را بهم مرتبط میکنند، بلکه ضرورت حفظ تمامیت سرمایه‌داری، ادامه سرکوب طبقه کارگر و خلق‌های درینند، تشخیص و رعایت منافع بخش‌های مختلف را حکم میکند. تضاد صنایع نظامی و غیر نظامی، تضادی است غیر آنتاگونیستی، تضادی است در درون طبقه حاکمه، تضادی است بین جناح‌هایی که بوجود یکدیگر نیازمند و وابسته اند، و هر زمان که موجودیت یکی در خطر افتد آنها را از حمایت خود معاف نخواهند داشت. این تضاد با تضاد آنتاگونیستی سرمایه‌داران و کارگران که تنها با امحاء طبقه سرمایه‌دار حل میشود، دو ماهیت متفاوت دارد. بنابراین همانقدر که مهم است که تضادهای درونی طبقه حاکم را دید، همانقدر - و حتی بیشتر از آن - اهمیت دارد که وحدت این منازعین را مشاهده کرد. در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته - برخلاف ایران - نمایندگان این منافع در بحث و مشاوره و جدال دائمند. پیرامون میزگرد تصمیم‌گیری نهایی را نمایندگان همه منافع اشغال میکنند. باهم ساخت و پرداخت میکنند، معامله و مشاجره میکنند، بده و بستان میکنند و بالاخره اگر شد به يك تصمیم مشترك "عاقلانانه" میرسند، و اگر نشد مبارزه را به صحنه میکشاند، زور آزمائی میکنند و مجدداً بدور میز معامله برمیگردند.

این اشارات کوتاه ضرورتاً از کنار بسیاری از جزئیات و تعدیلهای میگذرد. و نمیتواند جانشین مقالات فوق‌الذکر تلقی شود.

همچنین در مورد خصوصیات سرمایه‌داری ایران، وابستگی آن به امپریالیسم و نقش ویژه ایران، در این رساله صرفاً به اشاراتی بسنده شده است. برای شرح بیشتر به باختر امروز شماره ۳۸، دوره چهارم (مقاله خرده امپریالیسم) و شماره ۵۲ (مرحله‌ای جدید در تطور خرده امپریالیسم) مراجعه شود.



## ضمیمه ۲

تلخیصی از مقدمه کتاب " مجمع الجزائر پنتاگون - سیا "، نوشته نوام شوامسکی محقق برجسته امریکائی در مجله ماننتلی زویو ( شماره ۳ ، دوره ۲۹ ) آمده است که از لحاظ مختلف جالب است . در این نوشته جدولی وجود دارد که ما ترجمه آنرا بخاطر گویائی و ایجاز آن مناسب دیدیم . این جدول با آمار و ارقام نشان میدهد که برخلاف تصور موهوم، مبنی بر اینکه " رشد سرمایه داری جهانی موجب برقراری آزادیهای دموکراتیک میشود "، گسترش نفوذ امپریالیسم همواره در جهت برقراری استبداد و فاشیسم در کشورهای دست نشانده بوده است . بگفته شوامسکی :

" بسیار غیر منطقی خواهد بود که تصور شود کشف اخیر تخطی به حقوق بشر، بتواند با فاکتورهای سیستماتیکی مقابله کند که موجب میشوند ایالات متحده در کشورهای وابسته، فاشیسم را تحمیل کرده و حمایت نماید . فاکتورهای که مبتنی بر منافع اقتصادی نیرومند و واجب‌الرعايه ایست، منفعی که بهیچوجه در اثر رویدادهای اخیر داخلی یا بین‌المللی تقلیل نیافته‌اند . "

کل اعتبارات و کمکها	% اعتبارات آمریکا و بین المللی	% مجموع کمک نظامی و اقتصادی	% کمک نظامی	% کمک اقتصادی	بهبود شرایط سرمایه‌گذاری (سرکوب‌کاری)	بهبود شرایط سرمایه‌گذاری (تسهیلات مالیاتی)	تغییر تعداد زندانیان سیاسی	افزایش یا کاهش شکنجه	تاثیر برد موکراسی	تاریخ استراتژیک سیاسی	
+۱۱۲	+۱۸۰	-۷	-۴۰	+۱۴	+	+	+	+	-	۱۹۶۴	برزیل
+۷۷۰	+۱۰۷۹	+۲۵۹	-۸	+۵۵۸	+	+	+	+	-	۱۹۷۳	شیلی
+۱۳۳	+۳۰۵	+۵۲	+۱۰	+۵۷	+	+	نا معلوم	+	-	۱۹۶۵	روسیه
+۵۳۰۰	نا معلوم	نا معلوم	نا معلوم	نا معلوم	+	+	نا معلوم	+	-	۱۹۵۴	گواتمالا
+۶۲	+۶۵۳	-۸۱	-۷۹	-۸۱	نا معلوم	+	+	+	-	۱۹۶۵	اندونزی
+۹۰۰	-	-	-	نا معلوم	+	+	+	+	-	۱۹۵۳	ایران
+۱۶۱	+۱۷۱	+۱۴۳	+۱۷	+۲۰۴	+	+	+	+	-	۱۹۷۲	فیلیپین
-۹	+۱۸۳	-۵۵	-۵۶	-۵۲	+	+	+	+	-	۱۹۷۲	کره جنوبی
+۵	+۲۱۸	-۶۴	-۶۴	-۶۳	-	-	نا معلوم	-	+	۱۹۷۳	تایلند
+۲۱	+۳۲	-۲	+۹	-۱۱	+	+	+	+	-	۱۹۷۳	اورگوئه

ملاحظات شوماسکی - کاهش آماری در کمک به کره جنوبی ظاهری است و مربوط به تطیع عملیات مزدوران کره جنوبی در ویتنام است و نه قطع کمک به دولت کره جنوبی؛ کاهش کمک نظامی به شیلی پس از کودتای ژانویه است چون در زمان آلدو گمک آمریکا به ارتش شیلیه او بود. در صد از یاد اعتبار و وام به حکومت پینوشه ۱۰۷۹ (۱)؛ بهترین مصرف روش آمریکا است؛ کاهش در صد کمک نظامی و اقتصادی آمریکا به تایلند بعلمت جنسوم آن کشور در تقابل برای حکومت موکراتیک (اکتبر ۷۳) بود؛ این تقابل بین کودتای فاشیستی آمریکایی در اکتبر ۷۶ جبران شد!

ملاحظات سا - در مورد ایران با آنکه جدول فوق بسیار گویاست مهذباً باید گفت که ۹ برابر شدن از یاد وام و اعتبار با ایران فقط گوشه‌ای از حقیقت است. از یاد فوق‌العاده درآمد نفت نیاز به وام را تا مدتی کم کرده بود. اگر این درآمد وجود نداشت، آمریکا این رقم را (که بعد از روسیه بالاترین رقم است) و هنوز هم بسیار بالاتر سیرد. در سال گذشته ایران مقدیر هنگفتی وام گرفته است و مسلماً طی سالهای آینده این رقم افزایش بیشتری خواهد یافت.

شوامسکی در توضیح جدول فوق نتیجه گیری میکند که ،

" طرحی که ظاهر میشود ، واضح ، پیگیر ، منطقی و زشت است . حقوق انسانی سد راه منافع اقتصادی امریکا بوده اند و لهذا بطور سیستماتیک بکنار بکنار رانده شده اند . "

و بالاخره میگوید :

" استدلالی [ که مدعی است فشار حقوق بشر بیشتر بر کشورهای شرقی اروپا وارد می آید زیرا که انتقاد از دوستان مشکل و خطرناک است ] این سؤال را که چگونه این کشورهای مستبده [ دوست ما ] اساسا بوجود آمده اند ، و چرا اینهمه وابستگان مامزور صفت و شکنجه گر هستند ، از نظر دور میدارد . و از کنار این واقعیت میگذرد که خفقان ، هم در حفظ حکومت برگزیدگان مورد نظر ما نقش دارد و هم در تسهیل سیاستهایی که [ فی المثل در مورد شیلی ] شرکت گولف و استریم را خشتود میکند . "

و ما میپرسیم آیا هنوز کسانی پیدا میشوند که کماکان مدعی باشند :

" شکل فردی دیکتاتوری سرمایه که ما تبلور آنرا در رژیم شاه می یابیم . . . .

دیگر نه فقط نمیتواند یکی از نیازهای مبرم امپریالیسم امریکادر شرایط کنونی

در زمینه صدور کالا های سرمایه ای پاسخ گوید ( ! ) بلکه ابتدائی ترین شرایط

حفظ سیستم موجود را نیز بر آورده نمیکند . " ( کارگر ۲ ) . تاکید ها از ماست )

شرایط ویژه ایران ، نفت و نقش ژاندارمی منطقه و . . . بجای خود !



## ضمیمه ۴

در متن رساله به کوشش نیروهای راست در به بند کشیدن، کنترل و جلوگیری از رادیکالیزه شدن مبارزه اشاره نموده و ذکر کردیم که عده‌ای از رهبران و رهبر پرستان برای نرنجیدن کارتر مایلند که اعتراضات در محدوده مجاز باقی بماند، همه بزییر پرچم ایشان بروند تا بقول ایشان جهانیان بدانند که ملت ایران رهبر دارد . . . . .

از میان نوشته‌هایی که در ایران منتشر شده است نمونه‌های فراوانی را میتوان ذکر کرد که در این زمینه قلمفرسائی کرده‌اند. نمونه‌های زیر از آنجا که این مسائل و نیز الهام گیری از امپریالیسم و کوشش برای نرنجاندن آنرا به صراحت و روشنی تمام بیان میکنند، جالب هستند و ما ذکر آنها را خالی از فایده نمیبینیم. این اعلامیه‌ها بخوبی نشان میدهند که آنچه ما راست و ارتجاعی مینامیم چیست، و چرا باید بر ضرورت افشاءگری تاکید شود.

در ماه‌های اخیر تفکیک و خط‌کشی نیروهای چپ و راست بسیار بارزتر شده است و درحالی که در پاره‌ای از اعلامیه‌ها و اظهارات تصحیحاتی صورت گرفته است، در مواردی دیگر ماهیت راست و ارتجاعی پاره‌ای از نیروها به روشنترین وجهی از زیر نقاب الفاظ ظاهرگشته و خود را بوضوح نشان میدهد. این تمایز و خط‌کشی راست و چپ در آینده حتی با شدت بیشتری ادامه خواهد یافت.

دموطنان

تاریخ : ۱۳۵۶ / ۸ / ۲۳

تخییر سیاست دنیا در سطح بین‌المللی این مجال را برای ملت ایران و همه ملت‌های  
نظیر ما در جهان سوم بوجود آورده است که بیش از پیش برای احقاق حقوق مسلم خود و بدست آوردن آزادی بپا خیزد. می‌بینیم که ملت ایران خوشبختانه بیکار ننشسته است و در گوشه و کنار با تشکیل اجتماعات و سخنرانیها و نوشتن بیانیه‌های متعدد به اختناق و تیرگیهای موجود اعتراض میکند. یکی از این اجتماعات شبهای شعر بود که دیدیم با چه استقبال هم - مواجه گردید.

مطلب را کنی بیشتر بررسی کنیم. در کشور ما پس از شهریور ۱۳۲۰ سیاست حسام

برای جلوگیری از تکوین يك نیروی ملی همواره با افکندن نفاق میان نیروها و نفوذ میان ایشان دو نیروی چپ و راست فرمایشی و غیر اصیل تشکیل داده و با ایجاد اختلاف میان این دو باعث پراکندگی نیروهای اصیل و حق و سرانجام ایجاد وقفه در مبارزات ملی گشته است .

ملت ایران در حال حاضر باید علت پیدایش این آزادی اندک را بشناسد و به آثار تبعیض آن در ایران توجه داشته باشد .

شماخه پیشرو از همه هموطنان اعم از نویسنده و شاعر هنرمند و دانشجو و همه قشرها و طبقات صمیمانه بخواهد که تحت تاثیر احساسات شدید و بدون منطق قرار نگیرند و با کارهای افراطی از قبیل دادن شعارهای تند و یا خواندن لشمار انقلابی در مجامع روشنفکری که تاثیری هم جز تحریک آنی ندارد به مجال بدست آمده لطمه وارد نمازد بدین معنی که توجه داشته باشند این اشعار انقلابی و شعارهای تند توهم گرایشده رژیم معینی را القا نکند تا بازمیهای گذشته تکرار نشود یعنی دستگاه حاکمه را در مسیری نراند که تظاهرات چپ-گرایانه و یا عکس العمل های ارتجاعی به نفع دستگاه بوجود آید تا بتواند به جهانیان تلقین کند که ملت ایران دارای فهم و شعور سیاسی و رهبر برای داشتن آزادی و دموکراسی نیست و اگر نظام موجود به هر ترتیبی از بین برود جانشین آن جز هیچ و مرج و کشاکش و اختلاف میان نیروهای بدون رهبر چیز دیگری نخواهد بود بدین ترتیب دستگاه حاکمه با تیماندن حکومت - مطلقه را موجه جلوه داده و به خود گامگی خویش بیش از پیش ادامه دهد .

" شماخه پیشرو برای اتحاد " نهضت ملی ایران "

.....

. و اعتصاب دامنه اش به تهران املی، علم و صنعت، پلی تکنیک و دیگر دانشکده های تهران شهرستانها می کشد .  
 جوانها به خیابان ها کشیده می شوند . و تظاهرات موضعی رایج می شود . ولی در جزو گروه دانشجویان اقلیت تندروی  
 دست به دست ایادی دولت صحنه های مهوع و ساختگی خرابکارانه ای را تدارک می بینند . و تمام شعبه های بانهای مسیر  
 ایزنهاور، نواب، بهبودی، امیر آباد، منیریه را مورد حمله قرار داده و شیشه هایشان را می شکنند .  
 اما نقش حادثه آفرین پلیس درین میانه بر همه مردم آشکار شده است . پلیس چه در لباس رسمی پاسبانان، و چه در لباس  
 بدل و آن می کونه اش يك هفته ایست نقش عصبانی کننده جوانها را بازی می کند . نیروی مخصوص، مدرسه گروهبانی پلیس  
 است . یادگانش عشرت آباد است .

.....

( از اعلامیه " کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران " )

گروه اتحاد کمونیستی

آذرماه ۱۳۵۶